شماره 68 رساله استدلاليه

اين مجموعه با اجازه مخفل مقدس روحانى ملى ايران

شيد اللّه اركانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تكثير

شده است ولى از انتشارات مصوبه امرى نميباشد

شهر العلم 133 بديع

نسخه خطى اين رساله استدلاليه متعلق بجناب احمد يزدانى عليه بهاءاللّه

مى باشد . در تاريخ شهر الاسماء 133 ( 15/ 6/ 35)امانتى از مشاراليه

در يافت و پس از تهيه فتو كپى اعاده گرديد .

ص 1

" هواللّه تعالى "

رساله استدلاليه كه با يكى از رؤساى ملت مسيحيه بنصوص كتب مقدسه در اثبات ظهور

ابهى مذاكره و مكالمه شد در سنه 1314 مطابق سنه 1809 ميلاد مسيحى

فهرست رساله استدلاليه در شريعت مباركه با تهيه محتوى بر چهار فصل .

فصل اول \_ در سئولات مسيحى ازاو جاى جمال مبارك ابهى جل كبريائه و عنوان

استدلال و برخى از علامات ظهور و اجوبه بهائى مشتمل بر يازده باب .

باب اول \_ در تحقق اوحا و مقام رتبه طلعت مبارك بهاءاللّه صفحه ( )

باب دوم \_ در عنوان استدلال امر مبارك بديع صفحه ( )

باب سوم \_ در خصوص آمدن مسيح از آسمان در رجعت ثانى صفحه ( )

باب چهارم \_ درخصوص ديدن هر چشمى از آسمان آمدن مسيح را صفحه ( )

باب پنجم \_ در خصوص تحديد شدن آسمان و سوختن زمين صفحه ( )

ص 2

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب ششم \_ در خصوص سلطنت موعود و سزا دادنش جمعرا صفحه ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب هفتم \_ در خصوص بهمراه بردن ملائكه و نا گهان آمدن مسيح " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب هشتم \_ در خصوص حس م جذاب ابليس و نابود كردن مرگ " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب نهم \_ در خصوص دميده شدن در صور و محو ظلمت " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب دهم \_ در خصوص قحطى و طاعون و سقوط نجوم " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب يازدهم \_ در خصوص احساس اموات در خواستن مردگان " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

:فصل ثانى :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

در رساله سئوال و جواب برخى از اخبارات كتب مقدسه در بشارت ظهور بديع و ظاهر

نشدن علامات تورات بظاهر در زمان مسيح و وقوع بعضى در ظاهر و طهارت بنى اسرائيل

و اجتماع انها در بيت ثانى و بركت و نجات عالم بظهور مسيح و اثبات ظهور رسول

اللّه از ذريّه اسمعيل و نسل ابراهيم مشتمل بر نه باب .

باب اول : در اخبارات و بشارات اين ظهور مباركه صفحه ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب دوم : در خصوص بروز علامات تورات قبل از ظهور مسيح " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

ص 3

باب سوم : در خصوص علامات در باره ولد اول و ثانى يعنى نيلان و مسيح صفحه ()

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب چهارم : در خصوص مشروط و محال بودن بعضى از علامات " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب پنجم : در خصوص عصيان بنى اسرائيل در بيت المقدس ثانى " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب ششم : در خصوص اجتماع بنى اسرائيل در بين المقدس " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب هفتم : در خصوص بركت جهانيات بواسطه ذريه حضرت ابراهيم " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب هشتم : در خصوص نجات جهانيان بواسطه انبياء " " (2227)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب نهم : در خصوص ظهور حضرت رسول اللّه از ذريه اسمعيل و نسل ابراهيم ص (2235

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

:فصل ثالث :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

در رساله سئوال و جواب در كيفيت ايمان اينعبد باين ظهور مبارك و ذكر حجبات و

اوهامات طوايف و ملل كه در يوم ظهور موعودشان علت غفلت و انكارشان اينگونه حجاب

بوده مشتمل بر 5 باب

باب اول : در حيفيت تصديق و ايمان اين عبد باين ظهور مباركه بديع " " (2257

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب دوم : در خصوص تقليد نمودن طوايف بعلماى كيش خويش " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب سوم : در خصوص پى نبردن روساى دين بمعانى كتاب خدا " " ( )

ص 4

باب چهارم : در خصوص تبديل و تفسير فروعات در هر ظهور " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب پنجم : در خصوص اختلاف كتب انبيا بنظر منكرين و معرضين آنها " " ( )

: فصل رابع :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

در رسالهء استدلاليه در اثبات انبياى اللهيه و ظهورات ربانيّه و اثبات حجتّيه

ايشان بصفات و شئونات و آثار عظيمه فائقه كه غير حق يعنى مدعى كاذب ايتان بمثل

نتواند و جامع اين صفات و شئون اللهيه نخواهد بود الا من اظهره اللّه و ايّده

على هذا الامر العظيم الخطير مشتمل بر نه باب .

باب اول : در خصوص جامعيت انبيا در صفات و شئون ربانيّه صفحه ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب دوم : در خصوص ادعاى مظاهر حقه كه يكى ازصفات مخصوصه انها است " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب سوم : در خصوص استقامت و تحمل و طاقت انبياى ربانيّه " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب چهارم : در ثمر و اثر تعليمات و كلمات انبيا در انفس عباد " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب پنجم : در اثر و ثمر تعليمات و كلمات اين ظهور اعظم در افئده و قلوب " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب ششم : در خصوص معجزات انبيا باذن و اراده اللهيه " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

ص 5

باب هفتم : در اخبار بغيب و انجام كلام كه يكى از شئون انبياست " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب هشتم : در خصوص اينكه ردع و دفع مدعى آاذب با خدا است " " ( )

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

باب نهم : در خصوص بقا و ثبات امر اللّه و دين اللّه " " ( )

: خطبه :

: بنام خداوند بى نياز :

ستايش بى پايان پاك يزدانى را سزاوار كه افق آفرينش با انوار دانش و بينش منور

ساخت و عالم وجود را بطراچ فضل و جود مزيّن فرمود هميشه ابواب عرفان مشرق احسان

را بر وجوه بندگان مفتوح نموده و اسرار حكمت و بيان را بر نوع انسان تعليم كرده

) خلق للانسان علمه البيان ) در هر دورى بجلوه و طورى كه در خور استعداد نفوس

بوده مطلع امر و مشرق فيض قديمش را جلوه گر كرده و در هر كورى بطراز بديعى كه

مهيج قلوب گشته مظهر كرم و منبع فضل عميمش را مبعوث فرموده جز ذات قديمش بر

حقايق و اسرار غيب و شهود چنانكه نمسه و بود احدى آگاه نه و غير از كينونت

اجديه اش بر مقتضيات عالم وجود از مستور و مشهود نفس مطلع نه ( قد تدركه

الابصار و هو بدركه الابصار

ص 6

و هو اللطيف الخبير چگونه ورق از كه بكلمهء او كه بكلمه اوليّه اش خلق شده از

حكم بالغه اش فجر و از بدايع الطاف اللّهيه اش مطلع گردد ؟ ( انه يعلم دائم لا

تعلمون ) و بعد مسلم و بديهى است كه از جانب آن حكيم على الاطلاق در هر زمان

كه نفس مقدس باقاضاى وقت براى تربيت خلق مبعوث و مامور شد در اول امرش و ابتداى

ظهورش جميع ناس و عموم مخلوق او را انكار نمودند بلكه بانكار قناعت ننموده بر

قلع و قمع و قتلش بر خواستند كه اين مخترع در دين است و مخرب آئين و مخالف حكم و

شرع رب العالمين غافل از اينكه ان هيكل قدس مروج آثار پرورگار ست و موسس آئين

مليك مختار و انى مباينت و اختلاف در جزئيات و تغيير و تبديل در فروعات كه در

آيات و كلمات مشارق و اعلاء و صفات مشاهده گرديده از مقتضيات وقت و زمان و مكان

متفاوت استعدادات و ادراكات اهل امكان حاصل شده چه اگر جميع قرون و اعصار بر يك

ميزان و منوال بودى يك اساس متين جامع احكام و قوانين قبل و بعد راكفايت نمودى

ولى چون تعير و تبدّل از لوازك عالم امكان است اذا هر روز را حكمى و هر زمان را

امرى مقتضى است هذه سنه اللّه التى قد غلت من قبل و لن تجد لسنة اللّه تبديلا و

لا تحويلا .

ص 7

پس در هر ظهور اعراض و انكار مردمان از عدم تبصر و قلت تعقل بوده و همچو گمان

مينموده اند كه مفهومات و معلومات مجعوله ايشان عالم امكان را كافى است

و استنباطات مختلفه و عقول ناقصهء شان نوع انسانرا حافظ و مربى است : لا يعلمون

الكتاب اللّه اما فى انهم الا يظنون : چنانچه در اين زمان كه پرتو عنايت قديمه

در شرقست موهبت اللّه عالم را منور ساخته نداى الهى در شرق و غرب انتشار

يافته و آوازه ميثاق ربّانى گوش زد جميع اهل آفاق گرديده هنوز بعضى از طوايف

و ملل در مقصود علة العلل غافل و بى خبرند و اين غفلت و بى خبرى از عدم شناسائى

نبى قبل وعصيان و نسيان در شريعت پيش بوده كه اگر پيغمبر و دينى را كه بان

متمسكند از روى بصيرت و برهان شناخته بودند از عرفان ظهور موعود محتجب نمى گشتند

و از ميزان اللّهى و سجيه ربانى غافل نميشوند : ذلك جزائهم بما كانوا يكسبون :

پس بايد بعون و عنايت رحمانى ملل و امم را از آنچه علت احتجاب و غفلت است تذكر

بخشود و بانچه سبب اطمينان و هدايت است دلالت نمود زيرا در عالم انسانى تكليفى

اعظم تر از اين نيست و از براى حفظ و ترقى نوع خدمتى احسن از اين نه و مقصود از

نگارش و تحرير اين رساله استدلاليه اظهار اين مقام

ص 8

كريم و رتبه عظيم بوده : و كيفى ما اللّه شهيدا : و ديگر آنكه در اين خصوص

مكالماتى از كتب مقدسه تورات و قصيص انبيا و اناجيل و رسائل حواريان در سنه

هزار وسيصد و چهارده مطابق تاريح اسلام و هزار و هشصدونود و شش مطابق ميلاد مسيح

واقع گرديد فيما بين اين عبد بهائى مهدى اين رفيق كليمى همدانى دكتر هنمر عيسوى

امريكائى كه مجاز و مصدق بدارائى دو منصيب جليل يكى طبابت و حكمت جسمانى و يكى

علم شريعت مسيحائى و تربيت ملكوتى بود و از آمريك بجهة اصلاح حال عليلان ايران

آمده و چند نفر از يهود را با ادله و براهين كيش مسيح دعوت و دلالت خواسته

شخصى از آنها باو گفته بود كه استدلالات جناب شما را حقيقت شريعت حضرت بهاء

اللّه نيز ميرساند كه اليوم جمع كثيرى از يهود دراين بلاد وساير بلاد

شريعتش را مطلع و منقاد گرديده اند . جناب دكتر فرموده بود كه آنها برهان و

گفتگوى محكمى ندارند ايشانرا حاضر نموده مجاب مينمايم شخصى يهودى فرصت غنيمت

شمرده چنان تصور نمود كه شايد بدستيارى دكتر انها را منحرف ميتواند نمود :

جماعت بهائى كليمى را ملاقات كرده دعوت بمجلس صحبت نمود پس از ملاقت مقرر گرديد

كه در مجلس كه معتمدين باشند هفته يك روز حاضر شده محاوره و گفتگو شود و سئوال و

جواب طرفين را

ص 9

ثبت نمائيد لهذا صورت گفتگوى با ايشان را بترتيب مرقوم ميدارد . و براى تبين و

توضيح اين دلايل اثباتيه فصول و ابوابى مسطور ميابد تا راه هاى طالبين و متصفين

باشد

) الى صراط اللّه المستقيم و هو المبين العليم )

: فصل اول :

==============

در سئوالات مسيحى از اذعاى جمال مبارك ابهى جل كبريائه و استدلال و عنوان برخى

از علامات ظهور و اجوبهء بهائى مشتمل بر يازده باب .

: باب اول : سئوال مسيحى در ادعا و مقام حضرت بهاءاللّه كه چه

مقامى را ادعا فرمودند : جواب يهائى : ميفرمايند من آن ظهور موعودى

هستم كه در تورات و قصص انبيا و اناجيل اربعه و رائل حواريان با مژده داده شده

و در صحف و كتب قبل و بعد هر رسولى امت خود را باين ظهور اتم وعده فرموده كه

روى زمين را رشك بهشت برين كند و بر دين و آئين تازه جمع نمايد و بيوم اللّه و

ظهور رب و خداوند خدا و رجعت ثانى و يوم ياتى اللّه تعبير گشته چنانچه

در انجيل نيز رجعت مسيح و ظهور ثانيش را باسم اب و خداوند خدا بيان

ميفرمايد در فصل 23 انجيل متى

ص 10

آيهء 39 زانرو بشما ميگويم كه از بعد مرا نحوهيد ديد تا آن زمان كه بگوئيد

مبارك آنكه بسام خداوند ميايد و در فصل اول مكاشفات فرموده است آيه (8)

من هستم الف و يا اول و آخر ميگويد آن خداوند كه هست و بوده \_\_\_ و قادر على

الاطلاعست و در فصل آخر همين مكاشفات آمدن مسيح را باسم خدا كه الف و ياء اول و

آخر باشد مرقوم است . آيه (13) و اينك من بزودى ميايم و نود من باقى است تا هر

كس را بر حسب اعمالش اذا نمايم و من الف و ياء ابتدا و انتها و اول و آخر هستم .

و در رسالهءپطرس حوارى باب سيم ميفرمايد آيه ( 12) منتظر و خواهان رسيدن روز

خدا باشيد و در رسالهء يهوداى حوارى فصل اول ميدفرمايد آيهء (14) اخفوح كه پشت

هفتم از آدم بود در بارهء همين اشخاص خبر داده گفت كه اينك خداوند با هزاران

هزار از مقدسين خود خواهد آمد تا بر همه داورى نمايد و جميع پى و بنيان را ملزم

سازد و در فصل (14) ذكريا آيهء (1) اينك روز خداوند ميايد و نهايت در حرقت

تقسيم كرده خواهد شد (5) و خداوند خداى من باتمام مقدسين بهمراهت خواهد آمد

آيهء (9) و خد بر تمامى زمين پادشاه خواهد بود و در آنروز خدا واحد خواهد بود

ص 11

و اسم او واحد در مكاشفات يوحنّا باب (12) آية (3) در انجا لعنت نخواهد بود

و در آن خواهد بود تخت خدا و بره و بندگانش بندگى او را خواهند نمود آيهء (4)

چهره او را خواهند ديد و از قلم ابهى جل ذكره الاعلى در اين ظهور اعزّ اعلى

اينكلمات عاليات نازل و جارى : قوله تعالى : فى سورة الهيكل ( قد اتى الاب

و الابن فى الوادى المقدس يقول لبيك اللّهم البيك و الطور يطوف و

حول البيت و الشجر ينادى باعلى الندآء قد اتى الوهاب راكباً

على السحاب ( ايضا) انه اتى من السماء كما اتى اول مرة ( وايضاً)

هذا هو الالف الياء الذى بُشربه يوحنا الى آخر :)

: باب دوم : در سئوال مسيحى در عنوان استدلال و اثبات امر كه چگونه

و بچه برهان اين ظهور را ثابت ميكنيد ؟ : جواب بهائى : بچه برهان

و دليل ميخواهيد موعود خود را بشناسيد ؟ قول مسيحى به دليل و برهانى كه در

لياحين علامت برجعت ثانى ذكر فرموده صورى و معنوى بايد آن علائم ظاهر شود و هر

كس با آن علائم كه منصوص كتاب است بيايد حق است . جواب بهائى . از جناب عالى

انصاف و صدق

ص 12

ميطلبم كه آيا ظهور اول مسيح بر طبق نشانه و علايم مذكوره در تورات و قصيص اخبار

بود يعنى با استقبل با خبر ؟ و ايمان مؤمنين بان حضرت بواسطه موافق بودن

علامات واثع شده يا نه ؟ زيرا كه انسان چون خبرى ژا بخصائصو صفاتش مرتبهء اول

شناخت مراتبه ثانى نيز آن صفات علت عردان او ميشود و اين در محسوسات و بديهّيات

است چنانچه اين زمان در انجيل يوحنا خطاب به بنى اسرائيل مرقوم است فصل 5 آيهء

)40 و 46) ميفرمايد زيرا كه اگر موسى را تصديق ميكرديد مرا نيز تصديق ميكرديد

چونكه او در باره من نوشته اما چون نوشته هاى او را تصديق نداريد چگونه سخنهاى

مرا قبلو هواهيد كرد ؟ و در تورات متى فصل (18) خداوند خدايت از ميان شما از

برادر است پيغمبرى را مثل من مبعوث ميگرداند او را بشنويد ايضا (18) از براى

ايشان پيغمبرى مثل تو از ميان برادران ايشان مبعوث مينمايم و كلام خود را بدهانش

خواهم گذاشت تا هر آنچه باو امر ميفرمايد بايشان برساند و حضرت مسيح فرموده

مقصود از اين آيه منم چنانچه در ا عمال حواريان فصل (3) مسطور است كه موسى به

پدران گفت :

كه خداى شما خداوند پيغمبرى را مثل من از براى شما از ميان برادران شما مبقوث

خواهد نمود

ص 13

هر چه او بشما گويد شمارات كه اطاعت نمائيد خال ايمان وعقيده مسيحين از سابقين

باينكه حضرت همان بنى مذمور است بچه برهان و دليل ميگويند اگر ميفرمائيد

اخبار و علايم صورى و عنوى مذكوره در تورات و قصيص انبيا جميعاً مطابق آمد خلاف

واقع است زيرا كه اعتراض و انكارش اسرائيل بانحضرت جميع بجهة عدن موافقت بود

با علامات مذكوره و بواسطه تمسكشان بظاهر آيات و علامات ودّ و انكار نمودند بلكه

فذع و قتل وارد كردند جناب شما نيز در رجعت ثانى مسيح با همه مسيحيان همين

ردّيه و طريقه را داريد ميگوئيد كه با علائم كتاب موافق نيست لذا حق نيست و

و اگر بانصاف و حق واقع بخواهيم و بگوئيم اين است كه علامات مذكوره در كتب مقدسه

سماويه اشاره و كنايات بامور باطنيه و حقائق انسانيه است و كشف و اظهار آنرا

نفس صاحب ظهور و خوص اولياء مومنين او قادرند نه غير آنها چنانچه ذكر شده در

جمله در نامه اول قرنتيان باب دوم آيه 7 بلكه حكمت خدا را در سرى بيان

ميكنيم يعنى آن حكمت مكنون كه خدا پيش از دهرها براى مجد ما مقرر فرموده آيه

8 كه احدى از روساى اين و هر آل را ندامت كه اگر ميدانستند خداوند جلال را مصلوب

نميكردند آيه 10 اما خدا بروم

ص

خود برنياكشف فرموده است زيرا كه بروح همه چيز راحتى عمقهاى خدا را نيز تفحص

ميكند و آيه 11 كيست از بشر كه امور بشر را درك كند مگر بروح بشر كه در وى است

بهمچنين امور خدائى را هيچكس درك نتواند كرد جز روح خدائى ما نيافته ايم روح

دنيائى را بلكه روح خدائى تا درك نمائيم آنچيزهائى را كه خدا بما عطا نموده است

پس بنص آيات كتاب علماى هر ملتى كه داراى روح القدس نيستند و در ايمان كامل نشده

اند و از بوته امتحان چون نقره قالگران مصفا نگشته اند حق تفسير آيات را و تبيين

معانى كلمات عاليات كتاب را ندارند زيرا كه كه آنچه بهواى خود تفسير مينمايند

خلاف واقع است چون داراى ايمان و روح و نفس قدسيه نيستند چنانچه در انجيل يوحنا

فصل 14 آيه 12 ميفرمايد هر آينه بشما ميگويم كه آنكس كه بر من ايمان دارد اين

كارها را كه من ميكنم او نيز خواهد كرد و در انجيل متى فصل 17 آيه 20 عيسى آنها

را فرمود از عدم اعتقاد شما زيرا كه بدرستيكه بشما ميگويم هر گاه بقدر خردلى

اعتقاد داشته باشيد باين كوه بگوئيد كه در اين مكان بان مكان حركت نما البته

حركت مينمايد و هيچ چيز شما را محال نخواهد بود فضل 16 مرقس آيه 5 پس باشان

فرمود

ص

كه بهمگى جهان رفته جمع خلايق را باين مژده ندا نمائيد 16 كه هر آنكو ايمان

نياورد و غسل تعميد نمايد تاجى خواهد بود ليكن آنكه ايمان نمى آورد بر او حكم

خواهد شد و اين آيات همراه ايمان داران خواهد بود كه بنام من ديوهارا بيرون

كنند و بزبانهائى تازه حرف زنند 18 و مار ها را بر دارند و اگر زهر قاتلى بخورند

ضررى بديشان نرسد و هر گاه دست ها بر مريضان گذارند شفا خواهند يافت حال هر

گاه نفسى داراى اين مقامات و رتبت مسيح است كه خارق عادات از او ظاهر شود و اين

آيات همراه او باشد يعنى از قوه بفعل رساند او حق ادعاى ايمان و تفسير آيات

متشابهات را دارد زيرا كه خلق ايمان از روح القدس است چنانچه حضرت مسيح بقوت روح

قدس تكلم نمود خلق ايمان در نفوس تشديد شد پس از آنكه نفس داراى ايمان كه فرع

روح القدس است نباشد چگونه ميتواند دعوى داشتن روح القدس نمايد و مفسّر آيات

شود ؟ بانگ هدهد گر بياموزد قطا : راز هدهد كرد پيغام صبا: دين و عرفان تقليدى

در اجداد در هر ظهور خلق غير محصور را بر ردّ و انكار بر گزيدگان پروردگار

وا دار نموده و مى نمايد پس خوشتر آنكه از وقايع انبيا اللهيه و محاجه و

انكار امم گذشته صاحب عبرت و آگاهى گشته مدار كفتار و وقار را بر تحقق تام گذاريم

و گذشته را آئينه

ص 16

آينده نمائيم تا در نفحه قيامت و صور سلطان ظهور از اهل انكار و نفور محشور

نگرديم : قول مسيحى : اين آثار و خوارق عادات مخصوص خواريين بود : جواب بهائى

اولا خود آيه مباركه باوضح بيان مى فهماند كه بعموم ايمان و از آندسته حواريين و

اشخاص خاص ثانيا اسخاصى كه بعد از حواريين بشرعة اللهى وارد شدند نيز همان

اعمال از آن نفوس مقدسه بظهور رسيد چنانچه در اعمال حواريان باب 6 آيه 8 در

استيفان كه غير از حواريان بود بظهور رسيد اما استقان پر از فيض و قوت شده آيات

و معجزات عظيمه در ميان مردم از او ظاهر ميشد و نيز مسيحى روح القدس بهر نفس

افاضه فيض ميفرمايد و آثار و خواص از او ظاهر ميگرديد چنانچه در نامه اول

بقرنتيان باب 12 آيه 8 و 9 زيرا يكى را بوساطت روح كلام حكمت داده ميشود و

ديگريرا كلام حلم بحسب همان روح و يكى از ايمان بهمان روح و ديگريرا معجزات الى

آخر جواب بهائى اين مطالب شما از مؤمنين نفس معجزه نميكند الا اينكه اين صفت

كه معجزه باشد از مؤمنين ديگر بايد يقيناً بظهور برسد چنانچه بيكى حكمت ميدهد

بديگريهم بايد معجزه بدهد كلمه الهى بى مصداقت واقع نگردد لابد موافق اين آيخ

بايد معجزات بظهور برسد .

ص 17

باب سوم : سئوال مسيحى در خصوص از آسمان آمدن مسيح كه در فصل 24

متى آيه 3 الى اخر ميفرمايد در آن وقت علامت فرزند انسان در آسمان ظاهر خواهد

گرديد و آنگاه جميع طوايف زمين سينه زنى خواهند نمود و هواهند ديد فرزند انسان

را بر ابر آسمان كه ميايد با قدرن و جلال و فرشته هاى خود را خواهد فرستاد از

اين آيات و آيات ديگر معلوم ميشود كه رجعت ثانى مسيح از آسمان خواهد شد و بايد

از آسمان ظاهر شود و از مادر هم تولد نشود جواب بهائى : مقصود از ذكر آسمان در

بيانات مظاهر حقيقت و كتب انبياء آسمان ظاهرى نيست چنانچه از بيانات خود آنها

مستفاد ميشود كه در مواضع بسيارى مذكور و در مقامى بمناست آن اراده فرموده اند

از جمله در انجيل يوحنا فضل 6 آيه 28 قبل از صليب شدن و صعود فرمودن حضرت مسيح

ميفرمايد زيرا از آسمان پائين آمدم نه بجهت آنكه خواهش خود را بجا آورم بلكه

خواهش آن كه مرا فرستاده است 42 يهوديان گفتند آيا عيسى پسر يوسف نيست كه ما

ميشناسيم پدر ومادر او را پس چگونه ميگويد از آسمان پائين آمده ام

و همچنين در فصل سوم يوحنّا آيه 14 ميفرمايد و كسى باسمان بالا رفت مگر انكس

كه از آسمان پائين آمد يعنى در انسان كه در آسمان اس تا آنكه ميفرمايد آنكس

زمينى است

ص 18

كه از زمين حرف ميزند و آنكس كه از آسمان ميايد از همه بالا تر است محقق است كه

حضرت مسيح از مريم تولد شد و از آسمان فرود نيامد زيرا حضرت مسيح دو مرتبه ذكر

نزول خود را از آسمان فرموده يكى از ظهور اولش و يكى بجهة ثانى حال از مرتبه

اول دانسته ميشود كه مقصود از نزول از آسمان در ظهور ثانى چيست پس معلوم ميشود

كه آسمان امر و ارادهء اللهيه است و همچنين در تورات سفر خروج فصل 19 آيه 9

ميفرمايد كه خداوند بموسى گفت اينك من در غمام مظلمه بتو ميايم مراد اينكه وقت

متكلم شدنم بتو قوم نشنوند و نيز نتوانند باور كنند 18 و تمامى كوه سينا را دود

فرا گرفت سبب انيكه خداوند در آتش بر آن نزول نمود 20 خداوند سر كوه سينا بر

كوه نازل شد و خداوند موسى را صدا كرده كه موسى بر آمد فصل 20 آيه 3 ميفرمايد در

حضور من تورا خدايان غير نباشند در اين آيات معلوم ميشود كه نزول اين آيات و

تكلمات در سر كوه بوده در آيه 22 همين فصل ميفرمايد خدا بموسى فرمود كه به

بنى اسرائيل چنين بگو كه شما ديده ايد كه با شما از آسمان متكلم شدم در حضور من

خدايان سيمين و زرين مسازيد از مفاد اين آيات معلوم ميشود كه نفس مقدس كه

باراده و مشيّت اللهيه مبعوث ميشود بابلاغ احكام و اظهار شئون و قوانين

ص 19

رحمانيه چون در جميع من فى الملك در كل شئون برتر است و بالا تر و او است واسطه

فضل كلى و نقطه بدئيه كل خروفات تدوينيه و تكوينيه صحيفه ايجاد عمّا ستر و ظهر

و از عالم امر و حكم مامور و محكوم بتربيت بشر لذا تعبير باسمان ميشود و صحيح

است عقلا و نقما و نقبا زيرا كه نزول ارواق و جميع بركات از آسمان است و آسمانى

فوق اراده و مصدر امر منست و در يكمقام هيكل ظهور اگر بفرمايد از آسمان با شما

تكلم نمودم صدق و صحيح است پس معنى آسمان اين است بنصوص تورات و انجيل حال شما

موافق اين آيات اگر معنى آسمانى را چنين ندانيد بعينه مثل بنى اسرائيل ميمانيد

كه بواسطه ندانستن معنى اينگونه آيات از حضرت مسيح انكار نمودند

و نيز قول مسيحى در خصوص از آسمان آمدن مسيح در اعمال حواريان فضل اول آيه 9

الى آخر و او اينها را گفته در پيش نظر آنها صعود نمود و ابر او را فراگرفته از

چشم آنها پنهان كرد 10 هنگاميكه در هوا مينگريستند و او ميرفت ناگاه دو مرد

سفيد پوش نزد آنها ايستاده بودند كه ميگفتند 11 ايمردان جليلى ايستاده در آسمان

نگرانيد همين علل كه در پيش شما باسمان صعود نمود خواهد آمد بهمان طور كه او را

ديديد رفت باسمان و غير از آسمانى ظاهرى از اين آيات استنباط نميشود جواب

بهائى بعينه نظير و شبيه

ص 20

اين فقره هود منتظر بودند در دوم ملوك فصل 2 آيه 11 عراده و اسبان آتشين

نمايان شدند كِ ايشانرا در يكديگر جدا ساخت و ايلياه در گردباد باسمان صعود

نمود 12 و اليشاع ديد و فرايد كرد اى پدرم اى پدرم عرادهء اسرائيل و سوارانش او

را ديگر نديدند و خير ن؟لش را در فصل 4 در آيه 5 ميفرمايد اينك من بشما پيش از

ورود روز عظيم و مهيب خداوند همان ايلياى پيغمبر را خواهد درستاد در ترات عبرى

مينويسد كه همان ايليا يعنى باسمان رفته را خواهم فرستاد ليكن در ترجمه فارسى

كلمه همان را ننوشته اند ايضا در فصل سوم آيه 1 اينك رسول خود را خواهم فرستاد

و او در برابرم راه را آماده خواهد كرد و خداونديكه متفحصيد يعنى رسول عهديكه

از او مبتهجيد بناگهان بهيكلش خواهد آمد . و در انجيل لوقا باب اول آيه 17 تصريح

فرموده كه اينرسول يحيى است و او در پيش روى وى بروح و قوّه ايليا خواهد رفت

تا كه مايل گرداند قلوب پدران را بجانب فرزندان و نا فرمانانرا بفهم عاقلان

تا قوم كل را براى خدا مهيا نمايد . و نيز در انجيل متى باب 11 آيه 14

مسيح ميفرمايد هر گاه قبول نمائيد اين همان ايلياه است كه آمدن وى ضرورى بوده

ص 21

هر كس گوش شنوا دارد بشنود متى باب 17 آيه 12 بدرستيكه ايلياه آمده او را

نشناخته آيه 13 و شاگردان يافتند كه دوباره يحيى تعميد دهنده با ايشان تكلم

مينمايد حال با وجود آن آيات تورات و انبياء چگونه معتقديد كه يحى متولد شده از

اليصابات همان ايلياه است كه باسمان صعود فرموده بود پس بايد مسيح يحى متولد

شده همان ايلياه شد زيرا مسيح از آسمان آمده موعود آينده از آسمان را ميشناسد

نه اهل زمين و رجا دارم كه با احتجابات شما نيز با موعود مسيح احتجاج ننمائيد و

با مدعى مثل آن از ردّ و احتجاج يهود را نفرمائيد زيرا كه آنها عيسى را باين

جهة تصديق ننمودند كه گفتند ما موعود منتظر آن مسيحى هستيد كه او از ايليا تولد

نشده از آسمان بيايد پس جناب شما كه بظهور معلم عيسوى از موهوم بنى اسرائيل

گذشته ايد ديگر حق تمسك بمقالات آنها نداريد مگر وقتى خداى نخواسته هم آئين آنها

بشويد و طلوع آفتاب روح قدس عيسوى را كه عالم را منور فرموده انكار نمائيد .

:باب چهارم :

==============

سئوال مسيحى كه بايد هر چشمى در وقت آمدن مسيح از آسمان او را به بيند در

مكاشفات

ص 22

يوحنا فصل اول آيه 7 اينك با ابرها ميايد و هر چشمى او را ميبيند و همچنين در

فصل 24 متى آيه 3 كه خواهند ديد فرزند انسانرا بر ابرهاى آسمانى كه ميايد با

قدرت و جلال عظيم : جواب بهائى : مقصود از ديدن هر چشم چشم ظاهرى نيست بلكه چشم

بصيرت و باطن است چنانچه اشعيا ميفرمايد فصل 43 آيه 7 قوميكه با وجود داشتن

چشم كورند و با وجود داشتن گوش كرند بيرون آر ايضا فصل 29 آيه 10 زيرا كه

خداوند بر شما روح خواب سنگين ريحته چشمان شما را بست 11 و بجهة شما روياى هر

چيز مثل كتاب ممهور گرديده كه آنرا بشناسند كتاب داده ميگويد اين را بخوان

ميگويد نميتوانم چونكه مختوم است 17 در اندك زمانى لبنان به كشت زار مبدچل و

كشته زار بارور بجاى جنگل محسوب شود و در آن روز (يعنى يوم ظهور موعود ) كران

كلام كتاب خواهند شنيد و چشم كوران از رفع شدن ظلمت و تاريكى خواهند ديد مقصود

از اين آيات اين است كه از كثرت عصيان چشم و گوش باطنى اسرائيل بسته ميشود

و در وقت باور شدن لبنان يعنى به تجلى يوم ظهور مجدد چشم و گوش باطنى اسرائى

باز ميشود كه كتاب را خوانده و معنى آنرا ميفهمند يعنى اشخاص دانشمند نه

شرير چنانچه دانيال

ص 23

در فصل 12 آيه 10 ميفرمايد بسيارى پاك و سفيد خواهند شد اما شريران شريرانه

رفتار خواهند گرد هيچيك از شريران درك نخواهند نمود اما دانشمندان درك خواهند

كرد اشعيا فصل 35 آيه 1 ميفرمايد بيابان و زمين خشك شادمان و صحرا مسرور شده

مثل گل شكوفه خواهند نمود بلكه بسرور و سرود عمرى خواهند نمود و شركت لبنان و

زينت كرم و شاروق بان عطا كرده خواهد شد و ايشنا بهار خداوند را و عظمت خداى ما

را خواهند ديد 4 و بدل طپيدگان بگوئيد قوى شده مترسيد اينك خداى شما بخصوص

انتقام و خدا جهة سزا مى آيد بلكه شما را نجات خواهد داد آيه 5 آنگاه چشمان

كوران مفتوح و گوشهاى كران باز خواهد شد 6 آنزمان سنگ مثل غزال بر خواهد جهيد

و زبان گنگ ترنم خواهد نمود پس بمضامين آيات و كلمات ثابت ميشود كه در

هر ظهور كور و ر و گنگ باطنى بينا و شنوا و گويا ميگردد خاصه در ظهور خداوند

خدا و اب جليل آسمانى و مقصود حضرت مسيح هم در متى فصل 11 آيه 15 همين است كه

ميفرمايد كوران بينا ميگردند و لنگان برفتار ميايند و ابرصان طاهر و كران شنوا

و مردگان زنده ميگردند و فقيران بشارت ميشنوند چنانكه اشقيا فرمود كه بسته شدن

چشم و گوش

ص24

باطنى است و باز شدن او هم بباطن است نه ظاهرى و در فصل 5 يرميا ميفرمايد آيه

21 كه ايقوم ابله و بيدل اين را بشنويد و با وجود داشتن چشم و با وجود داشتن

گوش نمى شنويد و علاوه بر اين مضامين بعينه نظير متى را اشعيا در ظهور مسيح ذكر

ميفرمايد باب 40 آيه 3 قائلى فرايد ميكند كه راهى از براى خداوند در بيابان مهيا

سازيد و شاهراهى در صحرا از براى خدا مستقيم نمائيد 5 و جلال خداوند جلوه گر

ميگردد كه تمامى بشر جميعا خواهند ديد زيرا كه دهان خداوند چنين فرموده است و

خود مسيح در انجيل يوحنا شهادت ميدهد و تصديق اين آيه را ميفرمايند كه مقصود از

جلال خدا منم و آن آواز آواز يوحنا است باب اول آيه 23 گفته يوحنا آواز كن

كسم كه در بيايان فرايد ميكند كه راه خداوند را درست كنيد چنانچه اشعياى پيغمبر

گفته است الى آخر و حال آنكه حضرت مسيح در وقت آمدنش نه با جلال ظاهر بود و نه

چشم بشر تماما او را ديدند

:باب پنجم از فصل اول :

========================

سئوال مسيحى : در خصوص تجديد شدن آسمان و سوختن زمين كه عالمت رجعت

ثانى مسيح است و در نامه ثانى پطرس تصريح ميفرمايد در فصل 3 آيه 10 لكن روز

خداوند

ص 25

چون دزد در شب خواهد آمد ودر آنوقت آسمان ها \_\_\_ از جا در خواهد رفت و عناصر

سوخته از هم خواهد پاشيد و زمين و متحدثاتش سوخته خواهد گرديد 12 منتظر و

خواهان رسيدن روز خدا باشيد كه در آن روز آسمانها افروخته گشته از هم خواهد

پاشيد و عناصر از حرارت گداخته خواهد شد و در مكاشفات يوخنا فصل 2َ آيه 1 ديدم

آسمان تو و زمين تو را زيرا كه آسمان اول و زمين اول در گذشت و دريا ديگر نبود .

: جواب بهائى : اولا شما معتقديد و قائل كه آسمان و زمين بحالت قديمى

خود باقى است و تغيير ننموده پس بعد از حضرت موسى هم ظهورى نبايد در عالم ظاهر

شده باشد زيرا كه بنى اسرائيل همين انتظار را داشتند براى ظهور مسيح كه علامات

پسر داود و معدوم شدن ممكنات و تجديد آنهاست اين است كه در اشعيا ميفرمايد باب

65 آيه 17 اينك آسمانهاى جديد وزمين تازه را احداث مينمايم و اوليت ها مذكور

نشده بخاطر نخواهند آمد ايضا باب 51 آيه 6 چشمان خود را باسمان ها برداريد و

بزمين سفلى بنگريد زيرا كه آسمانها مثل دود نا پيدا و زمين مثل لباس مندرس خواهد

گرديد و ساكنانش مثل پشه خواهند مرد اما نجات من ابدا خواهد ماند و عدالت من

زايل نخواهد گرديد

ص 26

الى آخر مسلم و يقين است كه در ظهور اول حضرت مسيح اينعلامت و ساير علامات

مندرجه در تورات بحسب صورت ظاهر نشد پس چاره بيت جز آنكه تصديق مظاهر ظهور را

نموده به تفسير و تعبير كه خود آنها مقرر فرموده و در كتاب الهى بان اشاره

نموده اند قابل و متمسك شوى كه ميفرمايد اين آسمان آسمان دين قبل است چنانچه در

باب دوم اين رساله در معنى آسمان نبصوص كتاب استدلال شد و مقصود از زمين اراضى

قلوب و كمالات و معارف مؤمنين بان دين است كه بتدريج بى حقيقت و مندرس ميشود

و اطاعت قم بعصيان و ذكاوتشان به نسيان مبدل ميگردد چنانچه يرميا در فصل 31

آيه 31 خداوند ميفرمايد كه روز ها ميايد كه من با خاندان اسرائيل و خاندان

يهودا عهد تازه خواهم بست نه بمثل عهديكه با پدران ايشان بروزيكه جهة بيرون

آوردن ايشان از مصر قسم كه ايشان عهد مرا شكستند تا اينكه ميفرمايد عهديكه

بعد از آن ايام من با خاندان اسرائيل ببندم اين است كه شريعت ببدرون ايشان

نهاده آن را در قلب ايشان خواهم نوشت و در نامه عبريان 8 آيه 11

مثبت اين معنى است و چون پيمان تورا ذكر مينمايد اول را كهنه ساخته

ص 27

و آنچه كهن و سالخورد است در معرض زوال است . از اين آيات معلوم ميشود كه

مقصود تجديد آسمان دين و تبديل آسمان احكام و معارف است و انبات رياحين

كمالات تازه در اراضى قلوب و اگر بنظر دقيق در همان آيات انجيل و تامه حواريت

نظر نمايند از خود آيه كه سئوال درموديد معلوم ميشود كه اگر در يوم ظهور تمامى

زمين و متحدثات و مخلوقات او سوعته و ريخته ميشود ديگر از خلق كه باقى مينماند

تا آنكه منتظر و خواهان روز خدا باشند ؟ مگر آنكه بگوئيم اهل زمين و دنيا

كه در روح متولد نشده اند و از خدا نيستند در يوم ظهور بواسطه انكارشان هلاك

ميشوند و اهل آسمان كه در روح تولد ثانى يافته از جهة ايمان نجات ميابند چنانچه

در نامهء يوحنا باب چهارم است آيه 5 چون ايشان از دنيا ميباشند لهذا از دنيا

تكلم مينمايند و دنيا از آنها ميشنود و چون نار خدائيم آنكس كه بخدا عارف است

الى آخر يعنى اهل دنيا .

: باب ششم از فصل اول :

: سئوال مسيحى : در خصوص سلطنت موعود و پاداش و سزا دادنش

ص 28

جميع را در يوم ظهورش و نبايد مظلوم دولت و ملت واقع شود كه در انجيل متى باب 25

آيه 31 ميفرمايد : چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد با جميع ملائكه مقدسه

خود بر كرسى بزرگى قرار خواهد يافت 42 همگى قبائل نزد وى جمع حواهند شد و آنها

را از همديگر جدا خواهند نمود چنانچه شيان ميشها را از بزها جدا نمايد 46 و

آنها يعنى شريران در عذاب ابدى خواهند رفت و عادلان در حيات ابدى و در نامه دوم

تسلونيقيان فصل 1 آيه 9 ايشان در حضور خداوند و جلال قدرتش بقصاص هلاكت ابدى

خواهند رسيد ض

: جواب بهائى : ملت كليم نيز وقوع و ظهور همين مطالب را

منتظرند در ظهور اول مسيح چنانچه شما در رجعت ثانيش منتظرند در يرميا فصل 33

آيه 8 ميفرمايد و اسير شده گان يهودا و اسير شدگان اسرائيل را پس خواهم آورد

و ايشان مثل اول بنا خواهم نهاد 15 در آن ايام و در آن نان از براى دواود شاخه

عدالت تبثيت مينمايم كه انصاف و عدالت را در زمين جارى خواهيم ساخت 16 در آن

ايام يهود \_\_\_ خواهد يافت و اورشليم بامنيت مسكون خواهد شد و اسميكه بان

خوانده خواهد شد يهوه صدقيو است 17 زيرا كه خداوند ميفرمايد از براى داود مردى

كه بر تخت

ص 29

خاندان اسرائيل نه نشينند كم نخواهد شد و در فصل 5 ميكاى نبى آيه 2 و عو اى

بين اللحم افراثا اگر چه در ميان هزار هاى يهودا كوچكى ليكن از برايم

شخص كه در اسرائيل سلطنت خواهد نمود كه خسرو و جهايش از قديم و ايام پيشين بوده

است از تور بيرون خواهد آورد و در اشعيا فصل 96 آيه 9 چونكه خدداوند باتش

شمشير خود با تمامى بشر محاكمه خواهد نمود و مقتولان خدا بسيار خواهند بود

ملاكى فصل 3 آيه 7 خداوند ميفرمايد روزيكه حواصنانم را جمع مينمايم ازان من

خواهند بود ايشانرا مرحمت خواهم نمود آنگاه بر گشته ميان صادق و شرير و عابد و

غير عابد فرقرا خواهند ديد ملاكى 3 آيه اول الى چهار بشارت ظهور يحياى

تعميد دهنده و مسيح است كه مى فرمايد بناگهان بهيكلش خواهد آمد خداوند لشگرها

ميفرمايد كه اينك خواهد آمد و كيست كه روز آمدنش ورودش را متحمل شود وحين ظهورش

كيست كه بايستد زيرا كه او مثل كتش قالگر و صابون گازران است و پسران لويرا مصفى

خواهد كرده آنكه بصداقت هديه را بخداوند تقرب نمايد و مثل سالهاى سابق مقبول

خواهند افتاد يوحنا تصديق آيات ملاكى را در ظهور اول مينمايد در باب سوم

ص 30

انجيل متى آيه 11 من شما را از بهر توبه باب غسل ميدهم اما آنكه پس از من

ميايد از من توانا تر است چنانكه من لايق برداشتن نعلين او نيستم او شمار بروح

القدس و آتش غسل خواهد داد 12 او است آنكه طبق در دست خود ميدارد و خرمن كاه خود

را پاك خواهد نمود و گندم خود را در انبار جمع خواهد نمود و كاه را در آتش كه

اطفاء پذير نيست خواهد سوزانيد اگر خدايتعالى خلق را بصرف قهر دلالت فرمايد

ديگر ذكر جنّت و نار و امتياز مؤمن و مغرض بر داشته ميشود پس مقصود از اين

اذكار در يوم ظهور جزا و سزاى معنوى و حيات و ممات باطنى است چنانچه مسيح بظاهر

نه طبقى در دست داشت و نه بظاهر كسى را به آتش انداخت پس مقصود از آتش انكار و

بُعد از خدا است چنانچه يوحنا در فصل 13 آيه 17 ميفرمايد زيرا خدا پسر خود را

نفرستاد كه بر جهان داورى كند بلكه بوساطت او جهان نجات يابد آنكه باو ايمان

آورد بر او حكم نشود اما هر كه ايمان نياورد الان حكم بر او شده است بجهة اينكه

باسم پسر يگانه خدا ايمان نياورده است و اگر بگوئيد كه جزاء و سزا دادن مسيح

منوط و محول برجعت ثانى او است جواب اين است كه از آيه اول باب 3 ملاكى ثابت

ميشود كه در ظهور اول بايد تحقق يابد چنانچه ميگويد روز ورودش 1 و حين ظهورش

ص 31

كيست كه بايستد پس باين دليل نميتوان راجع بظهور ثانى نمود باب 3 آيه 1 الى 3

اينك رسول خود را خواهم فرستاد او در برابرم راه را آماده خواهد اسخت و

خداوندى كه متفحصيد يعنى رسول عهدى كه از او متبهجيد بناگهان بهيكلش خواهد آمد و

خداوند بشر ها ميفرمايد كه اينك ميايد 2 و كيست كه روز ورودش را متحمل تواند

شد ؟ و حين ظهورش كيست كه بايستد ؟ زيرا كه او مثل آتش قالكر و صابون گازر است

3 و مثل قالكر و مصفا كننده نقره نشسته و پسران لاويرا مصفى خواهد كرد وايشان

را مانند طلا و نقره خالص خواهد نمود تا آنكه بصداقت هديه را بخداوند تقرب نمايند

بارى اسرائيليان مدعى بر آنند كه در وقت مراجعت بنى اسرائيل از اميرى حضرت مسيح

بر تخت سلطنت داود نه نشست و با جلال هم ظاهر نشد كاهنان نزد وى بطوريكه

در هيكل اول معمول بود قربانى سوختن تقديم ننمودند وقتيكه آنحضرت ظاهر شد

از اميرى رها شده بودند و از خود مسيح سئوال نمودند كه ما منتظر موعود ولد داود

هستيم كه باين نحو از سلطنت ظاهر شود سلطنت تو كو و كجاست ؟.... در انجيل يوحنا

فصل 8 آيه 33 پيلالس در ديوانخانه آمد و عيسى را خواند و باو گفت : آيا

ص 32

تو پادشاه يهود هستى ؟ 36 عيسى جواب داد كه اگر پادشاهى من از اين جهان ميبود

خادمان من ستيزه ميكردند تا من به يهود تسليم نشوم حالا پادشاهى من از اين طرف

ميشود و اينكه سئوال فرموديد كه در باب 11 آيه 75 مكاشفات يوحنا ميفرمايد فرشته

هفتم صور دميد و صدا ها در آسمان بلند شد كه ممالك دنيا از خداوند و مسيحش شده

است و تا ابد الاباد سلطنت خواهد نمود جواب اين است كه سلطنت مسيح و خداوند

اين سلطنت ظاهرى نيست و مخصوص حين ظهرو نه بلكه مراد از سلطنت خداوند ظهور قدرت

و غلبه امر است كه بتدريج در ملك باسباب خيلى ملكوتى ظاهر ميشوند چنانكه

بشانيكه اين سلطنت ملكى در ظل او سلاطين روى زمين بكلمه او خلق ميشوند چنانچه

حضرت مسيح در ظهور اول اين قدرت و سلطنت معنوى را فرمودند باينكه بر حسب ظاهر

ذليل و مظلوم بودند چنانچه در انجيل متى باب 28 آيه 18 ميگويد پس عيسى پيش آمده

بايشان خطاب كرد كه تمام قدرت در آسمان و زمين به من عطا شده است ايضا باب 11

آيه 27 همه چيزها از پدر به من تسليم شده است و غير از پدر هيچكس پسر را

نميشناسد و غير از پسر پدر را نمييابد مگر آنكه پسر خواهد بوى مكشوف گرداند ..

پس مقصود از اين بيت كه حضرت مسيح در ظهور

ص 33

اول دارى سلطنت نبود ودر ظهور ثانى سلطنت را دارا نبود بلكه سلطه سلطنت معنوى

او از اول ظهورش تا كنون روز بروز در نفوذ و جريان است .

:باب هفتم : از فصل اول :

در خصوص همراه بودن ملائكه در وقت نزول مسيح از آسمان و ناگهان آمدن مسيح مثل

برق بر شرق و غرب كه در فصول اناجيل مرقوم است .

: جواب بهائى : مقوصد از ملائكه نه اين است كه علماء هر ملتى از

كتب مقدسه اللّهيه فهميده و تفسير مينمايند بلكه از آيات و كلمات انبيا چنان

مستفاد ميشود كه در هر مقامى معنى مخصوص اراده فرموده اند در مورى نفس نبى و

رسول است و در مقامى اولياء مؤمنين باو مقصود است شاهد اين قول بيان كتاب

ملاكى پيفمبر در فصل دوم آيه 7 زيرا لبهاى كاهن بايد دانش را حفظ نمايد تا آنكه

شريعت در دهانش جستجو كرده شود چونكه رسول و ملائكه خداوند است و نيز در فصل

سوم آيه اول اينكه ملائكه و رسول خود را خواهم فرستاد و او را هر دور برابرم

آماده خواهد ساخت .

و خداونديكه متفحصيد و رسول عهديكه از او متبهجيد بناگهان در هيكلش خواهد

آمد در لغت عبرى

ص 34

ملائكه كه با فارسى ترجمه شده و در عبرى نيز بمعنى رسول آمده و اين ملائكه اول

يوحنا است و دويمى رسول عهد خود مسيح است و در فصل اول مكاشفات يوحنّا آيه 20

ميفرمايد : آن عفت ستاره هفت كليسا هستند و آن هفت چراغ و آن هفت كليسا و نيز

در فصل دوم مكاشفات آيه 1 ميفرمايد : بفرشته كليساى اقسس بنويس كه

هفت ستاره را بدست راست خود دارد در ميان عفت چراغدان سير مينمايد و در فصل

اول حكى درتورات عبرى حكى رسول را ملائكه خداوند ميخواند كه حين رسانيدن پيغام

خداوند بدين مضمون بقوم كه خداوند ميفرمايد من با شمايم و در تاريح ايام دوم

فصل 36 آيه 15 و خداوند خداى اجداد ايشان بواسطه ملائكه هايش بمبالغه ؟ ارسال

و روانه كرده 16 اما ايشان ملائكه خدا را استهزا كردند كلامش را خوار شمردند

و پيغمبرانشرا مسخره نمودند . از اين آيات چنين مفهوم ميشود كه مقصود از

ملائكه در كتب اللهّيه نفوس مقدسه انبيا و اوليا است . و اما در خصوص ناگهان

آمدن چنانكه در آيه ملاكى در خصوص ناگهان آمدن رسول عهدى يعنى مسبح ذكر شد

ص 35

همان قسم كه در ظهور اول مسيح بناگهان بهيكلش آمد و اجداد ما بنى اسرائيل قبول

نمودند حال هم چنان است و علاوه اين ناگهان آمدن بظاهر ضد است با آنكه معتقديد

كه از آسمان ميايد صور و كرنا در حالتيكه سوار بر ابر باشد چه كه آمدن باين

حالت را نميتوان ناگهان گفت و يا اينكه مثل آمدن دزديكه در انجيل متى زده اند

مگر اينكه بمعانى آيات پى برده شود .

: باب هشتم از فصل اول :

: سئوال مسيحى : در خصوص حبس و عذاب ابليس و نابود كردن مرگ در رجعت

ثانى كه در مكاشفات يوحنا در فصل 20 آيه 14 ميفرمايد ابليس كه آنها را

ميفريبد بدرياچه آتش و كبريت انداخته شد و تا ابد الاباد معذب خواهد بود .

اشعيا فصل 20 آيه 8 و محو خواهد كرد خدا هر اشك را از چشمهاى آنها و ديگر نخواهد

بود مرگ و نيز ناله و فرياد و درد نخواهد بود . : جواب بهائى : حبس و نابود

كه دل شيطان اتصاص بظهور ثانى مسبح ندارد بلكه در ظهور اول هم حبس را

حضرت مسيح فرمود كه من براى ناجيز كردن ابليس آمده ام چنانچه در نامهء اول

ص 36

يوحّنا فصل سوم آيه 8 مذكور است كه ميفرمايد آنكس كه معصيت مينمايد

ابليس است از آن رو كه ابليس از نخست معصيت نمود و پسر خدا از اين جهت

ظاهر شد كه افعال ابليس را نا چيز گرداند. بميزان اين كيه معلوم ميشود

كه اول منكر و معرض در يوم ظهور كه عاصى و گنهكار است شيطان وابليس است

چنانكه ابليس در زمان حضرمسيح ختان و ثيافا بودند كه بمظهر خدا سجده و اطاعت

نكردند اراده آنها نابود و نا چيز شد همين طور هر امرى و هر ظهورى كه از جانب

خدا ظاهر ميشود براى محو و نابود نمودن اينگونه اعمال شيطانى مبعوث ميشود و خلق

را بصفات رحمانى متصّف ميفرمايد و اين اثر و نتيجه از هر مظهر امرى بظهور رسيد

و هم چنين ملاحظه فرمائيد با اينكه حضرت مسيح فرمود گناهكار ابلى است و پسر

انسان ظاهر شد كه ابليس را نا چيز گرداند پس از صعود مسىَ پوبس حوارى در نامه

اول تسلونيقيان باب دوم آيه 8 ميفرمايد كه ميخواستم نزد شما آمده باشم من و پولس

ليكن شيطان ما را باز ميداشت باقرار خود پولس شيطان بعد از ظهور حضرت مسيح

نا چيز نشده بود زيرا كه پولس را در ظاهر مانع شد از اين گذشته در انجيل

يوحنا فصل هشتم

ص 37

آيه 24 ميفرمايد شمار را شيطان پدر است و خواهشهاى پدر خود را ميخواهيد بجاى

آوريد . خلاصه اين معنى كه نابود كردن شيطان و افعال او باشد از اين ظهور

اعظم بيشر از ظهور اول مسيح ظاهر شد و اولادهاى شيطان كه منكر اين امر مبارك

بودند زودتر عاجز و هلاك شدند و امر الهى را مانع و دافع نتوانستند و در آتش

جهل و نادانى سوختند و بعذاب ابدى معذب شدند . اما در نبودن مرك و ناله و درد

بايد گفت كه هر دو در قيامت و يوم ظهور از چشمهء معرفت اللّه نوشيد و در بندگى

حق كوشيد او از چشمه حيات چشيده و مرك نخواهد ديد و در قبر تن برخواسته ابد

الاباد در ملكوت خدا زنده خواهد بود و قيامت و حيات خود انبياء هستند چنانچه

در يرميا فصل 7 آيه 13 اى خداوند اميد اسرائيل همگى تاركان تو شرمنده خواهند شد

و بر گشتگان از من در خاك مكتوم خواهند شد زيرا منبع آب حياتى كه خداوندانت

ترك كردند. و در انجيل يوحنا فصل 11 آيه 25 عيسى گفت : منم قيامت و حيات

هركه به من ايمان آورد هرگز نميرد و اگر مرده باشند زنده گردند . اگر مراد

زندگى و حيات جسمانى بود بايد مؤمنين مسيح تا كنون زنده باشند پس زندگى روحانى

ص 38

و حيات ملكوتى مقصود است وهمچنين مرگ و ممات روحانى است هم چنانكه در نامه

اول يوحنا فصل 3 آيه 14 ميفرمايد ما از مرگ تا حيات عبور نموده ايم از انرو است

كه برادرانرا دوست ميداريم و انكس در مرگ است كه برادر خود را دوست ندارد .

علاوه بر اين آيات و دلايل عرض ميشود كهبعين مثل اين علامات را حضرت اشعيا

در خبر ظهور اول مسيح ذكر ميفرمايد در فصل 25 آيه 8 مرك را ابدا نابود خواهد

ساخت و خداوند خدا اشكهار را از هر چهره پاك خواهد كرد و سرزنش قوم خود را از

تمامى زمين رفع خواهد گردانيد زيرا كه خداوند فرموده است و در اشعيا باب "6

آيه 20 و بعد از اين ديگر كودك كم زور و پيريكه روزهايش را باتمام نرسانده

نخواهد بود زيرا كه كودك اين صدر ساله وفت نمايد . اين دو آيه در ظاهر ضدند

اول ميگويد مرك ابداً نابود ميشود بعد ميگويد صد سال كمتر نميرند از اين قبيل

بيانات در تورات بسيار است حال شما تعبير و تفسير و تأويل آن آيات تورات را در

باره مسيح بچه نحود قائميد ؟ با اينكه بحسب ظاهر هيچيك در ظهور مسيح وقوع پيدا

ننمود اين جا هم همان نحو قائل و معتقد شويد بلكه معانى و تفاسير كلمات انبيا را

بايد از خود انها بشنويد

ص 39

و آيات را بخود آيات تفسير نمائيد تا بمراد و مقصد صاحب آيات پى ببريد و الا

اگر بفهم و ادراك خويش رجوع دهيد باعث احتجاب ميشود چنانچه ادراك قبل قلب

مايه حجاب ايشان شد در اين انجيل متى ملاحظه فرمائيد كه ميفرمايد هر كس اسرار

ملكوت را دريافت نمى نمايد مگر خواص اولياء ظهور كه مويد بروح القدس هستند در

باب 3 آيه 10 شاگردان گفتند : از چه رو بايشان در مثالها تكلم مينمائى ؟ 10 گفت

:زيرا كه در يافتن اسرار ملكوت آسمان بشما داده شد و بايشان داده نشد پس هر كس

دارد باو داده خواهد شد و زياد خواهد گرديد اما هر كس ندارد از وى گرفته خواهد

شد پس بانها در مثالها سخن ميرانيم زانرو كه مينگرند و نمى بينند و گوش ميدارند

و نميشنوند و نمى فهمند تا آنكه خبر اشعيا كامل گردد كه ميشنوند و نمى فهمند و

مينگرند و نمى بينند زيرا كه دل اينقوم سنگين است زيرا كه سخنها را كران

ميشنوند چشمان بر هم مى نهند كه مبادا بديدها به بينند و بگوشها بشنوند و بدل

دريابند و توبه نمايند و من آنها را شفا بخشم تا آنكه ميفرمايد خوشابحال

چشمهاى شما كه ديد آنچه را كه پيفمبران پرهيزكار آرزو مينمودند و شنيديد آنچه

آنها نشنيدند .

ص 40

:باب نهم \_ از فصل اولّ :

==========================

: سئوال مسيحى : در خصوص دميده شدن در صور و كرنا و محو شدن

ظلمت بواسطه روشنائى و نور خداوند . در نامه اول پولس به تسلونيقيان

فصل 4 آيه 16 كه خداوند خود با آواز رئيس الملائكه و صور خداوند از آسمان

نازل خواهد شد و مردگان در مسيح اول خواهند بر خواست . و نيز درمكاشفات يوحنا

فصل 22 آيه 5 ميفرمايد شب در آنجا مى باشد و محتاج بنور آفتاب و چراغ

نيست زيرا كه خدا روشن ميسازد . اين ها چرا در ظهور حضرت بهاءاللّه

ظاهر نشد ؟. : جواب بهائى : در باب ششم در خصوص ملائكه

اول و ثانى يوحنا و مسيح است و ميفرمايد خود خدا كهمسيح است با صور خود كه امر

او است و نداى او نازل خواهد شد چنانكه در ظهور اول مسيح نيز چنين شد يعنى بنى

اسرائيل نظر به آيه ذكريا در فصل 9 آيه 14 كه ميفرمايد خداوند بر فوق ايشان نازل

خواهد شد و تيرش مانند برق خواهد جسب و خداوند خدا صور را نواخته در

گردباد جنوبى سالك خواهد شد . همين علامت را در ظهور اول مسيح منتظرند

ص 41

و حضرت مسيح ميفرمايد صور آواز پسر انسان است و خوابيدگان و مردگان چون آواز

پسر انسان شنوند بيدار و زنده گردند چنانچه در انجيل يوحنا در فصل 5 آيه 24

ميفرمايد هر آينه بشما ميگويم كه ساعتى ميايد بلكه اكنون است كه مردگان آواز

پسر انسان بشنوند و هر كه بشنود زنده گردد . پس مقصود از نفخ صور آواز و صداى

صاحب ظهور است چنانچه از كلمات كتاب اللّهى ثابت شد نفخ صور امر است از يزدان

پاك و اگر بر غم شما مقصود صور ظاهر باشد كه در وقت دميدن فوراً اهل شرق وغرب

بشنوند بظاهر اينقول مخالف با آنست كه ميفرمايد مثل دزد ميايد كه اگر صاحب خانه

بداند كه چه وقت دزد ميايد البته بيدار ميماند . و همچنين مخالف است با

آيه ديگر كه ميفرمايد بناگهان خواهد آمد . در ظاهر كمال ضديت از اين آيات و

علامات مشهود بلكه ممتنع و محال است اجتماع اين اضداد مگر بر حسب معنى كه از خود

آيات اللّهى مستفاد گرديد . اما در نبودن شب و چراغ و آفتاب نيز بنى اسرائيل

در يوم اول مسيح منتظر بودند كه در اشعياى فصل 60 آيه 19 ميفرمايد از برايت

وقت روز آفتاب بار ديگر بمنزله نورنشده ماه جهته روشنائى تو نخواهد تابيد

بلكه خداوند از برايت

42

نور ابدى و خدايت عزت خواهد بود ولى در انجيل يوحنا فصل 8 آيه 12

عيسى بايشان فرمود : كه من نور جهانم و آنكس كه مرا پيروى نمايد درتاريكى راه

نخواهد رفت بلكه نور زندگى را خواهد داشت . باين ميزان اللهى ثابت ميشود

كه مقصود از نو خدا روشنائى شمس ظهور او است كه شرق و غرب را

بروشنائى ابدى منور ميسازد و دلها را بافتاب معرفت سرمدى روشن مينمايد .

و در اشعيافصل 60 آيه 1 ميفرمايد بر خيز و منور شو زيار كه بتو نور واصل

و جلال خداوند بر تو طالع گرديده است . 2\_ زيرا اينك تاريكى زمين را

و ظلمت امم را ميپوشد اما خداوند بر تو طالع و جلالش بر تو مرئى است .

پس مقصد از ظلمت ظلمت ضلالت و غفلت است كه اهل عالم را فرا ميگيرد .

:باب دهم \_ ازفصل اول :

========================

:سئوال مسيحى : در خصوص قحطى و طاعون و زلزله و سقوط نجوم كه از

علايم ظهور ثانى مسيح است و در انجيل متى فصل 24 آيه 7 ميفرمايد : طايفه

بر طايفه و ملكى بر ملكى خواهد بر خواست و در بعضى جايها قحطيها و طاعونها و

زلزله ها

ص 43

پديد خواهد آمد . و بعد ميفرمايد چون كه از مشرق بيرون ميايد و تا بمغرب ظاهر

ميگردد آمدن فرزند النسان نيز چنين خواهد بود تا آنكه ميفرمايد ستارگان از فلك

بر خواهند افتاد . اين علامات ظاهر نشده . : جواب بهائى :

اولا جدال طوايف و ملوك و بروز قحطى و طاعون و زلزله و سقوط نجوم كونيه كثير

الوقوع است كه اغلب سالها متمراً در هر نقطه از نقاط زمين واقع است وليكن آنچه

مقصود انبياء و اولياء است كه از بيانات و كلمات خود انها استنباط ميشود قحطى

معارف و اغذيه روحانى ملكوتى است چنانچه حضرت مسيح فرمود در متى فصل 13 آيه 10

كه در مثلها مقصود را ميرسانم زانرو كه اسرار ملكوت بانها كه داده شده اند

ميفهمند و آنها كه نه دارند ميشنوند و درك نميكنند و مثلى را در اين خصوص بيان

ميفرمايد كه ان امير كريم جميع اعيان واشراف و اعاظم را بخوان احسان خويش صلا زد

و دعوت فرمود چون مدعوين حاضر نشدند و هر يك بعذرى متعذر گشتند لابد بفقرا و

ضعفا صلا خواهد زد : و عّن ز على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و

نجعلهم الوارثين : خواهد فرمود يعنى موعود خدا را بمثابه امير كبيرى بيان

فرموده كه خوان نعماء

ص 44

معارف و اغذيه كمالات را بگستراند و چون رؤسا و اكابر طوايف را بر آن خوان

اللهى و مائده آسمانى دعوت و دلالت فرمود هر يك بواسطه هوس و هوائى و رياست و

ابتلائى از آن منبع احسان و مضل فيض يزدان محجوب و ممنوع گشتند و در قحطى نغمت

معرفت و گرسنگى مائده عنايت ماندند و حق بر ضعفاى فقرا منت گذارد كه از خوان

مكرمت مرزوق و از نعمت عرفان متنعم گرديدند چنانچه در تورات متى باب 8 آيه 3

انسان نه تنها به نان زنده ميماند بلكه بهر كلمه كه از زبان خداوند صادر ميگردد

انسان زنده خواهد ماند . اين است كه در انجيل يوحنا باب 6 آيه 35 حضرت عيسى

ميفرمايد منم نان حيات آنمس كه نزد من ميايد هرگز گرسنه نحواهد شد و آنكس كه

بر من ايمان آورد گاهى تشنه نخواهد گرديد و هم چنين در فصل 8 آيه 11 ( غاموص )

خداوند خدا ميفرمايد كه اينك روزها ميايند كه قحطى را بزمين خواهم فرستاد نه از

قحطى نان و نه از عطش آب بلكه از شنيدن كلام خداوند . اما از زلزله و طاعون و

سقوط نجوم مراد اشخاصى هستند كه اركان دين و ستارگان آسمان شريعت و آئين بوده

اند و خود را متقبس از شمس حقيقت و هادى اهل ديانت ميشمردند . در يوم ظهور بخود

پرستى و خود بينى مشغول

ص 45

و مشعوف بودند بجزاى اعمال غفلت و تاريكى نادانى مبتلا شدند از آسمان

دين فرود آمدند و از سپهر مهر و آئين ساقط گشتند لدا نورشان بظلمت تبديل

و علمشان بجهل مبدل شد اين است كه حضرت مسيح نصيحت و وعظ ميفرمايد كه در وقت

ظهور با خذر باشند كه مباد دلهاى شما بر پرخورى و مى پرستى و افكار معيشت گران

كردد و ناگاه در يابيد آنروز شمارا وقتيكه نور ظهور بمثابه برق بر شرق و غرب

تابيد و جنوب و شمار را فرا گردت . اينگونه حق پرستان كه خويش را سبب روشنائى

عالم ميدانستند در ظلمت غفلت و نادانى ماندند و از سماء دانائى سقوط نمودند در

اين خصوص بيان شيرينى از قلم اعلى در اين ظهور اعظم ابهى جارى خطاب بعلماء انجيل

در كتاب هيكل صفحه 167 : يا مَلَاء الاساقف اَنتُم انجُم سَماءِ فَضلى لا

يُحَبُ اَن تَتَساقَطُو عَلى وَجه اَلارض وَ ليكِنّ عَدلى يقولُ هذا ما قُضى مِن

لَدِىَ الاِبن و لا يَتَغَيَّرُ ما هَرَج من فَمه الطاهر الصادق الاَمين :

:باب يازدهم \_ از فصل اول :

در خصوص احياى اموات : سئوال مسيحى : يكى از علامتيكه در انجيل

ص 46

مرقوم است . از براى رجعت ثانى مسيح احياى اموات است كه در يوم ظهور موافق

نقلانجيل بايد اموات را زنده نمايد و از قبور قيام دهد و با ايشام محشور گردد

حال اگر حضرت بهاءاللّه جل اسمه الاعلى رجعت ثانى مسيح است پس چرا از اول ظهور

الى حين يكى از مردگان را زنده ننمودو از قبر بر نخيزاند . لهذا موافق آيه انجيل

اين مدعى موعود انجيل نيست چون مصداق چنين بشارت واقع نگرديد چنانچه در نامه

تسلونيقيان باب چهارم آيه 16 ميگويد خداوند يعنى مسيح از آسمان نازل خواهد شد و

مردگان در مسيح اول زنده خواهند گرديد . : جواب بهائى : بباناتيكه

در كتب مقدسه در باره احياى اموت مذاكره گرديده و در يوم ظهور مظاهر الهى به

بعضى از خلق نسبت موت و به برخى نسبت حيات داده شده صحيحى است و ليكن بايد

دانست كه مقصد مباركه ايشان از اين اذكار چه بوده آيا ممات و حيات صورى مقصود

است و يا روحانى و معنوى ؟ و مقصد قيام از قبور قبور صورى است و يا قبور غفلت

در ابدان و اجساد ؟ چون طبقه از خلق را عقيده آن است كه از اطلاق كلمات

موت و حيات همان موت و حيات ظاهرى و صورى است و فرقه بر آنند

ص 47

كه مقصد روحانى و ايمان است لهذا ميزان را كلمات اللّهى قرار ميدهيم و از

موضع ديگر از كتب مقدسه استدلال ميكنيم كه مقصد از اين اذكار روحانى و ايمانى

است چون بعضى از خلق بواسطه جهل و عصيان و غفلت از آب حيوان كه ايمان مظهر رحمن

است در يوم ظهور ممنوع و محروم ميگردند لهذا ايشان را باموات تشبيه مينمايند و

برخى كه بكلمه بلى موفق ميگردند و در ظل كلمه اللهى محشور ميشوند از آب حيوان

كه معرفت و اطاعت آن شمس تابان است مشروب ميگردند كلمه حيات در باره ايشان

اطلاق ميشود شاهد بر اين قول انجيل متى باب 7 آيه 24 شخصى بمسيح عرض نمود

خداوندا مرا رخصتى ده تا بروم پدرم را دفن نمايم ويرا فرمود مردگان را بگذاريد

تا مردگان دفن كنند لهذا ايشان باموات تشبيه گرديدند و ديگر در نامه افسيان

باب 4 آيه 1 در باره زنده شدن مؤمنين ميگويد : شماها كه در خطاها و گناه مرده

بوديد زنده گردانيد و آيه 5 و ما نيز كه در خطاها و گناه ها مرده بوديم زنده

گردانيد و با او بر خيزانيد و در آسمان در عيسى مسيح نشانيد ايضاً باب 5

همين باب آيه 8 زيرا كه پيشتر ظلمت بوديد الحال در مسيح نور هستيد آيه 14

ص 48

بنا بر اين ميگويد : ايكه خفته بيدار شدهء در مردگان بر خير در قولسيان باب 2

آيه 12 ميفرمايد : يا مسيح در تعميد مدفون شده ايد كه در آنهم بر خيزانيده شده

ايد بايمان بر قدرت خدا كه او را از مردگان بر خيزانيد آيه 13 و شما كه در

خطايا و نا مختونى جسم خود مرده ايد با او زنده گردانيده چون كه همه خطاهاى شما

را آمرزند . حال ملاحظه فرمائيد آيا واضح تر از اين ممكن است كه خود مسيح و

حواريان تشريح كرده اند كه مقصود چيست ؟ اينكه در آيه 5 ميگويد اى تو كه

خوابيده بيدار شو از مردگان بر خيزان شخص مرده نبود بل در عالم غفلت و بى ايمانى

سير و حركت مينمود و با غير مؤمنين محشور بود پس از موفق شدن بايمان بان

حضرت خطاب باو شد : اى خوابيده در كفر بيدار شو و از ميان كفار بر خيز . و ديگر

در تورات سفر پيدايش باب 2 آيه 17 خداوند بحضرت آدم خطاب كرده ميگويد از شجره خير

و شر نخور زيرا در يوم خوردنت خواهى مرد يعنى هنگاميكه تمرّد از امر ميكنيد در

همان يوم ميميريد . اگر اين موت را در صورت ظاهر قايل شويم لغو است و كلمه بى

نتيجه زيرا كه آدم در يومى كه بتوسط حوا از شجره منهيّه تناول نمود در آن

يوم نمرد بلكه سالهاى

ص 49

متمادى در اين عالم زندگانى نمود . و ديگر در تورات لويان باب 18 آيه 5

ميفرمايد اگر شريعت مرا عامل شويد زنده ميمانيد . و در حزقيال باب 18

آيه 2 ميفرمايد : اگر شرير از تمامى معاصى و گناهان كه نموده توله نمايد فرايض

مرا باصدق عمل كند البته زنده مانده و نخواهد مرد . آيه 31 تقصيرات خود را

دور كنيد و دل تازه براى خود ايجاد كنيد ايخاندان اسرائيل براى چه بميريد .

آيه 32 زيرا خداوند ميگويد من بمرگ آنكه ميميرد راضى نيستم بلكه توبه كند و زنده

بماند . مقصد از اين بيانات اين است كه خداوند شرير بى ايمان را تشبيه بمرده

نموده پس از فوز بايمان و اطاعت باحكام زنده محسوب ميگردد بلكه زنده مانده

نخواهد مرد . اين مردن روحانى است و الا تمام خلق از مقبل و معرض در ظاهر مردند

و از اين عالم ارتحال بعالم ديگر نمودند . در انحيل يوحنا باب 11 آيه 25 ميگويد

منم قيامت و حيات هر كه به من ايمان آورد اگر مرده باشد زنده ميگردد و هر كه

زنده است و ايمان مياورد تا ابد نخواهد مرد . و در باب 19 قرنتيان اول

ميفرمايد در دقيقه و طرفة العين در هنگام صور آخر زيرا كه كرنا صفير خواهد نمود

و مردگان

ص 50

بى فساد خواهيد بر خواست . نامه اول تسلونيقيان باب 4 آيه 6 ميگويد كه خداوند

باواز رئيس الملائكه و صور از آسمان نازل ميشود و آنانيكه در مسيح مرده بودند

خواهندبر خواست مقصوداين است كه مسيح در رجعت ثانى از آسمان ميايد و با صور خدا

مردگان را زنده ميكند حال ملاحظه فرمائيد عين اين عبارت را حضرت مسيح در ظهور

اولش نيز بيان فرموده و با اين بشارتيكه در باره رجعت ثانى داده تطبيق نمائيد

بعد انصاف دهيد اين است كه در انجيل يوحنا باب 5 آيه 24 ميگويد : هر كس بان

كسيكه مرا فرستاده ايمان آورد زندگانى جاويد دارد از براى او مواخذه نيست بلكه

از مرگ نقل بزندگى نموده آيه 26 آنساعت نزديك است بلكه رسيده است كه مردگان

آواز پسر انسان را يشنوند و شنوندگان زنده خواهند شد . ايضا انجيل يوحنا باب 6

آيه 31 ميگويد از آسمان پائين آمدم بجهه اجراى اراده پدرم . از آيات چنين مستفاد

ميشود كه در ظهور اول از بطن ام متولد شد و فرمود از پائين آمدم جهة احياى

اموات و نداى خود را تشبيه بصور نموده اند بهمين نحود در رجعت ثانى هم از بطن

مادر تولد يافت و فرمود از آسمان ارادت اللّه ظاهر شده ام و نداى جانفزاى خود را

ص 51

تشبيه نموده بصور و مردگان قبور غفلت و نادانى را كه در اجسام و ابدان مرده

بودند زنده گردانيد . و نيز در اشعيا باب 25 آيه 8 ميفرمايد كه در يوم نجات

اسرائيل مرگ ابداً نابود خواهد شد . و اما در باب 65 آيه 20 ميفرمايد :

در يوم ظهور ولد داورد و نجات اسرائيل كودك كم روز و پيريكه روزهايش را باتمام

رسانيده باشد نخواهد بود زيرا طفل در سن صد ساله خواهد مرد و گناه صد ساله لعنت

كرده خواهد شد . اين ايات را اگر در صورت ظاهر معتقد شويم با عقل سليم مخالف است

كه در يكروز هم مرگ ابداً معدوم گردد و هم اسرائيل تا عمر ايشان بصد سال نرسد

نخواهند مرد يعنى بعد از صد سال خواهند مرد در اين مورد اين آيات بى مصداقت

خواهد ماند . حال ملاحظه فرمائيد كه در يك موضع حضرت مسيح ميفرمايد هر كس

به من ايمان آورد زنده ميگردد و ابداً نميميرد . حزقيال ميگويد شرير از گناهانش

كه توبه كند زنده ميشود و ديگر نميميرد . حضرت موسى هم ميفرمايد اگر شريعت مرا

حامل گرديد زنده ميمانيد . در اين آيات ثابت ميگردد كه زنده شدن

مراد زندگى ايمانى حقيقى نه صورى يعنى آن چنانكه سزاوار اهل ملكوت است

ص 52

همان حيات روحانى و ايمانى است و الا انى حيات جسمانى و زيست نمودن در اين

عالم فانى براى متقدمين و روحانيين عين مشقت و صرف زحمت است نورش ظلمت است

و سرورش حزن و اندوه آيا مؤمنين و مقدسين در نشاء اولى چه لذتى از عمر خود

برده اند كه خداوند مجدداً ايشانرا در اين دار فانى عودت دهد ؟ حضرت

سليمان در واعظه ميگويد باب 11 آيه 5 از اينكه انسان بخانه دائمى خود ميرود

يعنى كه خاك بزمين بر ميگردد بطوريكه بود و روح بخدائيكه آنرا اعطا نموده بود

عود مينمايد از اين بيان مبرهن ميگردد كه انسان بعد از تحليل و تفريق و تركيب

عنصرى روح به محل دائمى خود ميرود . در اين صورت چگونه شايسته و سزاوار است

كه ثانيا رجوع باين عالم كثيف موقتى نمايد مثل اين عالم مثل عالم جنين است در

رحم اگر ممكن است جنين پس از تولد ثانيا بعالم رحم رجوع نمايد ممكنست كه الان هم

پس از ارتحال رجوع باين عالم بى حقيقت نمايد و علاوه بر آن تمام مؤمنين در عصر

موسى و عيسى از اين عالم رحلت نموده اند و نفسى از ايشان در اين نشاء باقى

نمانده و ارتحال بعالم ديگر نمود پس معلوم ميشود كه مراد از موت و حيات معنوى

است نه صورى زيرا اگر به صورت

ص 53

ظاهر تصور شود كلمات انبياء لغو و بى مصداق ميماند چون ميگويد مومن هرگز نمى

ميرد و امام مؤمنين در صورت ظاهر مردند . بارى اگر از معانى و اصطلاحات كتاب

اللهى اطلاع كامل حاصل نگردد همواره اين مشكلات پيش آيد . ديگر اينكه

اين اعتراض شما حين اعتراض است كه بنى اسرائيل نمودند كه موافق بينات انبياى

بنى اسرائيل بايد حضرت مسيح در ظهور اولش تمام اموات اسرائيل را زنده كند و از

قيام دهد چون شما نظر نميكنيد كه علائم در صورت ظاهر در ظهور آن حضرت بوقوع

نرسيد و مصداق پيدا نكرد لهذا از روى اضطرار و عدم جواب لابد متمسك باين شده

ايد كه مسيح بايد دو مرتبه در اين عالم ظهور نمايد . دفعه اول بمظلوميت و بدون

ظهور علايم و دفعه ثانى با اقتدار صورى و علايم كتاب ظهور ميفرمايد و حال آنكه

در كتب انبياى بنى اسرائيل در باره ظهور ولد داود ابداً چنين مذاكره نشده كه

دفعه اول بخفّت و ذلت و دفعه ثانى با عزت و عظمت ظهور نمايد . حال بعضى از

مواعيد كه بروز آن لزوم قطعى دارد د ظهور ولد داود در خانه آخرى كه توسط كورش

بنا شده و بايد تمام مردگان اسرائيل را زنده نمايد از قبور قيام نمايند باب 37

ص 54

آيه 12 خداوند ميگويد ايقوم من اينك قبور شما را گشوده شما را بيرون مياورم

و بزمين اسرائيل عودت ميدهم و ورح خود را در جوف شما خواهم گذاشت

كه زنده شويد و بنده خود واود را يعنى ولد او را سلطان شما خواهم نمود و همگى

شمار را شبان يگانه خواهد بود و احكام مرا بجا خواهد آورد يعنى احكام تورات را

چنانچه در حزقيال باب 45 آيه 46 ميفرمايد : كه احكام تورات را بايد به تمامها

حائل گردبد : حاصل اينكه بنى اسرائيل منتظر موعودى بودند كهدر ظهور او ابا و

اجداد ايشان زنده گردند و از قبور قيام نمايند مابادا چنين فعلى در صورت ظاهر

در ظهور مسيح بوقوع نرسيد و اسرائيل هم بممالك خود توسط رزوبابل ولد داود قبل

از مسيح رجعت نموده بودند و اگر بگوئيد اين علائم هم راجع بظهور ثانى مسيح است

اين اشتباهى است فاحش چون تمام بشارات مخصوصا حزقيال نبى باب 43 آيه 47

مدل بر اين است كه ولد داود ظهور نمايد در خانه آخر و در ظاهر مثل حضرت

سليمان كه در خانه اول سلطنت رد سلطنت نمايد و احكام و فرائض تورات را

بتمام مجرى دارد از قبيل قربانى گاو و گوسفند و نخوردن كاهن ميته و حيون درنده

ص 55

و محرّم داشت يوم سبت و اعياد و حاضر بودن كاهن و لوى در حضور سلطان داخل نشدن

نا محشون در بيت المقدس و كثير من امثالها اما حضرت مسيح اغلب احكام

موسى را منسوخ نمود چنانچه درنامه بقولسيان باب 2 آيه 16 كسى شما را متعرض

نشود و درباره اكل و شرب و در باره عيدو يوم سبت اينها سايه اشياى آينده است

و حقيقت آنها مسيح است و در نامه بقرنتيان باب 7 آيه 19 زيرا كه محشونى

هيچ و نا محشونى نيز هيچ است نامه بعريان باب 18 آيه 7 چه اگر پيمان اول

بى عيب بودى جاى بجهة پيمان ديگر مظلوب نميگشت آيه 8 و از راه عيب جوئى

بانها گفت : ايامى ميايد كه بر خاندان اسرائيل و خاندان يهودا پيمان نو

بانجام خواهم رسانيد ايه 11 چون پيمان نو را ذكر مينمايد اول را كهنه ساخته

و آنچه كهن و سالخورده است در معرض زوال و فنا است و همچنين قربانى را مرتفع

كرد . در اين صورت ظهور مسيح با اين بشارت بهيچوجه مناسبت و موافقت نداشته و

نخواهد داشت مؤيد بر اين بشارت يرميا باب 30 آيه 25 ميگويد : ظهور ولد داود مع

سلطنت و اقتدار صورى در يوم شكسته شدن يوق ظلم نبولد نصر از گردن اسرائيل و

يهودا

ص 56

در انجام هفتاد سال خواهد بود . حزقيا باب 34 آيه 23 و 37

اين بشارت را تكرار مينمايد كه داواد يعنى ولد او بايد ظهورهمايد و در اسرائيل

شبانى كند و سلطنت نمايد ، درتاريخ شكستن \_\_\_ نبولد نصر و چون حضرت مسيح

ظاهر شد در ظاهر اموات اسرائيل را زنده ننمود و سلطنت نكرد لابد بر اين

هستيم كه بگوئيم مقصود از احياى اموات تشبيه و تمثيل بود و قيام از قبور را ذلت

باهل و ساير قطعات عالم كه اسرائيل در آنها اسير و محبوس بودند و بمنزله قبر بود

براى اسرائيل بامر خدا از انجا قيام كردند و در بيت المقدس رجعت نمودند و فرايض

تورات را كاملا معمول داشتند . موافق بشارات ذكريا و كلى و تاريك عذراى كاهن ،

دليل ديگر اينكه زنده شدن و از قبور قيام نمودن تمثيل و تشبيه است حزقى باب 37

آيه 41 ميفرمايد : در عالم رويا دست خداوند بر من فرود آمد و مرا

در روح خداوند در درّه قرار داد كه پر از استخوانها بود پس فرمود باين

استخوانها نبوت نمود بگو اى استخوانهاى خشكيده كلام خدا را شنويد اينك

روح خود را بشما ميدهم تا زنده شويد . پس چنانچه مامور بودم و آوازى مسموع

ص 57

گرديد و تزلزلى واقع شد استخوان باستخوان ديگر نزديك شد پى و گوشت بر آنها

برآمد اما روح نبود پس بروح نبوت كردم بانها داخل شد و زنده شدند و بر پايهاى

خود لشگر بى نهايت ايستادند ومرا گفت اى پسر انسان اين استخوانها تمام خاندان

بنى اسرائيلند نه اينكه جزئى در اسرائيلند . حال ملاحظه فرمائيد كه بچه صراحت

ميگويد كه اينها تمام خاندان بنى اسرائيلند نه اينكه جزئى از اسرائيلند كه در

اين جا مرده بودند حال زنده گرديدند . از اين بيان مدلّل ميگردد كه تمام ملت

اسرائيل باستخوان پوسيده تشبيه كرده و ميگويد . زنده گرديدند و بر پاهاى خود

ايستادند و اگر گفته شود كه اين استخوانها در حسب ظاهر زنده شدند و تمثيل و

تشبيه نبود پس چرا بعد از زنده شدن حزقيل از لسان ايشان ميگويد در آيه 11 اينك

ايشان ميگويند : استخوانهاى ما خشك شد و اميد ما ضايع گرديد و خود ما قطع شديم در

اين مورد جاى يأس و نا اميدى باقى نمانده بود لازم بود بعد از زنده شدن بگويند :

استخوانهاى ما كه خشك بود و اميد ما كه ضابع بود و خود ما قطع گرديده بوديم در

عوض تشكر بعد از زنده شدن چرا شكايت ميكنند ؟ پس بايد دليل اين بيانات مثل است

ص 58

چنانچه اسرائيل ديگر اميد و نجات براى خود تصور نميكردند و يقين كرده بودند

كه خداوند ايشان را فراموش كرده است . چنانچه اشعياى پيغمبر در باب 44

آيه 14 يأس و نا اميدى اسرائيل را كشف ميكند صيون گفت : كه خداوند

مرا فراموش كرده و خدا مرا ترك نموده . و ديگر آنكه بعد از زنده شدن چرا

در آن حين ميگويد به همين استخوانها نبوت نما كه من شما را از قبور خود بيرون

مياورم و بملك اسرائيل خواهم آورد ؟ و مخاطب اين بيان همان اشخاصى بودند

كه زنده شده بودند . در آيه 14 : ميفرمايد بهمين اشخاص بگو كه روح خود را

در شما خواهم گذاشت . در آن حين نمرده بودند كه ثبوت ثانى لازم آيد .

چون بر ايستاده بودند و روح بايشان داده شده بود . پس معلوم ميشود كه مثل است

و اينكه ميگويد : استخوان باستخوان ديگر نزديك شد مقصود اين است چون اسرائيل

باقطار عالم منتشر شده بودند و از يكديگر جدا گرديده بودند و در يوم نجات

توسط كورش و زرو بابل محتمع شدند اين است كه ميگويد متصل شده بوده اند

اينكه ميگويد : شما را از قبور بيرون مياورم مقصد بلاد بعيده است و ذلت قبائل

ص 59

كه بمنزله قبر بود كه محبوس و مخذول بودند مويد بر اين باب 26 آيه 22

24 همين كتاب ميگويد : شما را از ميان طوايف گرفته و از تمامى ولايات جمع

خواهم نمود و بملك خودتان پس خواهم آورد و دل تازه بشما خواهم داد .

و روح جديد در جوف شما خواهم نهاد و دل سنگى را از شما گرفته و دل

گوشتى بشما خواهم داد و مقصد از دل سنگى قساوت قلب است دليل ديگر اينكه

اين نبوات را در عالم رؤيا ميديدند نه در صورت ظاهر . در باب اول اين كتاب آيه

1 حرقيال ميگويد : من در بابل نزد اسرا بودم كه آسمان گشوده شد و برؤياى

خدائى ديدم و در باب 8 آيه 3 دستى مرا از ناصيه سرم گرفت و روح

مرا در ميان زمين و آسمان برداشت و مرا در روياى خدائى باورشليم نزد دروازه آورد

و به من گفت : رجاسات شنيعه اسرائيل را ملاحظه كن اينك جلال خداى اسرائيل

مانند آن رويائيكه در هامون همان دره پر استخوان است ديده بودند ظاهر شد

پس چون داخل شدم ديدم كه هر گونه حشرات و حيوانات نجس و جميع \_\_\_

خاندن اسرائيل بر ديوار از هر طرف نقش شده بود و هفتاد نفر از مشايخ

ص 60

اسرائيل پيش آنها ايستاده بودند وهر كس مجمره در دست داشت و بوى ابر بخور

بالا ميرفت . در باب 11 آيه 23 و روح مرا برداشت و در عالم رؤيا

خداوند بر زمين كلدانيان نزد اسيران برد و آن رويائيكه ديده بودم در نظر

مرتفع شد و تمامى كلام خداوند كه به من نشان داده بود بيان كردم .

پس باين دليل ثابت و محقق گرديد كه تمام اين وقايع تمثيل و تشبيه بوده و در عالم

رويا ديده شده و وجود خارجى نداشته زيرا كه هيچ ممكن نبود كه حزقيل از بابل تا

اورشليم معلق بموى پيشانى در ميان زمين و آسمان برود ومراجعت كند با اينكه خود

او ميگويد در رويا ديدم و رويا از نظر من مرتفع گرديد .

: سئوال مسيحى : اگر اين طور است كه شما ميگوئيد در قيامت اموات

================

در صورت ظاهر قيام نمينمايند پس چرا در اين خصوص درنامهء اول قرنتيان باب 15

آيه 12 ميگويد : ليكن اگر بمسيح وعظ بشود كه از مردگان بر خواست ؟

چون است كه بعضى از شما ميگويند كه قيامت مردگان نيست اگر مردگانرا قيامت

نيست مسيح نيز بر نخواسته است و اگر مسيح بر نخواست باطل است وعظ باو و باطل است

ص 61

ايمان شما و شهود كه نه نيز از براى خدا شديم زيرا در باره خدا شهادت داديم كه

مسيح را بر خيزانيد و حال آنكه او را بر نخيزانيد در صورتيكه مردگان بر نميخيزند

زيرا هر گاه مردگان بر نميخيزند مسيح نيز بر نخواسته است انتهى : جواب بهائى :

================

موافق آيه 35 همين باب چنين مفهوم ميگردد كه حضرت قيام فرمودند اما نه قيام

جسمانى بلكه روحانى اما اگر كسى گويد : مردگان چگونه بر ميخيزند و بكدام بدن

ميايند ؟ اى احمق آنچه تو مينگارى زنده نميگردد جز آنكه بميرد و آنچه مينگارى

نه آن جسمى خواهد شد مينگارى بلكه دانه مجرد خواه از گندم يا دانه هاى ديگر .

يعنى هيكل انسان با حبوبات كه كاشته ميشود اول صورت آن متلاشى ميشود ليكن

خدا بر حسب اراده خود انرا جسم ميدهد و بهر يكى از تخم ها جسم خودشرا هر گوشت

از يكنوع نيست گوشت انسان ديگر و گوشت حيوان ديگر و جسمهاى آسمانى است

و جسمهاى ارضى نيز هست ليكن شان آسمانها ديگر و شان زمينها ديگر است

بهمين نهج است نيز قيامت مردگان در فساد كاشته ميشود و در بى فسادى بر ميخيزد

در ذلت كاشته ميگردد و در جلال بر ميخيزد در ضعف كاشته ميشود و در قوت

ص 62

بر ميخيزد جسم نفسانى كاشته ميشود و جسم روحانى بر ميخيزد آيه 50 ميگويد

اى برادران گوشت و خون نم تواند وارث ملكوت خدا شود و فاسد و ارث بى فساد

نيز نمى شود مربى بشما ميگويم همه نخواهيم مرد ليكن مبدل خواهيم شد در فقيقه

و هنگام صور آخر مردگان بى فساد خواهند بر خواست آنگاه اين كلمات كه مكتوب است

بانجام خواهد رسيد كه مرگ ابدا در ظفر است انتهى مقصود از اين فرگان بى فساد

اشخاص دانشمند و بى غرضند كه در يوم ظهور موعود پس اكز ابلاغ امر اللّه بكلمه

بلا موفق ميگردند و كلمات سرى كتاب را درك مينمايند چنانچه دانيال نبى در باب

12 آيه 10 ميفرمايد : بسيارى طاهر و سفيد و مصفى خواهند گرديد در يوم ظهور

موعود بسيارى از آنانيكه در خاك زمين خوابيده اند بيدار خواهند شد بعضى بجهة

حيات جاودانى و بعضى جهة حقارت و خجلت جاودانى و شريران شرارت خواهند ورزيد

هيچيك از شريران نخواهند فهميد ليآن دانشمندان فهم خواهند نمود

حال اگر قائل و معتقد شويم كه اين كتاب سرى و رمزى نيست به كنايه و اشاره گفته

نشده و منتظر ظواهر آن شوى بى مصداق خواهد ماند چنانچه حضرت مسيح ميفرمايد :

منم

ص 63

قيامت موسى و هركه به من ايمان آورد از مرگ نقل بحيات ميكند وهرگز نميميرد .

نامه بالستان توضيح ميكند كه مقصد از قيامت موسى و زنده شدن اموات و قيام ايشان

چيست ؟ ما كه در گناه ها و خطا ها بوديم بتوسط ايمان بمسيح زنده شديم و ما را

بر خيراهيد و با او در آسمان در عيسى مسيح نشانيد و در باب 5 اين نامه ايه 8

ميگويد : قبل از اين ما ظلمت بوديم الحال در مسيح نور ميباشيم بنا بر اين

ميگويد : اى تو كه خوابيدهء بيدار شود از مردگان بر خير تا مسيح بر تو بدرخشد .

ملاحظه فرمائيد قيامت موسى كه قيام عيسى بود چه نحو واقع گرديد از قيامت

موسى قيامت عيسى را هم ادراك ميكنيم كه همان كيفيت است و نيز از آيات

قبل اثبات ميشود كه قيام حضرت بعد از روز سوى قيام روحانى و معنوى بوده نه

جسمانى و عنصرى چون ميگويد خدا انرا جسدى ميدهد بحسب اراده . و باز ميگويد

حسد نفسانى كاشته ميشود جسد روحانى قيام ميكند در اين صورت نبايد معتقد شد

كه قيام مسيح قيام جسدى بود و در خارج وجود پيدا كرد الا اينكه اين بشارت

اشاره و رمز است باين دليل كه در اعمال حواريان باب 1 آيه 9 و 11 ميگويد

ص 64

در حالتيكه مردم در هوا مينگريستند حضرت باسمان صعود نمود و مرد سفيد پوش

ايستاده بودند گفتند : ايمردان جليلى همين عيسى كه از نزد شما باسمان برده شد

باز خواهد آمد بهمين طور او را بسوى آسمان روانه ديديد اين صعود از دو شق خارج

نيست يا جسمانى بوده يا روحانى اگر جسمانى بوده آيه 50 ميگويد : گوشت و خون

وارث ملكوت خدا نميشود فاسد وارث بى فسادى نميشود يعنى جسد عنصرى

در آسمان ارتقا نمى نمايد چنانچه حضرت سليمان هم در واعظ مينويسد آيه 7

و جسد انسان كه مادهء او خاك است بخاك راجع ميشود بطوريكه بود و روح عود

ميكند بخدائى كه او را داده است با اين دليل عروج جسد خاكى باسمان ممكن نيست

و اگر بروح صعود نموده باشد اين هم غير مكن است كه مردم روح را مشاهده نمايند

چون روح از حقائق مجرده است و شئ مجرد تا بمحسوس تعلق نگيرد مدرك نميشود

و علاوه بر اين از قيام مؤمنين و صعود ايشان باسمان قيام و صعود آن حضرترا

ادراك ميكنيم در قولسيان باب 2 آيه 12 با مسيح در تعميد

مدفون شده ايد كه در او هم برخيزانيده شده ايد بايمان بر قدرت خداو كه او را

ص 65

از مردگان برخيزانيد افسيان باب 2 آيه 5 ما در گناه ها و خطاها مرده بوديم

بتوسط ايمان بمسيح زنده شديم و ما را بر خيرانيد با او در آسمان در عيسى مسيح

نشانيد . چون قيام مؤمنين در مسيح روحانى بود نه جسمانى يعنى مرده نبودند و

زنده شدند بلكه بى ايمان بودند و مؤمن گرديدند و كلمه حيات در باره آنان اطلاق

شد و نيز مؤمنين در جسب ظاهر در روى زمين بودند و باسمان صعود نكردند پس

صعود مسيح هم باسمان كنايه واشاره است چنانچه در انجيل يوحنا باب 3 آيه 13

ميفرمايد : كسى باسمان بلا نرفته مگر آنكه از آسمان پائين آمده يعنى فرزند

انسان كه حالا در آسمان است . ملاحظه فرمائيد كه حضرت از بطن ام تولد شده

ميفرمايد از آسمان پائين آمده و نيز در روى زمين ايستاده اند ميگويند

در آسمان هستم .

لهذا بنحو اكمل مبرهن ميگردد كه مذاكره موت و حيوة و قيامت و صعود باسمان و

نزول از آسمان كنايه و اشاره و رمز است و نفخه صور نداى شيرين مظهر ظهور است

كه در يوم ظهور اهل عالم را از خواب غفلت بيدار مينمايد و شرق و غرب را

در ظل كلمه مباركه خود محشور ميگرداند آنچه بكلمه ع موفق شد از مرك حقيقى

ص 66

به نجات ابدى انتقال مييابد و هركه موفق نشد و باعتراض قيام كرد

اباد الاباد در مرگ است . با وجود اين مطالب واضح و آشكار و ديگر ممكن است

كه گفته شود حضرت مسيح روز سوم با جسد عنصرى از مرقد مطهر قيام نمود و باسمان

صورى صعود فرمود ؟ يا بايد بمعانى كه خود حضرت مسيح و حواريان توضيح نموده اند

معتقد و متمسك گرديم ؟ و ديگر آنكه اگر معجزه آن حضرت را احياى اموات

بدانيم امتياز و رجحانى از براى آن حضرت باقى نميماند و صحت نبوت او مجهول

ميگردد زيرا معجزه چيزيرا ميگويند كه تمام اهل عالم از ايتان مثل كن معجزه كه آن

نبى بان تحدى ميكند عاجز باشند و اما در كتاب شموئيل اول ميگويد

باب 2َ آيه 11 زن ساحره شموئيل پيغمبر را زنده نمود و از او سئوالاتى چند كرد

در خصوص شااول . در اين صورت امتياز و رجحان غيبى از آن زندر باره

احياى اموات و بروز معجزات چيست ؟ با اينكه خود مسيح ميفرمايد در متى

باب 24 آيه 4 معجزات از انبياى كذبه بظهور خواهد آمد و اگر برغم شما بگوئيم

كه حضرت العارزا در ظاهر زنده نمود اولا اين زنده شدن چه ثمرى از براى او

ص 67

مترتب شد چونكه باز مرد با آنكه مسيح ميگويد هر كه را زنده كنم هرگز نميميرد و

چون عارز باز مرد . لذا بايد در وح اورا زنده نموده باشد و الا كلمه كه گفتند

هرگز نميميرد لغو و بى نتيجه ميگردد و نيز مفيد بفائده از براى ايمان سايرين نشد

چون ميگوئيد نفوسيكه شنيدند \_\_\_ زنده شده قصد كشتن او را نمودند و از اين

معجزه متاثر گرديدند و ايمان نياوردند و از براى نفوسيكه بعد از آن حضرت مكلفند

بايمان آوردن از اين احياى اموات اطمينان قلبى از براى ايشان حاصل نميشود

چون رويت نكرده اند و اگر بگوئيد دليل حقيقت از براى بعد از صعود آنحضرت

پيش گوئى او است اين دليل دليل ناقصى است چون ممكن است كه نفوس كثيره قبل از

وقوع پيش گوئى او در عالم بخواهند ايمان آورند در صورتيكه وقوع پيدا نكرده حقيقت

آنحضرت بر ايشان مجهولست و خداوند تعالى بنى مبعوث نميفرمايد كه باو حجت ناقص و

و موقتى عطا فرمايد الا آنكه آن نبى را به حجت باقى بالغ دليل كافى و كامل بر

ميانگيزاند كه محل اعتراض از براى احدى از منصفين باقى نماند و الا حجت و برهان

الهى بر خلق تمام و كامل نخواهد شد مولوى ميگويد در باره ايمان آوردن و زنده

شدن شخص كافر

ص 68

ازكلمه فخر انبيا محمد مصطفى عليه آلاف التحيّة و الثناء .

آنچه تو كردى دو صد مادر نكرد عيسى و افسونش با عاذر نكرد

جاوز ار شد زنده او در دم بمرد از تو جانم از اجل نك حان ببرد

در قرآن در باره خمره سيّد الشهداء و ابو جهل ميفرمايد : اذ من كان

ميّتاً فاحيئياه و جعلناه له نورا يمشى به فى الناس كمن مثلهُ الظلمات

ليس بخارج منها : بهمچنين دو نفر از اهل كوفه خدمت على مرتضى عليه

سلام اللّه آمدند يكى را بيتى بود كه اراده بيع او را داشت وديگرى مشترى بود و

قرار بر آن داده بودند كه با اطلاع آنحضرت اين مبايعه وقوع يابد و قباله مسطور

شود آن مظهر الهى بكاتب فرمودند بنويس : حدٌ الى القبر و حدٌ اشترى ميتٌ فى ميت

بيناً محدوُدأ بحُدود اربعَه حدٌ الى القبر و حد اهلى اللَحَدٌ وَ حَدٌ

الَِى النار و حَد اِلَى الجِنَةِ الى آخر . بر قارئين اين اوراق

مخفى نماند كه نگارنده را مقصود انكار معجزات نبوده و العياذ با اللّه سب قدرت

از انبياى اللهى نمينمايد و مظاهر قدرت ربانى باذن اللّه قادر بر هر امرى

ميداند . بلكه

ص 69

غرض اين است كه از خود كلمات مقدسه انبياء معلوم و مفهوم ميگردد كه در اين

موضع مقصود معنى بوده نه ظاهر و صورت مولوى ميگويد :

زادهء ثانى است احمد در جهان صد قيامت بود اندر وى عيان

روز قيامت را همى پرسيده اند كى قيامت تا قيامت راه چند

با زبان حال ميگفتى بسى كه ز محشر حشر را پرسد كسى ؟

در تشريح قيام مسيح حضرت عبدالبهاء ارواحنا بعبودية القداء شرح مبسوطى در كتاب

مستطاب مفاوضات فرموده اند : هر كس ميل دارد رجوع بكتاب مذكور نمايد

و اگر گفته شود حسد حضرت مسيح با جسد ساير خلق متفاوت است جواب بموجب قول

خود آن حضرت جسد عنصرى او با ساير خلق فرقى نداشت الا اينكه امتياز و رجحان او

در روح اللهى بود انجيل متى باب 26 آيه 14 ميفرمايد : حضرت

از خدا استدعاى تغير جام شهادت را مينمود و ميفرمود روح راغب است

اما جسم ناتوان در اين صورت اجسام ساير مردمان هم ناتوان است پس نميتوان

در ميان جسم مسيح و سايرين فرقى تصور نمود .

ص 70

: فصل ثانى از رساله سئوال و جواب برخى از اخبارات

كتب مقدسه در بشارات اين ظهور مبارك ظاهر نشدن بعضى

علامات تورات بظاهر در ظهور مسيح و وقوع بعضى علامات

قبل از ظهور مسيح و محال بودن ظهور بعضى در ظاهر مشتمل بر 9 باب

: باب اول \_ سئوال مسيحى :

============================

كه جزو بشارت ظهور در كتاب قبل بايد باشد و در كتب مقدسه عهد عتيق خبر و بشارت

ظهور حضرت بهاءاللّه را نديده ام و اين از لوازم هر ظهورى است كه در كتاب قبل

بشارت و خبر ظهور بعد بايد مرقوم و مذكور باشد و الاّ حقيقت او ثابت نمى شود .

: جواب بهائى : اخبار و بشارات اين ظهور اعظم دركتب مقدسه

==============

بسيار است و لكن چنانچه اخبار و بشاراتى كه براى ظهور حضرت مسيح در تورات و كتب

انبيا است بنى اسرائيل ابدا ملتفت نميشوند و قبول نمى نمايند و ميگويند مصداق آن

اخبار در زمان مسيح كامل و بالغ نشده بلكه آن اخبار و علامات كه در باره ولد

ثانى داود است و ما منتظريم تا كنون مصداق پيدا ننموده و وقوع نيافته چنانچه در

فصل اول اين رساله

ص 71

مذاكره گرديد مسيحيان نيز با آنكه در كتب مقدسه تورات و انبيا و انجيل در

بشارت واضحه و اخبار صريحه اين ظهور اعظم مرقوم و مذكور است و مصداق كل ظاهر و

كامل شده باز ملتفت نميشوند بارى يك نحو از اخبار و بشارات آن علامات است كه

سئوال نموديد و جواب مذكور و مرقوم گرديد و علاوه در تمامى تورات و قصص انبيا

و اناجيل و اعمال حواريان آنچه بشارات باسم خداوند خدا و يوم اللّه مرقوم و

مسطور است حقيقت م باطن جميع راجع باين ظهور اعظم است زيرا كه تا اين ظهور بديع

بليغ هيچيك از مظاهر ظهور باسم اب آسمانى ظاهر نشده چنانچه حضرت مسيح نيز ظهور

اب و خداوند خدا را راجع برجعت ثانى خود ميفرمايد و در ظهور اول اظهار نبوت

و مظهريت فرموده و خود را فرزند و خدا را پدر آسمانى خويش خوانده .

و در فصل 2َ انجيل يوحنا ميفرمايد آيه 49 زيرا كه من از خود حرف نزده ام بلكه

پدر كه مرا فرستاده است به من فرمان داد كه چه بگويم و در فصل 19 متى آيه

17 ميفرمايد : عيسى گفت : مرا جرا خوب گفتى و حال آنكه نيك يكى است و آن

خدا است و در فصل سوم انجيل مرقس در خصوص يوم اللّه و رجعت ثانى

ص 72

ميفرمايد : آيه 22 و بر حقيقت آن روز و آنساعت سواى پدر نه ملائكه آسمان

و نه فرزند انسان هيچيك مطلع نيست و نيز يوحنا 14 آيه 28 عيسى گفت :

پدر از من بزرگ تر است . از اين قبيل آيات انجيل دال بر اين است كه حضرت هيسى

اظهار و ادعاى باسم ذات و پدر آسمانى نفرمود بلكه باسم صفات و مظهريت

بود و اگر بگويند كه از بعضى آيات انجيل نيز ربوبيت حضرت روح اللّه مفهوم ميشود

مثل اينكه در اول انجيل يوحنا كلمه تفصيل و تفسير مينمايد و يا آنكه در فصل 4

آنكس كه مرا ديده است پدر مراد ديده است و هيز در فصل 10 آن ميفرمايد : آيه 3

من و پدر يك هستيم آيا باور نميكنى كه پدر در من است و من در پدر 7 از خود اين

آيات پيدا است كه الوهيّت و ربوبيّت صفاتى است زيرا چنانكه ميفرمايد پدر در من

است و من در پدر در ايه 20 همين فصل در باره مؤمنى بخود ميفرمايد : و شما در من

و من در شما و اين مبرهن است كه چنانكه در مقام صفات حضرت مسيح دارا و جامع جميع

آثار و صفات پدر آسمانى خود بود همان قسم مؤمنين خالص او كه در ايمان باو كامل

و خالص بودند داراى صفات و آثار آن حضرت ميشوند و شاهد و مويّد اين مقام قول

خود

ص 73

حضرت روح اللّه كه در فصل 14 انجيل يوحنا ميفرمايد ايه 12 هر آينه بشما

راست ميگويم كه آنكس كه به من ايمان دارد اين كار ها را كه من ميكنم او نيز

خواهد كرد بلكه بزرگتر از آنان نيز خواهد كرد . پس ثابت شد كه اين ربوبيت صفاتى

است و هر يك از انبيا در مقام توحيد صفات اين نوع ادعاى الوهيت كرد. بارى مقصد

آن بود كه خبر و بشارت اين ظهور مبارك در تورات و كتب انبيا و اناجيل و رسائى

حواريان بسيار است از جمله در فصل 33 تورات متنى در يا آيه از چهار ظهور

خبر ميدهد و آن اين است آيه 2 خداوند بر آمد از سينا و تجلى كرد از سعير

و درخشيد از كوه فاران و با هزاران هزار از مقدسان ورود نمود و از دست راستش

بايشان شريعت آتشين رسيد و خبر بشارت آهار ظهور در آيه مباركه مرقوم

و مذكور است اينكه ميفرمايد خداوند در سينا بر آمد يعنى آن نار احديت در طور

سينا از شجره مباركه لا شرقيه و لا غربيه بر حضرت موسى نمودار شد و از

سعير بر ايشان تجلى كرد يعنى به نفحات روح القدس عيسوى ارواح باقيه در اجساد

اهل امكان دميد و از كوه فاران درخشيد يعنى از فصل نور محمدى استعدادات دانش

ص 74

و مبين بر نوع انسان ميذول داشت و با هزاران هزار مقدسان ورود نمود .

يعنى در اين ظهور اعظم كه رجعت ثانى و اعظم ظهورات است با هزاران هزار

از مقدسان آن طلعت بى نشان چون نير اعظم تابان از افق امكان طالع و لامع گشت

و اين خير اخير مطابق است با خبر اخنوخ كه در نامه يهوداى حوارى آنرا راجع بظهور

ثانى مسيح ميفرمايد كه اخنوخ كه پشت هفتم از آدم بود در باره اين ها اخبار فرمود

كه اينك خداوند با ربوات مقدسه خود يعنى هزاران هزار از مقدسين خود ميايد

حقيقت و باطن اين آيات اين است كه مرقوم شد و ديگر در فصل 2 اشعيا آيه

در آخر ايام واقع ميشود كه كوه خانه خداوند بسصر كوهها بر قرار و تلها رفيع

خواهد تر شد و تمامى طاويف بسوى آن روانه خواهند شد قوم ها بى شمار روانه شده

خواهند گفت بيائيد تا بكوه خداوند بخانه خداى يعقوب بر آئيم كه او راههايش را

بما نموده در طريق او گردش نمائيم زيرا كه شريعت از صيون و كلام خداوند از

اورشليم بيرون خواهد آمد و او در ميان خلايق حكومت نموده قومهاى بى شمار را

تنبيه خواهد ساخت و ايشان شمشيرهاى خود را بگاو آهن و نيزه هاى خود را باره

تبديل كره قوم بقوم شمشير نكشند و بار ديگر

ص 75

جنگ رانخواهند آموخت . اين آيات اخبار و بشارات ظهور مبارك جمال

ابهى در صيون و كوه كرمل است كه بصريح عبارت مذكور و نظر باينگونه بشارات

كه در كتب مقدسه در باره نزول و ظهور ثانى مسيح در كوه كرمل است و صيون مرقوم

و مسطور بسيارى از رهبانان و مسيحيان در آنكوه مقدس معتكف و ظهور حضرت روح اللّه

را با اب آسمانى منتظرند و طلوع طلعت بهاءاللّه جل جلاله و ظهورشان از افق آن

ارض مقدسه گرديد و آن كوه و دشت موطى اقدام آن جمال منور گشت . و اگر

مسيحيان بخواهند اين آيات را براى ظهور مسيح خبر و دليل آرند بظاهر موافقت ندارد

زيرا كه در زمان حضرت مسيح خانه خداى يعقوب در كوه واقع نبود كه قوم هاى بى

شمار بكوه خداوند بخانه خداى يعقوب بر آيند ؟ و گذشته از اين حضرت روح اللّه

خبر بخرابى بيت المقدس داد . پس آنكوه و خانه كوه كرمل و بقعه مباركه حضرت

نقطه اولى روح ما سواه فداه است كه در آن كوه مقدس آن بنيان اللهى را هيكل

عهد طلعت انور حضرت عبدالبهاء روح الوجود بعبودية الفداه بدست مبارك

خود بنا فرمود و كامل شد آيه 16 كه در فصل 28 اشعيا مرقوم است

ص 76

كه بنا بر اين خداوند حدا ميفرمايد كهاينك من در صيون سيگى را بجهة بنيان

ميگذارم كه سنگ محرب زاويد دار پر بهاى بغايت مجكم باشد كه پناه آورنده بان

تعجيل نخواهد كرد و از هر قوم ملتى از غرب و شرق بزيارت آنكوه و ارض مقدسه مى

آيند و ديگر ميفرمايند در آن ايام شمشير بگاو آهن و نيزه باره تبديل شود

و كشيدن شمشير و اسباب چنگ موقوف ميگردد لكن حضرت عيسى در فص دهم

انجيل متى ميفرمايد : تصور ننمائيد كه من بجهة صلح آمده ام بزمين بلكه بحهة

نهادن شمشير و نير بعد از ظهور و طلوع طلعت عيسوى چنگ و جدال ما بين دوم و ملل

عالم مرتفع نشد بلكه روز بروز اسباب حرب ازدياد حسب ولى در اين ظهور اعظم ابهى

نزاع و جدال بكلى نهى شده چنانچه ميفرمايد : قوله تعالى \_ بشارت اول كه بجميع

اهل عالم در اين ظهور اكرم عنايت شد محو حكم جهاد است . از كتاب تعالى الكريم

ذو الفضل العظيم . و در كتاب مبارك عهد نازل يا اولياءاللّه و امنائه

ملوكه مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند در باره ايشان دعا كنيد

حكومت ارض بان نفوس عنايت شد و قلوب را ازبراى خود مقرر داشتم

ص 77

نزاع و جدال را نهى فرموديم نهيئا عظيماً فى الكتاب هذا امر اللّه فى هدا

لظهور الاعظم و َعَصمهُِ فى حُكمِ المَحو وَزينَةُ بِطَرازِ الَثبات اِنَهُ

لَهُوَ الاَمرُ الحَكيم . و ايضا بشارت سوم صلح اكبراست كه شرح آن ازقبل از قلم

اعلى جارى و نازل انتهى مقصود از صلح اكبر اصلاح بين سلاطين روى زمين

و عهد محكم مودت ميانه ايشان است در اين صورت از مصارف كثيره و تهيه

آلات جزئيه آسوده و فارغ ميشوند مگر حفظ و حراست داخله مملكت و از

اثر اين اوامر ربانيّه . در اين اوان مذاكره صلح اكبر ما بين سلاطين مذكور

و در صدد اجراء آن هستند چنانكه روزنامه جات به بحث آن اشتغال دارند

پس آيات اشعياء در اين ظهور اعظم و نباء عظيم كامل و بالغ شد و در فصل 24

اشعياء ميفرمايد : 23 و ما منفعل و آقتاب شرمنده خواهد ماند چه خداوند

لشگر ها در كوه صيون و در اورشليم در حضور مشايخان با جلال سلطنت خواهد نمود .

و در فصل 25 آيه 6 و خداوند لشگرها در اين كوه ضيافتى از پرواريها و مهمانى

از شرابهاى پرورد مانده يعنى از مسمنات پر مغز و شراب هاى پر ورد و مصفا ازبراى

ص 78

قبايل خواهد كرد تا آيه 9 كه ميفرمايد : در آنروز گفته ميشود كه اينك خداى ما

كه از او منتظر بوديم و مارا نجات داده است اين است 10 زيرا كه دست خداوند

در اين كوه بر قرار است . و ديگر در فصل 32 اشعياء بعد از خبر پژمردگى

و خزان شدن آن اراضى مقدسه بشارت سبزى و خرمى آنرا ميفرمايد بواسطه

نزول روح از بالا و سكون عدالت اللهيه در كرمل آيه 15 زمانيكه روح از بالا

بر ما ريخته شود و بيابان مبدل بمزرعه بار ور گردد مزرعه بار ور بجنگل محسوب

شود 16 آنوقت حكم به بيابان ساكن و عدالت در كزرعه بار ور متمكن گردد . مقصود

ازمزرعه بار ور در اين آيه همان كوه كرمل است چون معنى تحت اللفظى كرمل مزرعه

است لهذا آنرا بمزرعه بار ور ترجمه نموده اند ولى مقصود كرمل است و در عبرى نيز

كرمل نوشته است ميفرمايد روح آسمانى و حكم و عدالت اللهى در آن اراضى و كوه

مقدس نازل و ساكن خواهد شد و در فصل 35 اشعيا سبزى و خرمى كرمل را در باره آن

اراضى ذكر ميفرمايد كه در يوم ظهور ثانى و طلوع نيّر اعظم اللهى آن اراضى سر

سبز و خرم خواهد شد چنانچه اين نهايت خرمى و شكفتگى را دارد و آن فصل

از اول تا آخرش

ص 79

تمام بشارات اين ظهور مبارك است آيه اول بيابان و زمين خشك شادمان و صحرا مسرور

شده مثل گل شكوفه خواهد نمود 30 بزيادتى شكوفه نموده بلكه بسرور و سرود و خرمى

خواهد نمود و شوكت لبنان و زينت كرمل و شارون باو عطا كرده خواهد شد و تا آنكه

ميفرمايد : و يَرون مَجدُ الرَبَ بَهاءِ اِللهَنا . آيه 3 دست هاى سست را قوى و

زانوهاى لعزنده را محكم نمائيد 4 و بدل طپيدگان بگوئيد كه قوى شده مترسيد اينك

خداى شما بخصوص انتقام و خدا جهة سزا ميايد بلكه آمده شما نجات خواهد داد 5

آنگاه چشمان كوران مفتوح و گوشهاى گران باز خواهد شد 8 و در آنجا شاهراهى بل

راهى كه بطريق مقدس ميايند موجود خواهد شد و در آن ناپاكان عبور نخواهند نمود

چونكه بجهة مقدسان است و سالكان آنراه اگر چه ابله باشند اداره نخواهند گرديد .

مقصود از بيابان خشك و زمين ارض مقدس عكا است كه زينت كرمل و شارون بان عطا

كرده شد بواسطه تجلى اين ظهور اعظم از آن ارض : وديگر در فصل 7 دانيال بكمال

صراحت خبر و بشارت اين ظهور اعظم مرقوم است آيه 9 تا گذاشتن كرسى ها نگريستم كه

صاحب روزهاى قديم نشست لباسش مثل برف سفيد موى سرش مانند پشم پاك بوده

ص 80

كرسيش مثل آتش شعله ور و تگرگهايش مانند آتش سوزان بود 10 در حضورش

نهر آتشين صادر شده بيرون آمد هزاران هزار باو خدمت مينمودند و ده هزار هزار

در حضورش ايستادند ديوان بر پا شد و كتابها گشوده گرديد اين آيه آخر مطابق

با آيه آخر تورات مثنى است كه از چهار ظهور خبر و بشارت ميدهد . و در بشارت اين

ظهور اعظم ورود و ظهور اللهى را با هزاران مقدسين ذكر ميفرمايد و اين

آيه مباركه دانيال با آن خبر اخنوح كه در نامه يهوداى حوارى است مطابق با آخر

آيه تورات مثنى است پس معلوم و محقق ميگردد كه حقيقت و باطن آن آيه تورات مثنى

نيز همان است كه مرقوم و مذكور گرديد و آنكه ميفرمايد از دست راستش شريعت آتشين

بايشان رسيد نيز مطابقت با اينكه ميفرمايد در حضورش نهر آتشين صادر شده بيرون

آمد و مقصود از نهر و شريعت آتشين اراده و كلمه اللهيه است كه بمثابه نار است و

علت تربيت نفوس و ترقى عالم وجود و عروج ارواح باقيه بمقامات ملكوتيه چنانچه

حرارت و نار ظاهرى علت تربيت اشياء و ترقى انها است شاهد اين بيان

آيه 29 در فصل 23 يرمياى پيغمبر است كه خداوند ميفرمايد : ايا خاصيت

ص 81

كلام من مثل آتش و مانند تيشه شنك شكن نيست ؟ و چون اراده اللهيه بظهور

مصداقست و بلوغ و كمال اين آيات كتب مقدسه تعلق يافت دو سلطان مقتدر يعنى دولت

ايران و دولت عثمانى را باعطاء اقتدار ملكى امتحان فرمود و بظاهر قدرت بخشود كه

هيكل ظهورشرا از ايران بان اراضى نفى و حبس نمودند تا آن ارض مقدسه بقدوم

مبارك مشرف گرديد و مطلع اشراق انوار نيّر اعظم شد واگر بظاهر آن طلعت قدم

باختيار ظاهرى آن اراضى را بقدوم مباركش منور و مزيّن ميفرمودند ممكن بعضى بهانه

جويان ميگفتند چون از اخبار و آيات و بشارات و اثار كتب مقدسه آگاه و مطلع بود

لهذا بان اراضى تشريف برد ولى بعد از آنكه اراده و حكمت اللهيه بر آن جارى شد كه

دو سلطان غيور بظاهر سبب شدند كه آن طلعت مجور مجبورا در آن ارض مقدسه محبوس

گرديدند اتمام حجت و اكمل آيات باهرات و بشارات كتب مقدسه شد و حال آنكه اگر هم

باختيار ظاهرى من دون اجبار و اصرار در ظاهر خود تشريف ميبردند با آن آثار

اللّهيه و شئون ربانيه باز مصداق اين آيات و بشارات در باره او صادق مى

آمد مثل اينكه در فصل 4 انجيل متى آيه 14 مينويسد كه چون حضرت عيسى از

ناصره بزمين زبولون

ص 82

و زمين نفتالى آمد آيه 6 اشعيا كامل شد كه گفته بود در ارض زبولون و زمين نفتالى

نور عظميم رامشاهده خواهند نمود با آنكه حضرت مسيخ باختيار خود از زبولون و

نفتالى عبور فرمود با وجود آن خبر و بشارات اشعيا در باره او صادق آمد و فى

الحقيقه ممتنع و محال است كه غير از موعود حقيقى ديگرى بتواند خود را مصداق

اخبار و آيات كتب اللّهيه قرار دهد و بر ضد اراده خدا خود را بحق نسبت دهد و

بيايد و جامع آثار و شئون ربانيه باشد و باقى ماند و ديگر در فصل 12 دانيال بعد

از خبر \_\_\_ ثانى و پريشانى طايفه بنى اسرائيل بشارت بظهور و نجات ايشان ميدهد و

بتاريخ خبر ميدهد آيه 1 و در آنزمان قوم تو هر كس كه اسمش در كتاب مكتوب است

نجات خواهد يافت 2 و از خوابيدگان در خاك بسيارى بيدار خواهند شد . بعضى بجهة

حيات ابدى و بعضى از براى سرشارى وحقارت ابدى 3 و دانشمندان مثل ضياء سپهر و

صادقان و رهبران مانند كواكب تا ابد الاباد درخشان خواهند بود و بعد حضرتدانيال

ميفرمايد كه من از صاحب اين وحى پرسيدم كه اين عجايبات تا بچند ميكشد ؟ 7

آنمرد متبس شده بكتاى كه بالاى نهر ميايستاد شنيدم در حالتيكه دست راست

ص 83

و دست چپ خود را بسوى آسمان بلند كرده بحى ابدى سوگند ياد نمود كه براى يك زمان

و زمانها و نيم زمان خواهد كشيد و بمحض پراكندگى قوت قوم مقدس همگى اين حوادث

بانجام خواهد رسيد 8 و من شنيدم و درك نكردم و گفتم كه اى آقايم آخر اين حوادث

چگونه خواهد شد؟ او گفت : كه اى دانيال راه خود پيش گير زيرا اين كلمات

تا آخر الزمان مخفى و مختومند 10 و بسيارى پاك و سفيد و قال گذاشته خواهند شد

و از اينكه شريران شريرانه رفتار خواهند نمود لهذا هيچيك از شريران درك نخواهند

نمود اما دانشمندان دهم خواهند كرد 11 و زمان دفع شدن قربانى دائمى و نصب شدن

مكروهات مخربى يكهزارو دويست و نود روز خواهد شد 12 خوشابحال كسيكه انتظار

كشيد بروزهاى هزار و سى و صد و سى و پنج برسند . دراين آيات خبر و بشارت اين

ظهور اعظم است كه بتاريخ مكرر و مؤكد است ميفرمايد زمان دفع شدن قربانى

دائمى اسرائيل و خرابى و ويرانى مقام مقدس هزار و دويست و نودروز خواهد بود

كه معنى يك زمان و زمانها و نيم زمان است و نزد مورخين و مطلعين مسلم است

كه دفع شدن قربانى دائمى اسرائيل و خرابى بيت المقدس بواسطه خليفه ثانى

ص 84

عمر ابن الخطاب است كه ديگر بعد از آن بنى اسرائيل هيچ نتوانستند قربانى سوختن

معمول دارند و از زمان خليفه ثانى تا طلوع طلعت بهاءاللّه جل ذكره از افق ارض

اقدس هزار و دويست و نود سال بوده و در باب آخر اين فصل بنصوص آيات اثبات ميشود

كه هر روزى در اين آيات و بشارات بجاى يك سال است و اينكه ميفرمايد خوشا بحال

كسى كه انتظار كشيده بروزهاى هزار و سيصد و سى و پنج برسد اشاره بظهور نصرت و

روز قدرت ظاهرى اين امر عظيم است كه عنقريب عالم امكان را رشك روضه رضوان نمايد

و اين جهان ترابى را غبطه فردوس رحمانى كند و مطابق اين تاريخ در فصل 8 دانيال آيه

13 و مقدس متكلمى را شنيدم و هم مقدس ديگريرا كه از آن متكلم ميپرسيد كه روياى

قربانى دائمى و عصيان خراب كننده تا بكى ميرسد و مقام مقدس تا بكى به پايمالى

تسليم كرده خواهد شد ؟ 14 و به من گفت كه تا بدو هزار و سيصد شبانه روز آنگاه

مقام مقدس مصفا خواهد شد از وقت نزول اين وحى بر دانيال پيفمبر كه در اواسط

هفتاد سال باشد چون حساب شود انجام دو هزار و سيصد نيز ظهور نصرت و بروز قدرت

ظاهرى اين امر عظيم خطير است كه پرتوش اراضى مقدس را منور نموده و عنقريب

ص 85

ظهور قدرت و عظمت اللهيه احاطه و رشك روضه جنان خواهد نمود چنانچه

در الواح مبارك بشارات لا تحصى نازل و بعضى ظاهر و بعضى بظهور ميرسد و اگر

بگوئيد كه قربانى دائمى بنى اسرائيل ابتدا بواسطه طيطوس رومى برداشته شد اولا

بعد از طيطوس باز بنى اسرائيل چنانچه در كتاب تواريخشان مرقوم است قربانى را

معمول ميداشتند و تا يكدرجه باز آن رسومات قربانى را معمول ميداشتند ولى بعد از

خليفه ثانى تا اين ظهور مبارك بكلى آن رسومات و قربانى در ميانه ايشان موقوف

شد و ثانيا اگر ابتداى اين خبر و تاريخ را از طيطوس بگيريم هزار و دويست ونود

سال بعد از خرابى طيطوس بشارات مذكوره در اين آيات مصداقش پيدا نشد بلكه

تخمينا پانصدسال متجاوز از آن وعده گذشت و مصداقش ظاهر و كامل نگشت و اگر

بغير از اين ظهور اعظم تعبير شود اين بشارات و آيات بى مصداق ميماند و نميتوان

گفت كه مصداث ندارد و لُكل نباء مستقّر \_ و حال آنكه مسيحيان نيز اين آيات و

بشارات را براى رجعت ثانى مسيح ذكر مينمايند و آيات انجيل و مكاشفات نيز

تصديق بشارت دانيال را ميكند و جميع را راجع بظهور ثانى ميفرمايد

ص 86

چنانچه در انجيل متى در فصل 24 در بشارات اين ظهور مبارك ميفرمايد آيه 14

و ندا باين مژده ملكوتى در همه گى اقطار جهان خواهد شد بجهه شهادت بر همگى

قبايل و آنگاه انجام كار پديدار خواهد شد 15 پس چون كراهت قرين ويرانى كه

دانيال پيغمبر مذكور نموده است در مكان مقدس ايستاده خواهيد هر خواننده در يابد

در فصل 23 انجيل متى حضرت مسيح ميفرمايد 39 زانرو بشما ميگويم كه بعد مرا

نخواهيد ديد تا آن زمان كه بگوئيد مبارك است آنكه باسم خداوند ميايد .

مقصود آن است كه آيات انجيل هم آن بشارات حضرت دانيال را براى رجعت

ثانى مسيح باسم خداوند كه اين ظهور باشد تصديق ميفرمايد . و ديگر

در فصل 3 نامه پطرس حوارى آيه 3 و نحست اين را بدانيد كه در اوان

آخر ريشخند كنندگان خواهند آمد كه بر وفق خواهشهاى خود رفتار نموده 3

خواهند گفت : كه وعده ظهورش كجاست ؟ كه از هنگاميكه پدران مرده اند

هر چيز بهمان نسق است كه در آغاز آفرينش ميبود 9 و خداوند دروعده

تاخير نمى ماند چنانچه بعضى تاخير پندارند بلكه با ما بحلم رفتار

مينمايند و نميخواهند كه كسى هلاك گردد

ص 87

بلكه تمامى بتوبه رجوع كنند 12 منتظر و خواهان رسيدن روز خدا باشيد كه در آنروز

آسمانها افروخته از هم خواهد پاشيد و عناصر از حرارت گداخته خواهد شد .

اين آيات شرح حال امروز مسيحيان است كه چون گفته ميشود ظهور ثانى مسيح ظاهر شده

به نحو ريشخند تكلم مينمايند و ميگويند كجا وعده ظهور ثانى مسيح آمده ؟ و حال

آنكه در ظهور او بايد آسمانها از هم بپاشد و عناصر سوخته شود و ما مينگريم كه

آسمان و زمين بهمان نسق اول است وهيچ تغيير ننموده و اگر وعده ظهور رسيده بود و

بايستى زمين باين منوال نماند وعناصر گداخته گردد . ديگران نفوس بجزاى اعمال

غافلند از اينكه كتابى كه باو مؤمن و موقنند ايشان را استهزا ميفرمايد و شهادت

بظهور ثانى و بشارت به يوم اللّه ميدهد ولى آنها ملتفت نميشوند و بمعانى كتاب

خدا پى نميبرند با آنكه مصداق تمام آيات و علامات آن ظاهر و كامل شده چنانكه

درابواب مذكوره در فصل اول اين رساله مرقوم آمد . و ديگر در فصل اول از مكاشفات

ميفرمايد آيه 3 خوشابحال آنكس كه ميخواند و آن كسان كه ميشنوند سخنهاى اين نبوت

را و نگاه ميدارند آنچه را در او نوشته است زيرا كه وقت نزديك است 7 اينك

ص 88

با ابرها مى آيد و هر چشمى او را خواهد ديد و آنانى كه او را نيزه زدند و تمامى

طوايف زمين بجهة وى خواهند ناليد در فصل 11 در آيه 2 شهر مقدس را چهل و دو ماه

پايمال قبايل خواهند نمود اين چهل و دو ماه كه عبارت از هزار و دويست و شصت روز

بعنى هزار و دويست و شصت سال باشد مطابق است با اخبار دانيال پيغمير كه در معنى

يك زمان و زمانها و نيم زمان مرقوم نموده و هر دو اين آيات و تواريخ در مكاشفات

و دانيال است با تاريخ هزار و دويست و شصت سال نبوت آن دو شاهد خداوند كه در آيه

سوم اين فصل مذكور است يكى است تفاوت اين است نبوت آندو شاهد را كه شهادت بر حق

است مسيح ميداند آنرا از جانب خدا فرموده و آن خراب كننده مقام مقدس كه چهل و دو

ماه يعنى هزار و دويست و شصت سال از خرابيش تا اين ظهور اعظم طول ميكشد او را

ضد خداوند و مقدسين بخواند مقصود از آن شاهد كه خداوند پيفمبر اسلام و حضرت على

عليهما السلم است ولى مقصود از آن حيوان كه بر ضد مقدسين خدا ميايستد سلطنت و

خلافتى است كه به تسخير و خرابى بيت المقدس بر خواست و چون هزار ودويست و شصت

سال از نبوت آن دو شاهد خداوند و خرابى مقام مقدس گذشت به نزول و ورود

ص 89

شهر مقدس اورشليم جديد يعنى هيكل ظهور كه از آسمان اراده اللّهيه نازل شد آن

اراضى مقدسه و بريّه مباركه متبرك گرديدند زيرا بنصوص آيات كتاب مقدس اورشليم

تور ظهور ثانى مسيح بايد از آسمان نو بيايد و در آيات كتب مقدسه ذكر تعمير هيكل

ثالث بيت \_\_\_ در بشارات اين ظهور اعظم ذكر نجات مؤمنين بنى اسرائيل است

و ذكر تعمير مخصوص هيكل ثانى بود واورشليم جديد اين است كه در فصل 21 ميفرمايد:

آيه اول و ديدم آسمانى جديد چونكه آسمان اول و زمين اول در گذشت

و ديگر دريا نبود 3 و من يوحنا شهر مقدس اورشليم جديد را ديدم كه از جانب خدا

از آسمان نازل ميشود مهيا شده چون عروس براى شوهر خود 3 و آوازى بلند از آسمان

شنيدم كه ميگفت اينك خيمه خدا با آدميان است و با ايشان ساكن خواهد بود

10 آنگاه مرا در روح بكوهى بزرگ و بلند برد و شهر مقدس اورشليم را من بنمود

كه از آسمان از جانب خدا نازل ميشود و در فصل 11 ميفرمايد آيه 15 و فرشته

هفتم صور دميد كه نا گاه صداهاى بلند در آسمان ميگفتند كه ممالك دنيا از آن

خداوند و مسيح او شده و تا ابدالاباد حكمرانى خواهد كرد و در فصل 22 كه آخر

مكاشفات است

ص 90

بشرات و ظهور و استقرار خدا و برّه كه مسيح او باشد ميفرمايد آيه 3 و ديگر هيچ

لعنت نخواهد بود و تخت هدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند

نمود 4 و چهره او را خواهند ديد و اسم خدا در پيشانى ايشان است 10 و مرا گفت :

كلام نبوت اين كتاب را مهر بكن زيرا كه وقت نزديك است 11 هر كه ظالم است باز

ظالم باشد و هر كه خبيث است باز خبيث باشد و هر كه عادل است با عدالت كند و هر

كه مقدس است خود را متقدس دارد 2َ و اينك من بزودى ميايم و اجرت من با من است

تا هر كس را بر حسب اعمالش ادا نمايم . دراين آيات بصريح عبارت بشارت ومژذه

ظهور اللّه و ظهور مسيح او مرقوم است و مذكور و در اكثر آيات و الواح بديعه اين

ظهور مبارك نيز ذكر ظهور اللّه و مسيحش يعنى مركز عهد و ميثاقش نازل از جمله اين

آيه مباركه است قوله تعالى = قَد اَتى الاَبِ يَطوفُ حَولَ البَيتُ و الّشَجرُ

يُنادى ما عَلى النِداء قَد اَتى الوَهّاب راكِباً عَلى السَحابِ = انتهى و

طلعة انور غصن اللّه الاعظم حضرت عبدالبهاء = روحى و روح الوجود له الفداه

در آن اراضى مقدسه

ص 91

و بقعه مباركه اللهيه به نداء لبيك لبيك عبوديت آستان اللهى ناطق است و به

نغمه بلا بلاى رقيت در درگاه احديت مترنم و هر آشفته از آشفتگان روى دل جويش در

نعت و ثناى طلعت نيكويش باين بنيان ذاكر و حامد كه = با اَب آسمانى كجا نسبت

روح بد جنس = وز تن و روح و جسم و جان خود ولد خدا توئى = اگر توفيق الهى رفيق شد

در خاتمه اين كتاب در ذكر عهد و ميثاق حضرت غصن اللّه الاعظم روح الوجود لجوده

الفداه بشارات و دلالاتى نگاشته خواهد آمد . بارى اين آيات و كلمات واخبار

و بشاراتى كه مرقوم ميشود استدلال گرديد بين اهل تورات و انجيل مسلم است كه راجع

بظهور اعظم و رجعت ثانى است نه بمثابه آن اخبار و بشارتى است كه از كتب مقدسه

براى ظهور مسيح در انجيل مرقوم است كه مصداق اكثر آن اخبار را بنى اسرائيل قبل

از ظهور حضرت عيسى قائلند و بهيچوجه قبول نمى نمايند كه ظاهر آن اخبار و بشارات

بظهور روح اللّه راجع باشد و در اين خصوص در باب پنجم از فصل ثالث اين رساله

مرقوم خواهد آمد آنچه را كه پس از مطالعه هر بصيرى مطلع گردد كه استحكام اخبار و

بشارات اين ظهور اللّهى چه قدر بيشتر از استحكام اخبار و بشارت در باره ظهور

مسيح است با وجود اين تنها خبر و بشارات كتاب قبل

ص 92

براى ظهور بعد حجت بالغه نيست چه اگر حجيّت منحصر بخبر و بشارت كتاب قبل در باره

مظهر ظهور بعد باشد اليوم كامل و حجّتى بالغ براى حقيّت حضرت موسى در دست نيست

زيرا كتبى از انبياى قبل از حضرت موسى موجود نه تا بشارات و خبر ظهور آنحضرت

يافت شود آيا ميتوان گفت كه حجت آنحضرت كامل و بالغ نبود پس اينگونه

اخبار و بشارات يكى از آثار و شئون مظاهر اللهيه است و در ضمن ساير شئون و صفات

آن هياكل قدسه حجت است و آن حجت بالغه و صفات و شئونات محصوص ربانيّه است

كه مختص مظاهر حقه است و مطالع امر اللهى جامع آن صفات و شئونات ربانيه اند و

دون آنها اصل جامع آنصفات و آار و شئون نخواهد بود مدعى باطل ايتان آن حجت بالغه

را نتواند نمود لوشاء اللّه در ابواب مرقومه در فصل رابع اين رساله مشروحاً ذكر

حجت مذكور خواهد گرديد .

: باب فوم از فصل ثانى : سئوال مسيحى :

======================================

اخبارات انبياى بنى اسرائيل و علاماتيكه ذكر فرموده اند آنچه بحسب ظاهر وصورت

ظاهر نشد در ظهور ثانى مسيح بظهور خواهد رسيد و در ظهور اولش بايد خفيف و ذليل

باشد

ص 93

: جواب بهائى : در خصوص اخبارات و بشارات انبياى بنى اسرائيل

==============

در باره ولد اول و ثانى داود يعنى سليمان و مسيح كه من دون تفاوت در كتاب مرقوم

و مذكور است در حق سليمان بظاهر و صورت بوقوع رسيد و در زمان حضرت مسيح در زمان

خودش ظاهر نشد زيرا كه قبلا در هيكل ثانى ظاهر و كامل شده بود از جمله در حق

سليمان در تواريخ ايام اول باب 22 آيه 9 و اينك براى تو پسرى زائيده ميشود كه

مرد آرامى خواهد شد زيرا كه از تمامى دشمنانى كه در اطرافش باشند او را آرام

خواهم داد بجهة اينكه اسمش سليمان باشد در ايام او بنى اسرائيل را سلامتى و راحت

خواهد بود خانه باسم من بنا خواهد كرد او از براى پسر و من از براى او پدر

خواهم بود و تخت سلطنت او را در اسرائيل تا بابد پايدار خواهم كرد . و در باره

مسيح ميفرمايد بعد از خرابى بيت المقدس اول يرميا فصل 23 آيه 5 و 6 خداوند

ميفرمايد اينك روزها ميايد كه از براى داود شاخه عادلى را بر نخيزانم كه

ملوكانه سلطنت خواهد نمود و بكام رسيده در زمين انصاف و راستى را بجا آورد و در

ايامش يهودا نجات خواهد يافت و اسرائيل بامينت ساكن خواهد شد و نيز در ذكريا در

فصل 6 آيه 12

ص 94

اينك شخص كه اسمش شاخهاست او از جايش خواهد روئيد وهيكل خدا را بنا خواهد كرد

همان ايامست 13 و او هيكل خدا را بنا خواهد ساخت و از عزت را خواهد كشيد و در

تختش جلوس نموده سلطنت خواهد كرد و نيچ در تختش كهاست خواهد كرد . از اين آيات

واضح است كه مقصود از ايام سلطنت ايام عمر انهاست نميتوان تاويل نمود كهايام

نبوت است زيرا كه از براى هر دو ولد يك نحو مرقوم است چنانكه در فصل 11 لموت

اول در باره سليمان توضيح مينمايد كه مقصود ايام عمر ظاهرى است آيه 12 نهايت در

ايام تو مملكت را از دست تو نخواهم گرفت بسبب پدرت داود و از دست پسرت خواهم

گرفت ايضاً در حق سليمان مزامير داود فصل 72 آيه اول و 2 اى خدا احكام خود را

به ملك و عدالت خود را به ملك زاده عطا فرما تا اينكه قوم تو را بعدالت و فقراى

تو را بانصاف حكم نمايد آيه 7 در روزهايش صديقان شكوفه خواهند نمود و زيادتى

سلامتى با باقى ماندن ماه خواهد بود آيه 8 از دريا بدريا و از نهر تا باقصاى

زمين سلطنت خواهد نمود آيه 9 صخرانشينان در خضورش خم خواهند شد و دشمنانش خاك

را خواهند بوسيد 10 ملوك ترشيش و جزيرها هديها خواهند آورد پادشاهان

ص 95

سبا و شبا پيش كشها تقرب خواهند نمود 11 بلكه تمامى ملوك باو كرنش خواهند كرد

17 اسم او ابداً بماند و اسمش مثل آفتاب باقى بماند در او مردمان بركت خواهند

يافت وقوع اين فصل ملوك اول باب 5 آيه يك الى آخر باب 10 يك الى

آخر در ظاهر در حق سليمان كامل و ثابت شد دخلى بحضرت مسيح ندارد

اما در باره ولد ثانى يعنى مسيح در كتاب ذكريا باب 9 آيه 9 اى دختر عيسيون

بسيار شادمان باش و اى دختر اورشليم گلبانگ بكش اينك پادشاه تو به تو

مى آيد 10 و عادل و رهاننده و متواضغ و بر عمار يعنى بر كره الاغ سوار است

15 و عراده از افريم و اسب از اورشليم قطع خواهم نمود و كمان جنگى قطع كرده

خواهد شد و او بطوايف سلاست خواهد گفت و عظمتش از دريا بدريا و از نهر تا

بكرانهاى زمين خواهد بود . اشعيا فصل 66 آيه 30 خداميفرمايد وايشان

با تمامى براداران شما از همه گى قبايل بر اسبها و عرادها بكوه مقدس من اورشليم

از راه هديه خواهند آورد اشعيا فصل 6 كاروان اشتران بديان اهل شبا

حاضر شده طلا و بخور خواهند آورد 10 ملوك ايشان ترا خدمت خواهند كرد

ص 96

در بارهء ولد اول يعنى سليمان تواريخ ايام اول باب 17 آيه 14 و او را در خانه ام

و در مملكتم ابدا مقيم خواهم داشت و تختش استوار خواهد بود . و در باره

ولد ثانى يعنى مسيح حزقيل باب 37 آيه 24 و نبذه من داود پادشاه ايشان

خواهد بود . باتفاق بنى اسرائيل و مسيحى در اين آيه مقصود از داود و ولد

ثانى او است يعنى مسيح در باره سليمان ملوك اول فصل 4 آيه 45 و يهودا و اسرائيل

هر كس بزير تاك و درخت انجيرش در امنيت از دان تا بئرشبع در تمامى ايام سليمان

ساكن گردند . در باره مسيح ذكريا فصل 3 آيه 8 اينك من بنده خود

شافه را بظهور خواهم آورد . و در آيه 10 همين فصل ميفرمايد هر كس در زير

تاك خود و در زير درخت انجير خود خواهد نشست و بيم دهنده يافت نخواهد شد زيرا

دهان خدا ميفرمايد . در باره سليمان تواريح ايام دوم فصل 7 آيه 5 و سليمان

بملك بيست و هزار كاوه گوسفند ذبح نمود ملك و تمامى قوم خانه خدا را تقديس

مينمودند 6 و كاهنان شغل مخصوص خود مى ايستادند . و همچنين لويان بالات

موسيقى خداوند كه داود ملك ساخته بود ايستادند . و در باره مسيح يرميا

ص 97

فصل 33 آيه 17 خداوند ميفرمايد : كه از براى داود و مرديكه بر تخت بنى اسرائيل

كم نخواهد شد 18 و از براى كاهنانيكه از لويانند در خضور من مردى كه قربانى

هاى سوختنى را تقريب نمايد و هديده آرد ويرا تبخير نمايد و ذمائح را همه اوقات

برساند كم نخواهد شد و در ملاكى فصل 3 مصقى نمودن مسيح لويان را تا آنكه بصداقت

هديه را به خداوند تقريب نمايند 4 و هديه يهودا واورشليم بخداوند مانند ايام

قديم و مثل سالهاى پيشين مقبول خواهد افتاد . و لذا اين قبيل بسيار آثار علامت

است كه مثل هم در باره ولد اول و ثانى ذكر شده و جميع آنچه در باره ولد اول حضرت

سليمان مذكور گشته مصداقش واقع و ظاهر گرديده . اما آنچه در باره ولد ثانى

حضرت مسيح ذكر شده در زمان او مصداق پيدا ننمود چون قبل از مسيح وقوع يافته بود

و بواسطه جدش رزو بابل در سلطنت كورش و داريوش اين علامات بظاهر تكميل شده بود

لهذا هيچيك از اين علامات گنجايش ندارد كه براى رجعت ثانى مسيح گفته شود زيرا

كه بتاريخ معين در بيت المقدس دوم بنى اسرائيل بان موعود كه بر حسب ظاهر وقوع

يابد و وقوع اين علامات و اخبار را محال است كه بتوانيد نسبت برجعت ثانى

مسيح بدهند

ص 98

و يا آنكه در ظهور اول مسيح بظاهر قائل شويد مگر متمسك بتاويل و معنى گرديد

چنانچه اصطلاح و نصوص انبيا در فصل اول اين ربنا له برخى مذكور و مرقوم آمد .

: باب چهارم \_ سئوال مسيحى :

=============================

در خصوص مواعيد در باره سليمان و مسيح كه سلطنت و عزت و مواعيد در باره سليمان

مشروط باطاعت او بود چون سليمان عصيان ورزيد سلطنت از او اخذ شد . اما در باره

مسيح و مواعيدش چون شرط مذكور نشده لطا سلطنت و ساير مواعيدش ابدى در رجعت ثانى

است

: جواب بهائى : بعينه همين شرط كه در باره سليمان ذكر نمودند

==============

در باره مسيح نيز مذكور است مثلا در باره سليمان ميفرمايد در زبور فصل 132

آيه 12 اگر فرزندان عهد مرا و شهادت مرا كه بر ايشان ياد داده ام منظور دارند

فرزندان ايشان بر كرسى تو ابدا+ خواهند نشست . ايضاً در تواريخ ايام

اول فصل 28 آيه 5 خداوند به من بسيار پسر ها داده و ليكن از همه پسرانم

سليمان را اختيار نموده تا آنكه بر مسند مملكت خداوند نشسته بر اسرائيل حكمران

باشد . آيه 6 و به من فرمود كه پسرت سليمان كسى است كه خانه مرا و صحن هايشرا

بنا خواهد نمود

ص 99

بعينهدر باره مسيح ميفرمايد در ذكريا فصل 6 آيه 12 اين شخص كه اسمش شاخه است

كه او از جايش خواهد روئيد و هيكل خداوند را بنا خواهد كرد 3َ و او هيكل

خداوند را بنا خواهد ساخت و او عزّت را خواهد كشيد و در تختش جلوس نموده

سلطنت خواهد نمود 15 و در ماندگان خواهند آمد و هيكل خداوند را بنا

خواهند كرد . و اين واقع خواهد شد به جد و جهد قول خداى خود را

گوش دهيد ايضا فصل 3 آيه 7 اگر در طريقم رفتار نمائى و اگر اوامر

مرا منظور دارى تو نيز در خانه من حكمرانى خواهى نمود و حياط هاى مرا محافطت

خواهى كرد آيه 8 حال اى يهوشع كاهن بزرگ بشنو تو و هم رفقايت كه در حضورت مى

نشينند چونكه مردمان صاحب كرامتهد كه اينك من بنده خود شاخه را بظهور خواهم آورد

پس معلوم شد كه همان شرطى كه در ولد اول و مواعيد او بود بعينه در ولد ثانى و

مواعيدش مذكور گشته و اينكه شما جمسع علايم را راجع بظهور ثانى و رجعت مسيح

مينمايند بعضى از علامات است كه نه در ظهور اول مسيح به حسب ظاهر واقع شد و نه

در ظهور ثانى بظاهر امكان وقوع دارد از حمله به عقيده شما اين آيه اشعيا را

نسبت به مسيح ميدهيد كه در فصل 63

ص 100

آيه 0َ ميفرمايد و بعد از قربانى نمودن جانش جهة رفع گناه ذريّه خود را به بيند

و يام خود را طويل نموده ميگوئيد كه اين آيه تخصيص بمسيح دارد كه جان خود را

فدا نمود و گناه عالم را خريد . اولا در يام عمر مسيح ترويج اختيار ننمود كه

ذرّيه خود را به بيند و ثانيا در قيامت و رجعت ثانى هم كه بقاعده فهم شما ترويج

نيست چنانچه در انجيل متى باب 22 آيه .3 زيرا كه در روز قيامت نه نگاح ميكنند و

نه بنكاح داده ميشوند . پس وقوع اين بظاهر محال است وديگر ايام عمر ظاهرى

حضرت مسيح طويل نبود زيرا عمر سى و سه سال را طويل نميتوان گفت و هم چنين بناى

بيت المقدس دوم بدست مسيح نشد . آن نحو كه در ذكريا ميفرمايد فصل 6

آيه 12 و 13 شخصى كه اسمش شاخه است كه از جايش خواهد رسيد و هيكل خدا را

بنا خواهد كرد و در زمانى كه مسيح ظاهر شد بيت المقدس ثانى تعمير و آباد شده بود

و اگر بگوئيد در رجعت ثانى مرتبه سوم بيت المقدس را آباد مينمايد اجراى آن

رسومات كه بنى اسرائيل معمول ميداشتند از قبلى كاهن و قربانى سوختن و نگاهداشتن

سبت و نا مختون بمقام مقدس داخل نشدن لازم ميامد و حال آنكه حضرت مسيح

اين رسومات را

ص 101

درظهور اولش برداشت و نسخ نمود چگونه در ظهور ثانيش معمول خواهد نمود ؟ و علاوه

بر اينها بنى اسرائيل موعود بابادى دو خانه بوده اند و موعود بخانه سوم نبوده

اند چنانچه در فصل سوم حكى آيه 9 خداوند ميفرمايد كه عزت اين خانه آخرين از

عزّت خانه اولين اعظم خواهد بود بظاهر وقوع اين آيات نه در ظهور اول شد

و نه در ظهور ثانى ميشود . و ديگر علائمى كه راجع بظهور اول مسيح از انبيا بود

در فصل 11 اشعيا است كه در ظهور شاخه يش گرگ با بره سكون داشته ببر با بزغاله

گاوساله با شير جوان همخوابه خواهند شد و طفل كوچكى راعى ايشان خواهد بود بچه

گان آنها با هم خواهند خوابيد و شير خواره بسوارخ ساعر مار بازى خواهند كرد و

كودك دست خود را بدهان افعى دراز خواهد نمود و در تمامى كوه مقدس من هيچ ضرر

و فساد نخواهند ديد . و نيز در فصل 6 اشعيا ميفرمايد آيه 19 بار ديگر از

برايت وقت روز آفتاب بمنزله نور نشده و ماه جهة روشنائى تو نخواهد تابيد بلكه

خداوند از براى تو نور ابدى است . و نيز در فصل 30 آيه 26 ميفرمايد :

و در روزيكه خداوند شكسته گى قوم خود را بسته صدمه جراحت ايشانرا به خواهد نمود

ص 102

نور ماه مثل نور آقتاب شده و ضياء شمس هفت مقابل مثل ضياء هفت روز خواهد

گرديد . حال انصاف دهيد كه در زمان مسيح چه وقت اين علامات ظاهر شد ؟ و گرگ

با بره و گاوساله با شير مأنوس گشت و آفتاب و ماه در ظاهر بى نور شد ؟ و حال

آنكه در اشعيا بتاريخ ذكر ميفرمايد كه در يوم ظهور شاخه يش و رفع شكسته گى

بخت النصر كه يرمياه التيامش را در انجام هفتاد سال معين نموده ظهر اين علامات

خواهد شد و نيز خود آيات شهادت ميدهد كه ظهور اين علامات در ظاهر ممتنع و محال

است زيرا در آتيه كه ابتدا ذكر ميفرمايد ميگويد آفتاب و ماه نور نخواهد داشت و

مه روشنائى نخواهد پاشيد و در آتيه ديگر ميفرمايد نور ماه مثل نور آفتاب و ضياء

آفتاب هفت مقابل خواهد گرديد در ظاهر اين دو آيه ضد است لابد بايد بمعنى و

باطن آن متمسك شد و ضديت را از آيات برداشت . و ديگر هر گاه بظاهر ماه نباشد

و نور آفتاب كه مربى اشياء است نتابد تربيت موجودات چگونه ميشود ؟ و عالم

شهود چگونه دارى هستى و وجود ميگردد ؟ و هم چنين الفت و انس حيوانات

متنوعه چه ثمرى بحال نفوس انسانيه خواهد بخشيد ؟ مگر آنكه انس و الفت طوايف

ص 103

و اشخاص مختلفه متنوعه متضاده از اثر كلمه اللهيه منير گردد پس معلوم ميشود كه

اين اشكالات از ادراكه ننمودن كلمات انبيا و ملتفت نشدن مقاصد و اصطلاحات

ايشان حاصل ميشود و گرنه جميع اين امور و شئون و معانى تمام اين علامات

و كلمات در هر ظهورى از ظهورات كامل شده و بالغ گشته و نزد اصحاب خاص

و مؤمنين ممتحن هر نبى كه داراى روح قدسى و مطلع از اسرار ملكوتى هستند مكشوف

و مشهود است انتهى .

:باب پنجم \_ سئوال مسيحى :

=========================

در اثبات وقوع بشارات و مواعيد انبياى بنى اسرائيل كه اختصاص دارد

بظهور ولدى از حضرت داود و بنا نمودن او خانه اورشليم و مجتمع گردانيدن

دوازده اسباط در اسرائيل را از اطراف و اكناف عالم در اراضى مقدّسه .

و اين سه بشارت كاملا بموجب بيانات خود انبياى بنى اسرائيل كه توضيح و تبين

ميگردد در زمان معين و آثار مخصوص وضحاً مشهوداً بدرجه كمال رسيده و بوقوع

پيوسته و علماى اسرائيل و مسيحى از عدم تبصّر و تعقل در كتب انبيا مواعيد گذشته

ص 104

منفى شده بجهة آينده تعبير كرده وعوان بيچاره را مسخر نموده وتقريبا هزار و نهصد

سال است كه اسرائيل به تقليد علماء ازعرفان و ايمان به انبياى بعد از حضرت موسى

يعنى حضرت عيسى و حضرت محمد رسول اللّه عليهم سلام الله تعالى محروم و مأيوس

نموده و در صحراى بعد و حرمان اداره و سرگردان شده اند و علت اين احتجاب اين

است كه اسرائيل بروز و ظهور آن مواعيد و بشارات مذكوره را در ظاهر و ظهور حضرت

مسيح مشاهده نمينمايند بواسطه عدم موافقت و مصداق پيدا كردن بشارات از آنحضرت

اعراض ميكنند و اعتراض مينمايند و هر اوقات كه از علماى مسيحى تقاضاى

وقوع آن بشارت را در ظهور آن حضرت مينمايند و ايشان چون عجز خودرا از جواب

مشاهده ميكنند بواسطه مصداق پيدا نكردن علايم را در ظهور مسيح متمسك باين ميشوند

كه حضرت مسيح بايد دو مرتبه در عالم ظاهر شود مرتبه اول به ذلت و خفت و دفعه ثانى

بجلال و عظمت و سلطنت با ظهور مواعيد انبياى بنى اسرائيل و حال آنكه از آيات و

اخبار كتب مقدسه ابداً چنين بيانى ديده نميشود مگر آنكه به تصريح بيان ميگويند

ولدى از داود مبعوث ميشود با سلطنت يعنى در انجام هفتاد سال اسيرى اسرائيل و

بيت در اورشليم بنا مينمايد بعد از خانه او كه حضرت سليمان

بنا نموده بود و رجوع باخر عالم نفرمودند و اين اشتباهى است كه علماى مسيحى

واسرائيل

ص 105

نموده اند و مستند بر آنند و ميگويند اين سه بشارت بوقوع رسيده و ابيد منتظر بود

كه آن خانه و كن سلطنت آن جمعيت الى الابد باقى وبر قرار باشد چون خانه كه

توسط زرو بابل و كورش بنا شد دوام و بقائى پيدا ننموده و خراب و ويران گرديد .

و اما مقدسات توضيح نموده كه در كتب مقدسه در باره اين سه بشارت در واضع عديده

مذكراه گرديده .

اشعيا باب 11 ميگويد نهالى در تپه يشاى خواهد روئيد . ارميا باب 23 ميگويد :

شاخه عادلى از داود بر پا ميشود و در باب 30 ميگويد اسرائيل و يهود را نجات

ميدهد و بارض مقدس عودت ميدهد و داود را مبعوث ميكند و بر ايشان سلطنت مينمايد

باب 32 ارميا همين حرف را تكرار ميكند كه اسراى اسرائيل و يهود را نجات ميدهم

و در خانه اورشليم مجتمع ميگردانم و در آن ايام كه انجام هفتاد سال است شاخه از

داود ميرويانم كه باسرائيل سلطنت نمايد حزقيل باب 34 اسرائيل را از تمام محل و

مكانى كه متفرق شده جمع مينمايم و داود را رئيس بر ايشان قرار ميدهم باب 37

اسرائيل را در ارض مقدس جمع مينمايم و داود را بر پا ميكنم كه بر آنها سلطنت

نمايد و در پيس آبادى خانه اول توسط هوشع باب 13 آيه 10 اخبار ميده ايام بسيارى

ص 106

بنى اسرائيل بى ملك و بى سرور و بى قربانى خواهند بود و بعد از آن ايام برگشت

نموده خداى خويش را و داود پادشاه خود را خواهند طلبيد در آخر ايام از اين خبر

گذشت اورشليم توسط بخت النصر منقرض شد و قربانى موقوف گشت تا مدت هفتاد سال و

انجام هفتاد سال مجدداً توسط كورش و داريوش و ارتحشستا دوازده باسباط اسرائيل در

اراضى مقدسه مجتمع شدند و زرو بابل اولاد و احفاد بر آنها سلطنت نمود و قربانى

بر قرار شد كه بعداً توضيح و تصريح ميگردد از اين قبيل بيانات بسيار است بهمين

چند آيه كفايت ميشود . آيا از تكرار اين آيات و بشارات بايد گفت كه چند مرتبه

دواد يا شاخه او ظاهر ميشود ؟ و چند مرتبه خانه نبا ميگردد ؟ و چند مرتبه

اسرائيل مجتمع ميشود ؟ يا بايد گفت اين سه بشارت توامند كه مقصد يك داود

و يك خانه واحد است نه متعدد . و البته بموجب بيانات خود انبيا چنين مفهوم

ميگردد كه مقصد واحد است نه متعدد . و اين عبد نظر بنوع پرستى و خدمت بعالم

انسانى بحول اللّه تعالى و قوته محض تبصره و آگاهى بندگان سبحانى و نظر بنطوق

عبادت بجز خدمت نوع نيست : بر خود فرض و واجب دانست كه بقدر القوه و الامكان

ص 107

و حى الميسور و المقدور شبهاتى كه از علماى قوم در قلوب نفوس بى اطلاع از اين

بشارات ثلاثه القا شده و باعث احتجاب ايشان گرديده است و از مقصد بيخبر مانده

اندر اين عالم انشاء اللّه تعالى . و آن اين است كه اولا بايد دانست و فهميد كه

نزول اين بشارات در چه ايامى و چه زمانى بوده بموجب كتب مقدسه بعضى در بين آبادى

خانه اول داده شده و بعضى ديگر در بين هفتاد سال ذلت آشور و بابل بود وابدا

هيچيك از اين سه بشارات در بين آبادى خانه كه توسط زرو بابل بنا شد و ما بعد از

خرابى آنخانه نازل نشده چون علماء ميگويند اين بشارت قبل از خانه دويم است اما

راجع باو نيست از براى اين ايام است : حواب : خداوند تبارك و تعالى قبل از

بناى خانه اول اسرائيل توسط انبيا بشاراتى در باره خانه اول و سلطنت ولد داود

كه سليمان باشد و جمعيت در آن خانه داده آن بشارات كاملاً بدون نقصان بوقوع

رسيده و تا مدت (410) سال بنا و بر قرار بود يا اينكه بمجازات اعمال بنى

اسرائيل توسط نبولد نصر آن خانه ويران گرديد . آيا در اين صورت ممكن است كه

گفته شود مواعيدى كه خداوند قبل از بناى خانه اول جهة خانه اول توسط انبياء داده

بوده

ص 108

بعضى از آن جهة خانه دويم بوده ودر خانه اول تكميل نشد ؟ بموجب عقل و نقل

ثابت و مدلّل نميشود بهمين قسم نبايد گفت مواعيدى كه در بين خانه اول و يا در

بين خرابى آن داده شده راجع نيست بخانه كه بعد از هفتاد سال بنا شد و راجع است

بخانه كه بعد از خرابى خانه دويم نبا ميشود در صورتيكه يكهزار و هشتصد سال است

كه خبرى از نباى او نيست ميزان صحيحى اين است كه اگر اين بشارات در بين آبادى

خانه دويم يا بعد از خرابى آن داده شده باشد بايد قبول نمود و منتظر بود با

اينكه چنين ذكرى و بشارتى از طرف خدا در بين آبادى خانه دويم كه خانه آخر

اسرائيل است ابداً داده نشده و نه بعد از خرابى آن فقط آنچه بشارت داده شده كه

راجع باين سه مطلب است تماماً در بين آبادى خانه اول و در بين هفتاد سال خرابى

آن بوده و بعد از انقضاى هفتاد سال ذلّت و اسارت تمام اين سه مواعيد كاملا

وقوع يافته . حال شروع مينمائيم در ذكر ا خبار ذلّت و پريشانى و ذكر استخلاص و

آزادى ايشان و وقوع آن با تاريح و روز معين و زمان محدود و مخصوص .

ص 109

اخبار ذلّت و پريشانى اسرائيل و ويرانى اورشليم در خانه

اول توسط اشعياى پيفمبر باب 1\_ آيه اول

=======================================================

رويائيكه اشعياى نبى در حق يهودا و اورشليم در ايام غوربا اوديومام سلاطين يهودا

ديد اين است آيه 2 اى آسمان استماع نمائيد اى زمين گوش ده

خداوند ميفرمايد كه فرزندان پرورش وتربيت نمودم و ايشان به من خاص شدند

گاو مالك خود را و حمار آخور صاحب خود را ميشناسد اما اسرائيل نميداند و قوم

من تشخيص نمينمايد از كف پا تا بسر در آن تندرستى نيست مگر جراحت و آسيب و

صدمه ناسورى آيه 7 زمين شمال ويران و شهرهاى شما باتش سوخته بيگانگان

زمين شما را

ص 110

درمدّ نظر شما ميخورند و مثل مكانيكه سرنگون احنبيان باشد خراب گرديده است

آيه 10 تشبيه همودن اسرائيل را باهل سدوم و عمورا \_ اى سروران سدوم كلام خدا

را استماع نمائيد اى خلق عمورا بشريعت خداى ما گوش دهيد خداوند ميگويد كه از

كثرت ذبائح شما چه لذّت است از قربانى هاى سوختنى سير شده ام وقتيكه دستهاى

خود را مى گسترانيد چشمهاى خود را خواهم پوشيد از شما زمانيكه دعاى بسيار

مينمائيد التجايت نخواهم كرد زيرا كه دستهاى شما مملّ از خون است ايضا

اشعيا باب 5 آيه 55 بدين سبب غضب خداوند بقوم خود افروخته است و دست خود را

بر ايشان دراز كرده و ايشان را چنان زد كه گويا لرزيدند و اجساد ايشان در ميان

كوچه ها مثل خاكروبه شدند الى آخر ايضا باب 6 آيه 9 كه برو باينقوم

بگو استماع ميكنيد اما نمى فهميد ملاحظه ميكنيد اما درك نمى كند دل اينقوم

را بفربهى و گوشهاى ايشان را بسنگينى و چشمهاى ايشان را بكورى واگذار مبادا

به چشمان خود به بينند و بگوشهاى خود بشنوند و بدل خود درك نمايند رجوع

نموده شفا يابند و من گفتم اى خدا تا بچند و او گفت : بوقتيكه شهر ها

ويران شده

ص 111

ويران نماند بشارت استخلاص اسرائيل از ذلّت در يوم ظهور تو كه يشائى

و مجتمع شدن از ممالك خارج در اورشليم توسط اشعيا باب 11 آيه 1

و نهالى از تيه يشائى بر آمده شاخه از ريشه هايش قد خواهد كشيد و روح خداوند

و روح حكمت و فطانت و روح مشورت و جبروت روح علم و خشيّت از

خداوند بر آن خواهد آراميد گرگ و برّه سكونت داشته گاو با خروس خواهد چريد

و شير مثل گاو كاه بن را خواهد خورد و در آنروز از ريشه يشائى بجاى علمهاى قوم

خواهد ايستاد و در آن روز واقغ ميشود خداوند بار دگر دست خود را دراز خواهد

كرد به قصد تحصيل كردن باقى ماندگان خويش كه از كشور و مصر و پروش و كوس و عيلام

و شنعار و خمات و جزاير دريا باقى مانده اند رانده شدگان اسرائيل را جمع نموده

پراكنده شده گان يهود را از چهار طرف عالم فراهم خواهد آورد و خداوند زبانه

درياى مصر را خشك گردانيده دست خود را با باد شديدش بسوى نهر خواهد افكند

و آنرا بهفت شعبه خواهد زد بنوعى كه صاحبان نعلين از آن عبور خواهند كرد

بنوعيكه براى بنى اسرائيل بروز آمدن ايشان از مصر واقع شد باب 14 آيه اول

ص 112

خداوند بيعقوب ترحم فرموده اسرائيل را بار دگر انتخاب خواهد كرد وايشان را

در زمين خودشان متصرف و آرام خواهد گردانيد قربا بايشان ملحق شده بخاندان يعقوب

ملصق خواهد شد . آيه 2 اقوام ايشان را قبول كرده بمكان خودشان خواهند آورد

و خاندان اسرائيل ايشانرا بجاى بندگان و كنيزان وارث خواهند شد . ايضاً

باب 24 آيه 12 الى آخر بشارات آبادى خانه اورشليم و استخلاص دوازده اسباط

اسرائيل توسط كورش سلطان فارس ميدهد و ذكر محو نمودن گناه و خطاهاى ايشان را

اى يعقوب و اى اسرائيل اين را بياد آور چونكه تو بندهء من هستى از من فراموش

نخواهى تقصير هاى تو را مثل ابر غليظى و گناهانت را مانند ابر محو ساختم پس

نزديك من باز گشت نما اى آسمانها ترنم كنيد و اى حضيض هاى زمين گلبانگ زنيد كه

خداوند بعقوب را خلاصى داده آنكه آيات دروغ گويان را باطل ميند و فال گيران را

ديوانه ميسازد حكيمان را به عقب بر ميگرداند و علم ايشان را بجهالت تبديل

ميگرداند آنكه سخنان بندگان خود را بر قرار ميگرداند و مشورت رسولان خويش را

بانجام ميرساند آنكه در باره اورشليم ميگويد : معمور شوى و دوباره شهرهاى

يهو را كه بنا كرده خواهد شد

ص 113

و خرابى هاى آن را بر پا خواهم داشت آنكه بلجه ميگويد خشك شو و نهر هايت را

من خشك خواهم گردانيد آنكه در خصوص كورش ميگويد كه شبان من اوست و تمامى

مشيّتم را باتمام رسانيده باورشليم خواهد گفت بنا كرده خواهى شد و بهيكل كه

مبتنى كرده خواهد شد باب 45 آيه اول خداوند در حق مسيح كرده خود كورش

چنين ميفرمايد دست راست او را گفته تا بحضور وى امت را مغلوب سازم و كمرهاى

پادشاهان را بگشايم تا در ها را به حضور وى مفتوح نمايم كه دروازه ها بسته

نگردند من در پيشاپيشت رفته پشته ها را هموار مى سازم درهاى بيختن را شكسته

پشت بند هاى آهنين را پاره پاره نمايم خزائن ظلمت و دفينه هاى مستور بتو ميدهم

تا كه بدانى من تو را باسمت ميخوانم خداوند اسرائيل هستم بپاس خاطر بنده خود

يغقوب و برگزيده خود اسرائيل تورا باسمت خواندم تو را لبت گذاشتم اگر چه مرا

نشناختى آيه 13 من او را بصدق بظهور آورده يعنى (كورش ) تمامى راه هايش را

راست ميگردانم او شهر را بنا خواهد كرد و اسرايم را نه بقيمت نه بمزد آواد خواهد

نمود گفته هاى خداوند لشگر ها هميمن است . آيه 17 اما اسرائيل به نجات ابدى

ص 114

از خداوند جات خواهد يافت و ابدا الاباد شرمنده و خجل نخواهند شد .

مقصد از اين آيات و بشارات اين است كه خداوند توسطه اشغيا خبر استخلاص

اسرائيل و يعقوب را ميدهد نه تنها يهودا را زيرا كه مقصد از اسرائيل و يعقوب

دوازده اسباط است مع بنا و تعمير خانه اورشليم در ايام سلطنت كورش و بتوسط آن

و اينكه ميگويد اى يعقوب و اى اسرائيل اين را بخاطر آر از من فراموش نخواهيد شد

و نجات خواهيد يافت و اين نجات توسط كورش ميشود من او را بر سلاطين غالب

خواهم نمود و گنجهاى مخفى را باو خواهم داد محض اينكه اولاد يعقوب را

مجاناً نجات خواهد داد و آزاد خواهد كرد و خانه ايشان را بنا خواهد نمود .

و در همين باب ميگويد من خدائى هستم كه آيات كاذبان را باطل ميسازم آيا ميتوان

گفت كه بنى يهو را نجات داد و بنى اسرائيل را كه يازده طايفه بودند فراموش شدند

زيرا كه خداوند تقريباً دويست سال قبل از وجود آمدن كورش از او اخبار ميدهد

و خدمات او را معين ميكند كه بايد بنى يعقوب را نجات دهد و از اسارت برهاند

و اينكه ميگويد فقط بنى يهو را از اسارت آزاد كرد و ساير اسباط فراموش شدند

با اينكه

ص 115

در اول خداوند ميگويد اى اسرائيل از من فراموش نميشويد بموجب بيانات

اشعيا خداوند جلال وعظمت واقتدار و سلطنت را محض خاطر اسرائيل بكورش داد

چگونه ميشود تمام مشيّت الهى كه آزادى بنى يعقوب بود مجرى نشد و باتمام برسيد و

يازده اسباط از ذلّت نجات نيافت با آنكه در كتب مقدسه در بعضى موضع ذكر اسرائيل

شده مقصد اسرائيل و يهودا بوده و در مورديكه ذكر يهودا منفردا بوده چنانچه در

باب 50 كتاب ارمياه ميگويد اسرائيل گوسفند متفرق شده است شيران او را فرار

دادند اول آشور او را خورده آخر نبوكد نصر استخوان او را شكست . مقصد از اين

آيه اين است كه سلطان آشور اول اسرائيل را باشور و صح و جالور و مدائن باسارت

برد ملوك 2 باب 18 آيه 11 و ثانى يهودا را نبوكذ نصر ببابل اسير برد ارمياه

باب 52 و يهودا را باسم اسرائيل ميخواند لهذا اين چه بى انصافى است كه شخص

بگويد در ظهور كورش اسرائيل فراموش شد و از ذلّت آزاد نشد فقط يهودا آزاد شد و

به اورشليم آمد و اين عقيده العياذ باللّه كذب خدا را ثابت ميكند . واگر بگويند

مراد از ذكر يعقوب و اسرائيل مقصد يهود ا و بنى يائين است چنين ميشد . اشعيا

باب 52

ص 116

آيه 4 زيرا كه خداوند ميفرمايد كه مفت فروخته شديد بدون نقره آزاد خواهيد شد

اين بشارت در عصر كورش كامل شد باب 45 آيه 13 كه كورش بايد اسراى شما را

نه به قيمت نه به مزد آزاد خواهد نمود . اشعيا باب 66 آيه 20 خداوند ميفرمايد

كهايشان تمامى برادران شما را از همگى قبايل بر اسب ها و عراده ها و جماز ها و

حمار ها و \_\_ و خداوند بكوه مقدس مناورشليم از راه هديه خواهند آورد وقع اين

آيه خدا را باب 1 آيه 4 اجلال دادن كورش بجميع قبايل هر كسيكه از تمام مكانيكه

در آن ساكن بوده يعنى اسرائيل باقى مانده مردمان آن مكانها او را به نقره و طلا

و امتعه و دواب اهانت نمايند سواى هديه هائى كه بارادت داده بشود بجهة خانه خدا

كه در اورشليم است . آيه 6 مجرى شدن فرمان كورش و تمام كسانيكه در اطراف

ايشان بودند ايشان را بظروف نقره و طلا و امتعه و دواب و تحفهاى قيمتى كمك دادند

سواى تمامى هديه هاى ارادتى . وقوع بشارت ارمياه و اشعيا در باره كورش

و عزرا باب 1 آيه اول در سال اول كورش پادشاه فارس تا كلام خداوند

بزبان ارمياه كامل شود كه كورش پادشاه فارس چنين ميگويد خداى اسرائيل جميع

ص 117

ممالك زمين را به من داده و مرا امر فرموده كه خانه براى وى در اورشليم كه در

يهود است بنا نمايم خداوند روح كورش پادشاه فارس را بر انگيخت تا در تمامى

مملكت خود فرمانى صادر نمود : اخبارات ذلّت و پريشانى اسرائيل و يهودا و ويرانى

اورشليم توسط ارمياه :

ارمياه باب 5 آيه 4 خداوند صبح هاى زود انبيا فرستاد كه شما را دلالت كند

شما نشنيديد آيه 8 و 9 بنا بر اين خداوند ميگويد اينك من فرستاده تمام قبايل

شمال را با نبوكد نصر بندهء خود بر اين زمين و ساكنين آن خواهم آورد و آنها را

بالكل هلاك نمايد و اورشليم را خرابه ابدى خواهم گذاشت آيه 11 و تمامى اين زمين

خراب و ويران خواهد شد و اين قوم هفتاد سال سلطان بابل را بندگى خواهند نمود .

ايضاً ارمياه باب 27 آيه 2 خداوند به من ميگويد يوقها و بندها بساز

و آنها را بر گردن خود بگذار و آنها را نزد پادشاهان بفرست و هم نزد صدق

پادشاه يهودا بفرست آيه 12 بصدق سلطان يهودا بگو گردن هاى خود را

زير يوق سلطان بابل بگذاريد و او را و قوش را بندگى نمائيد تا زنده باشد .

اين اخبارات ذلّت بود كه در بين خانه اول داده شد و بعد خنياى بى كاذب

ص 118

پيدا شده و باسرائيل گفت : خداى اسرائيل به من گفته كه شما دو سال بيشتر زير يوق

سلطان بابل نميمانيد باب آيه 28 آيه 2 و 13 خداوند بارمياه ميگويد

بر به خنياى بگو بكذب نبوت نمودى من يوق چوبى را تبديل بيوق آهنين بر گردن يهودا

نمودم : : بشارت نجات و استخلاص اسرائيل در انجام

هفتاد سال و ظهور ولدى از دود در انجام هفتاد سال و مستخلص

شدن از اسارت يهودا و اسرائيل در انجام هفتاد سال :

ارمياه باب 29 آيه 10 هفتاد سال كه مامل شد من شما را بازديد ميكنم

و تمام كلمات خير را در باره شما مجرى ميكنم و اسراى شما را از ميان تمام

طوايف و از تمام مكانيكه در آن متفرق شده ايد و شما را رجعت ميدهم در اين

مقامى كه از آن بيروقه شده ايد باب 30 آيه 1 الى 11 بشرات اينشخص جمعيت

اسراى اسرائيل يهودا از مكانهاى بعيده مع يكديگر و عودت دادن ايشان را

باورشليم و مبعوث نمودن داود را از براى سلطنت و تعمير و بناى اورشليم در

يوم شكستن و رفع نمودن يوق سلطان بابل از گردن ايشان كه در آيه قبل محدود

نموده بود خداى اسرائيل چنين ميگويد

ص 119

كه اسيران يهودا و اسرائيل را باز پس خواهم آورد و بزمين پدرهاى ايشان خواهم

رسانيد تا آن را تصرف كنند اين است كلاميكه خداوند در باهر اسرائيل و يهودا

گفت صداى ارتعاش شنيدم خوف است و سلامتى من واى بر ما زيرا آن روز عظيم است

و مثل آن ديگرى نيست و آنزمان تنگ ناى يعقوب است اما از آن نجات خواهد يافت

و خداوند ميگويد در آنروز يوق او را يعنى يوق سلطان بابل را ميشكنم و بندهاى

تو را خواهم گسيخت و غريبان بار ديگر او را بندُ خود نخواهند ساخت و ايشان

خداى خود را و پادشاه خويش داود را كه براى آنها بر ميانگيزانيم خدمت خواهند

كرد آيه 10 خداوند ميگويد اى بنده من بعقوب و اى اسرائيل مترس زيرا تو را

در مكان هاى بعيده و ذريت تو را در زمين اسيرى خواهم آورد آيه 18 اينك

خيمه هاى اسيرى يغقوب را بمكانهايش مياورم و شهر بنا شده قصرش بر حسب عادت

سكون خواهد شد انتهى . ملاحطه فرمائيد كه در باب 25 آيه 12 ارمياه

مختوم ميدارد كه بايد هفتاد سال يوق بندگى بابل بر گردن يهودا باشد و در

باب 30 ميگويد انجام هفتاد سال يوق شكسته ميشود و آزاد ميگردد و در آن

روز يوق را از گردن يهودا و اسرائيل ميشكنم و خانه ايشان را

ص 120

بنا ميكنم تا اطاعت خدا و رسول او داود را كه از براى ايشان بظهور مياورند

بنمايند و ديگر تاريخى كه ممد برا اين بشارت است از براى آمدن يهودا و اسرائيل

در صيون و اورشليم مع يكديگر در انجام هفتاد سال چون علماى يهود مدعى بر آنند كه

از براى خانه زرو و بابل فقط يهودا و بن يامين حاضر بودند و اسرائيل از اسارت

بر نگشت و نجات نيافت و در آنخانه نيامد واين اشتباهى است بزرگ و فاحش و اين

عقيده مكذب كلمات ارمياه است چنانچه در باب 50 آيه 1 الى 20 ميگويد در انجام

هفتاد سال كه يوق بابل شكسته ميشود و از گردن اسرائيل در همان روز بابل

مسخر و ويران ميشود و در آن روز يهودا واسرائيل با يكديگر گريه كنان يعنى

يكسر به كرور بصيون خواهند آمد . كلماتى كه خداوند در باره بابل و زمين

كلدانيان بواسطه ارمياى نبى گدت در ميان امت ها اعلان و اخبار نمائيد علمى

بر ادراشته بگوئيد كه بابل گردتار و بابل خجل شد و اصنام او رسوا شده

زيرا كه امتى بر او از طرف شمال بر ميايند و زمينش را ويران خواهد ساخت

بحديكه كسى در آن ساكن نخواهد شد هم انسان و هم بهايم خداوند ميفرمايد :

كه در آنروز و در آن زمان يهودا با هم خواهند آمد بابنى اسرائيل و ايشان

گريه كنان

ص 121

خداى خود را خواهند طلبيد و رويهاى خود را بسوى صيون نهاده و راه آن را خواهند

پرسيد و خواهند گفت كه بيائيد بعهد ابدى كه فراموش نشود بخداوند ملحق شويد .

در آيه 17 اكرار و توضيح ميكند كه مقصد از يهودا و اسرائيل امراى آشور و بابل

است

( دوازده اسباط اسرائيل )

اسرائيل مثل گوسفندان پراكنده شده شيران او را فرار دادند اول پادشان آشور

او را خورد و آخر نبوكد نصر استخوانهاى او را شكست بنا بر اين خداى اسرائيل

چنين ميگويد : اينك من بر پادشاه بابل و زمين او عقوبت خواهم رسانيد چنانچه بر

پادشاه آشور عقوبت رسانيدم و اسرائيل را بموقع خود باز خواهم آورد و در كرمل و

باشان خواهند چريد و بر كوهستان افرائيم و گمعاد جان اوير خواهد شد . خداوند

ميگويد در آن ايام و در آن زمان يعنى در روز گرفتارى و ذلّت بابل عصيان اسرائيل

را خواهند جست و نخواهند يافت و گناه يهودا پيدا نخواهد شد زيرا آنانى كه باقى

ميگذارم خواهم بخشيد انتهى : مقصد از اين آيات كه تكرار نموده اين است كه در

زمان و اياميكه بابل گرفتار ميشود اسرائيل و يهودا با هم باورشليم ميايند و

گناه هر دو ايشان عفو ميشود حال ملاحظه فرمائيد

ص 122

كه گرفتارى بابل در چه زمان و ايام واقع شد بموجب كلمات ارمياه در انجام هفتاد

سال تحقق يافت . باب 25 آيه 11 و 12 و تمامى اين زمين خراب و ويران

ميشود اقوام هفتاد سال پادشاه بابل را بندگى خواهند نمود و خداوند ميگويد

در انجام هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمين كلدانيان عقوبت

گناه ايشانرا خواهم رسانيد و كنرا بخرابى ابدى مبدك خواهم ساخت . اولا ارمياه

باب 56 آيه 11 ميگويد ويران كننده بابل سلطان ماواى است به تيرها صيقل دهيد و

تركشها ها را پر كنيد خداوند روح ملوك اين را بر مى انگيزاند زيرا كه در باره

بابل تدبيرش اين است آنرا خراب گرداند چونكه انتقام در هيكلش ميباشد . آيه 33

باب 50 با آيه 5 باب 51 خداوند چنين ميگويد بنى اسرائيل و بنى يهودا با هم شدند

همه گى آنانى كه ايشانرا اسير كرده اند نگه داشته از رها كردن ابا مينمايند اما

رها كننده ايشان كه اسمش خداوند قوى است و البته مرافعه ايشان را رفع خواهد نمود

بموجب اين آيه چگونه ميشود گفت كه يهودا نجات يافت و اسرائيل بنجات نيافت در

صورتيكه ميگويد رهاننده ايشان يعنى هر دو خداوند است و قوى است : بموجب اين آيات

ص 123

متمم شده است كه در انجام رسيدن هفتاد سال ذلّت اسرائيل ذلّت بابل وقوع خواهد

يافت و شاهد بر وقوع ذلّت سلطان بابل و ويرانى او در انجام هفتاد سال كتاب

دانيال نبى است و يوسفيون مورخ باب 5 آيه 8 كتاب دانيال ميفرمايد تعبر خواب

بلشصر؟ سلطان بابل مملكت تو تقسيم كرده شده است بماداين و فارس داده شده است

آيه 20 از همان شب بلشصر؟ ملك كلدانيان كشته شده و داريوش مادانى مملكت بابل را

متصرف شد اما در كتاب يوسفيون مورخ مشروحا باب ( ) ميگيد در انجام هفتاد سال

داريوش مادانى و كورش دارس بابل را مسخر كردند و سلطان بابل كه متصر بود مقتول

گرديد و بعد از آن اين دو سلطان اغلال آزادى اسرائيل را دادند و مع تعمير خانه

ايشان و آوردن قبايل خارجه اسرائيل را از مكانهاى بعيده باطلا و نقره در اورشليم

و همين طور در عزرا باب 1 آيه يك الى 17 زيرا كه اسرائيل و يهودا اسيراين دو

سلطان بودند ودر انجام هفتاد سال همين دو سلطان اعلان آزادى دادند . شاهد بر

اينكه اسرائيل و يهودا اين دو سلطان بودند ملوك 2 باب 17 هوشع ابن الا در شومرون

بر اسرائيل سلطان شد و 9 سال سلطنت كرد و آنچه در نزد خدا نا پسند بود بعمل آورد

شمن پادشان آجشور نصدوى

ص 124

بر آمد و بتمامى زمين هجوم آورد بسامره بر آمد و آنرا سه سال محاصره كرد و بتصرف

در آورد و اسرائيل را باشور و ماوى اسيرى برد ايضا در ملوك باب 17

آيه 18 عضب خدا باسرائيل شدن تفزوده شد ايشانرا از حضور خود دور انداخت

كه جز سطه يهوذا باقى نماند و در باب 39 كتاب ارمياه ميگويد كه سيط يهودا هم

توسط بنوكد نصر ببابل اسير رفت : از اين آيات واضح شد كه دوازده طايفه اسرائيل

در بابل و آشور و ماوى اسير رفتند واين اسارت از خانه كه حضرت سليمان ساخته بود

واقع گرديد و در ارمياه باب 30 بشارت ميدهد كه اسراى اسرائيل و يهودا را در

يوم شكستن يوق بابل مستخلص ميكنم و داود را بظهور مياورم و در باب 50 كه قبلا

مذكور شد ميگويد در يوم ويرانى بابل اسرائيل و يهودا بصيون خواهد آمد بموجب اين

دلايل بشارت ارمياه كامل شد و ملك بابل بتصرف داريوش و كورش پارسى در آمد و بعد

همين دو سلطان اعلان آزادى اسرائيل را دادند ايضا ارمياه بشارت استخلاص

يهودا و اسرائيل و ظهور شاخه داود و جلوس بر كرسى داود و حضور داشتن كاهن در

حضور وى و تقديم نمودن قربانى

ص 125

باب 33 ارمياه آيه 7 و اسير شده گان يهودا و اسير شده گان اسرائيل را باز پس

خواهم آورد مثل اول بنا خواهم نهاد و ايشانرا از تمامى عصيانى كه به من

ورزيده اند پاك خواهم گردانيد و همه گى خطاهاى ايشانرا عفو خواهم كرد

آيه 10 خداوند ميگويد در اين مقاميكه شما ميگوئيد خرابه ايسان بحديكه نه

انسان و نه بهائم موجود است در آنجا آواز سرور و آواز شادمانى و آواز

داماد و عروسى و آواز كسانيكه خدا را شكر مينمايند و آواز آورندگان هديه

هاى شكر گذرانى بخانه خداوند مسموع خواهد شد خداوند ميگويد روزها ميايد

كه سخن خيرى كه بخاندان يهودا و خاندان اسرائيل فرمودم اثبات خواهم نمود

در آن ايام و در آن زمان از براى داود شاخه عدالت ميرويانم كه انصاف وعدالت در

زمين جارى خواهد ساخت و همينكه بان خوانده خواهد شد يهودا و صيدقينو است

زيرا كه خداوند ميگويد كه از براى داود مرديكه بر تخت خاندان اسرائيل به

نشيند كم نخواهد شد و از براى كاهنانيكه از يونانند در حضور من مردميكه

قربانى هاى سوختنى را تقريب نمايد و هديه آورى را تنجير نمايند و ذبائح را

هميشه برساند كم نخواهد شد . انتهى

حال شروع مينمائيم در وقوع اين بشارات ارمياه در انجام هفتاد سال

ص 126

و ظهور ولد داود : كتاب ذكريا باب اول

در ماه هشتمين از سال دومين دارايوش كلام خداوند بذكرياى پيفمير پسر بركر

پسر عدد وباين مضمون رسيد آيه 11 و ايشان بفرشته خداوند كه در ميان درخشان

آس ميايستاد گفتند كه زمين را گردش كرديم تمامى زمين ساكن بوده آرام است

و فرشته خداوند گفت : كه اى خدا خداوند لشگر ها تا بچند باورشليم و شهرهاى

يهودا كه در اين هفتاد سال بايشان غضب ناك شدى مرحمت ميفرمائى و خداوند با سخنان

نيكو و متسلى بان فرشته كه به من متكلم بود جواب داد : و فرشته مرا فرمود

كه ندا كرده بگو خداوند لشگر ها ميفرمايد بخصوص اورشليم و صيون غيرت عظيم نمودم

و من بطوايفى كه آسوده اند با شدت غضب ميكنم از اينكه من اندك غضبناك شده ايشان

بمحنت نصرت نمودند بنا بر اين خداوند ميفرمايد كه باورشليم برحمتها رجوع

مينمايم كه خانه من در آن بنا كرده خواهد شد و ريسمانى باورشليم دراز خواهد شد .

وديگر ندا كرده بگو خداوند لشگر ها چنين ميفرمايد شهر هايم بار دگر از طيبات

منتشر خواهد شد مسيونرا تسلى خواهم داد اورشليم را ديگر بر گزيده خواهد نمود

ص 127

باب 2 آيه 4 اورشليم بسبب كثرت مردمان و حيواناتى كه درون ويند

دهات را مسكون خواهد گردانيد چه خداوند ميگويد كه من آنرا در اطرافش ديوار

آتشين بوده و در اندرونش جلال خواهم بود . باب 3 آيه اول مبعوث

نمودن خداوند يوشع كاهن بزرگ را و خبر ظهور شاخه داود را و يوشع بلباس

سپيد ملبّس بود در خضور فرشته ميايستاد و بدين مضمون باو گفت : كه لباس پليد را

از برش بكنند و بوى گفت و بنگر كه عصيانت را از برت گذراندم و تو را بلباس

مختص ملبس خواهم كرد و فرشته خداوند بيوشع اعلان كرده و گفت : اگر در طرايقهم

رفتار نمائى در خانه من حكمرانى خواهى نمود حال اى يوشع كاهن بزرگ بشنو تو و

رفيقانت مى نشينند كه اينك من بنده خود شاخه را بظهور خواهم آورد زيرا اينك

سنگى كه در حضور يوشع نهاده ام بر آن يك سنگ هفت چشم است خداوند ميگويد

كه نفسهايش را تفتيش خواهم نمود و عصيان آن زمين را در يك روز رفع خواهم نمود

و اينكه ميگويد بندهء خود شاخه را بظهور مياورم اين شاخه زرو بابل پسر شا

أيستال و اولاد داود و بود و در آن حين حاضر بود چنانچه در آيه 6 باب 4 ميگويد

ص 128

كلام خداوندى كه به زرو بابل ميگويد نه بقدرت و نه بقوت بلكه با روح من است

اى كوه بزرگ تو در برابر زرو بابل كيستى ؟ تو بهامون مبدل خواهى شد كلام

خداوند بدين مضمون به من رسيد كه دست هاى زرو بابل بنيان اين را نهاد و دستهاى

وى آنرا بانجام خواهد رسانيد زيرا كيست كه روز چيز هاى كوچك را تحقير مينمايد

و اين هفت چشم شادمان شده شاقولى سربى در دست رزو بابل خواهند ديد : ميان چشمان

خداوند كه تمامى زمين را گردش مينمايند انتهى : ملاحظه مينمائيد در باب 3

ميگويد كه بعد از ظهور شاخه سنگيكه داراى هفت چشم است . در باب 4 ميگويد كه اين

هفت چشم شاقول سربى در دست رزو بابل خواهند ديد . و اينكه ميگويد ايكوه بزرگ در

برابر رزو بابل بهامون مبدل مبشوى اينكوه معاندين اسرائيل است كه در يوم بعثت

زرو بابل هموار شدند و سلاطين اجنبى چنانكه در كتاب حكّى باب 2 آيه 20 كلام

خداوند به حكّى رسيد بدين مضمون بزرو بابل و الى يهودا بگو كه من آسمان ها و زمين

را بهيجان مياورم و كرسى ممالك را منهدم خواهم كرد و قدرت ممالك و طوايف را

نابود خواهم كرد و عراده و سوارانش را سرنگون خواهم ساخت و اسب ها و فارسان آنها

فرود خواهند آمد هر كس بشمشير برادرش

ص 129

خداوند بشگر ميفرمايند اى بنده من زروبابل پسر مثل يتال من تو را در آنروز

خواهم گرفت و تورا ميل خاتم خواهم گذاشت زيرا كه تو را بر گزيده ام . و در آيه

7 باب 4 ميگويد دستهاى زرو بابل بناى اين خانه را خواهد نهاد و او را بانجام

خواهد رسانيد و در باب 6 ميگويد دستهاى زروبابل بناى اين خانه را خواهد نهاد و

او را بانجام خواهد رسانيد در باب 6 آيه 11 الى آخر ذكر عظمت زروبابل را

مينمايد خداوند ميگويد نقره و طلا بگير و تاجها بساز انرا بسر يوشع بن باو

صاداق رئيس كهنه بگذار و او را خطاب كرده بگو خداوند ميگويد اينك مردى كه بشاخه

مسما است از مكان خود خواهد روئيد وهيكل خدا را بنا خواهد كرد و جلال را متحمل

خواهد شد و در كرسى او جالس شده حكمرانى خواهد بود و مشورت سالمتى ميانه هر دو

ايشان خوهد بود . انتهى . ملاحظه فرمائيد كه دراين چند آيه خداوند تعالى

مواعيد را در انجام هفتاد سال تكميل ميكند و وقوع و مجتمع شدن اسرائيل را از

مشرق و مغرب و حاضر بودن يهودا و اسرائيل ودر بناى خانه كه زروبابل بنا نمود

ذكريا باب 8 الى 14 خداوند چنين ميگويد براى صيون غيرت عظيم نمودم و در

ميان اورشليم ساكن خواهد شد مردان و زنان پير با در كوچه هاى اورشليم

خواهد نشتس هر يكى از ايشان بسبب زيادتى عصاى خود را در دست خود خواهند داشت

و در كوچه هاى شهر

ص 130

از پسران و دختران بازى خواهند كرد و پر خواهند شد خداوند ميگويد اگر اين امر

در اين روز ها بنظر بقيه شما عجيب مينمايد آيا در نظر من عجيب خواهد بود ؟ اينك

من قوم خود را از زمين مشرق و مغرب افتاب خواهم رسانيد وايشان را خواهم آورد در

اورشليم سكونت خواهم داد ايشان قوم من خواهند بود و من خداى ايشان خدا

ميفرمايد دستهاى شما قوى گردد اى كسانى كه در اين ايام اينكلام را از زبان انبيا

شنيديد كه آن در روز بنياد خانه خدا را براى بنا نمودن هيكل واقع شد چنانچه شما

اى خاندان اسرائيل و يهودا در ميان امتها مرود لعنت شده ايد همچنان شما را نجات

خواهم داد مترسيد و دستهاى شما قوى باشد انتهى .

در اين باب خداوند وقوع مواعيد انبيا را بيان ميكند در انجام هفتاد سال بموجب

آيه 12 باب اول ذكريا اول غيرت خدا را در باره صيون و ثانى پير مرد و پير زن

از زيادتى عمر و اطفال در كوچه هاى اورشليم گردش كنان و اين آيه وقوع بشارات

اشعياه است كه در باب 65 آيه 20 ميگويد در روز نجات اسرائيل پير كم عمر و طفل

روز كم در آنجا نخواهد بدو كه عمر خود را باتمام نرساند طفل در سن صد سالگى

خواهد مرد و ثالث ميگويد چون در مدت هفتاد سال اسرائيل مأيوس از نجات

ص 131

شده اند در اين ايام در نظر ايشان عجيب است يعنى نجات و باز گشت از اسارت . آيا

در نظر خداوند عجيب نيست رابع ميگويد قوم خود را از مشرق و مغرب جمع ميكنم به

بيتى كه در بابل بنا نمايد و اگر نجات مختص يهودا بود يهودا كه در مشرق ومغرب

منتشر نبود مگر در بابل اما اسرائيل در ممالك خارج متفرق بودند اين نجاتى كه

توسط كورش و زروبابل واقع شد هر دو نجات يافتند خامسا در باب 9 ذكريا آيه 14

ميگويد اى يهودا و اى اسرائيل دستهاى خود را قوى كنيد جهت بناى خانه كه زرو

بابل ميسازد بموجب اين آيه اسرائيل هم حاضر بود كه مخاطب اين آيات شد : ايضا

تكميل بشارات ارمياه كه گفت : اين خانه كه حال خراب است و خانه كه اول بود انسان

و بهائم در او يافت نمى شود با انسان و حويان در او بساير خواهد شد و ذكريا

ميگويد هفتاد سال رسيده انسان و حيوان در اين خانه مجتمع شد ارمياه ميگويد

شاخه از داود بر پا و كاهنان در حضور وى قربانى تقديم كنند ذكريا ميگويد

اين كاهن يوشع اين يهوصادق بود و شاخه زروبابل بود و چنان اقتدارى باو

داده شد كه كوه بزرگ كه مقصد معاندين اسرائيل بودند هموار شدند و نيز

ميگويد كه اقتدار سلاطين را

ص 132

اخذ ميكنم و زروبابل را بر پا ميكنم و اين سلاطين سلطان بابل و مصر و آشور و

سايرين بودند كه خداوند توسط كورش ايشان را مضمحل نمود و نيز ميگويد تابى بساز

كه شاخه بر كرسى سلطنت جلوس نمايد و يوشع اين يهوصاداق در خضور وى قربانى نمايد

و چنين شد و اگر گفته شود كه زروبابل سلطنت نكرد چون در تاريخ معين نشده است در

جواب ميگوئيم قول خدا مقدّم بر تاريخ است چونكه ميگويد شاخه بر كرسى سلطنت جلوس

نمايد و هيكل خدا را بنا نمايد و خكمرانى كند و مشورت سلامتى ميان هر دو ايشان

خواهد بود يعنى در بين زروبابل سلطان و يوشع كاهن و در كتاب غورا باب 3 آيه يك

الى آخر مى نويسد كه بشارت ذكريا وقوع يافت و كامل شد . در ماه هفتم بنى

اسرائيل از شهرها جمع شدند مثل يك مرد و قيام كرد يوشع ابن يهوصاداق كاهن و

زروبابل و ساير كاهنان و لويان بذبح خداى اسرائيل را بنا كردند و قربانى

ها براى گذرانيدن و هيكل خدا بنا كردند در باب 5 عزرا آيه يك انگاه دو

نبى يعنى حكى و ذكريا اين عنده كردند و در آن زمان زروبابل اين شاء اليب

ويوشع ابن يهوصاداق بر خواسته

ص 133

به بناى خانه خدا كه اورشليم است شروع نمودند وانبياى خدا همراه ايشان بودند

و مساعدت مى نمودند باب 6 آيه 12 و مشايخ يهوديان مشغول شدند .

بموجب نبوت اين دو نبى كه حكّى و ذكرياه باشد كا را پيش بردند بر حسب حكم خداى

اسرائيل و فرمان كورش و دارايوش و اتحشستا سلاطين فارس آنرا بانجام رسانيدند

اين خانه در ماه ششم ادار تمام شد و ديگر آنكه خداوند بمواعيديكه اختصاص باين

سه چيز داشت جامعا تكميل فرمود و وفاى بعهد كرد و زروبابل كه اولاد شاخه داود بود

بر اسرائيل سلطنت نمود و بر كرسى داود جالس گرديد چنانچه خداوند توسط ذكريا

بصريح بيان فرمود مرديكه بشاخه مسما است از محل خود خواهد روئيد وسلطنت خواهد

كرد و بر كرسى خود حكمران خواهد شد و كاهن در حضورش خواهد بود اگر در اين

مورد با اين كلمات خدا شخص بگويد كه زروبابل سلطنت نكرد در صورتيكه شاخه داود

بود و اسرائيل محض خواهش و بوجود او از اطراف و اكناف عالم همه جمع شدند اين شخص

برى از انصاف است بل مكذب آيات اللهى كه در باب 4 آيه 8 ميگويد كه دستهاى زرو

بابل بناى اين خانه را خواهد نهاد و با وجود اين باين سخن متمسك گردد كه چرا

ص 134

در تاريخ مفصلا ذكر سلطنت او نشده آيا اگر در تاريخ كاملا مذاكره نشده باشد

اين دليل بر آنست كه خداوند كلمه كذب بر زبان ذكريا و ساير انبيا القاء نموده ؟

البته در اينمورد شهادت خداوند از تاريخ معتبر تر است بموجب اياتيكه مذاكره

گرديد مدلل شد كه زروبابل در خانه آخر سلطنت كرده واگر ملت اسرائيل بايات

اللهى اعتنا نميكنند و اهميت نميدهند پس در اينخصوص بقول علماء و بزرگان تمكين

مينمايند من جمله ردق كه از را يكى از علماى مسلّمش ميداندد در تفسير آيه 24 باب

22 ارمياه نوشته كه ستخينا كه جد زروبابل بود در زندان توبه نمود و ولدى از براى

او متولد شد و ولد ولد او كه زرو بابل ابن شئل تيل باشد در يهودا سلطنت نمود و

در كرسى داود ساكن شد چنانچه اين عين بيانات عبرى او است :

و نيز راشل كه يكى از مفسرين است تصديق بر يعشر روق ميكند و خود او آيه 11

باب 6 ذكريا را تفسير ميكند كه تاجها بسازيد و بر زروبابل بگذاريد كه او داراى

مقام

ص 135

سلطنت بود زيرا كه بى تاج ممكن نيست كه قبل از آنكه تاج را بر سر او

گذاشته او را و الى خوانند با اينكه در تاريح هم نوشته نشده عبرى \_

و او جلال را تحمل نمايد يعنى جلال سلطنت را تحمل نمايد و نيز ميگويد علماى

اسرائيل در تفسير خود نوشته اند كه در هيكل خدا يعنى در آنجا گذاشتند تاج ها را

يكى بر سر زروبابل و يكى بر سر يوشع كاهن \_ عبرى \_

و نيز اين عزرا كه او هم يكى از مفسرين است تصديق بر سلطنت زروبابل نموده .

ابرى مقصد اين است در صورتيكه غالب علماى شما اعتراف بر سلطنت شاخه داود

نموده اند كه مقصد زروبابل است شما نيز بايد قول نمائيد و اما اگر بشهادت خدا

ص 136

توسط انبيا كفايت كيند و قبول نمائيد البته خوشتر و بهتر است و نيز يوسفيون

مورخ در كتاب تاريخ خود در باره كمالات و دانش زروبال و مؤيد بودنش

بروح اللهى و متخلص نمودن اسرائيل را از اسارت و بنا نمودنش خانه اورشليم را

شرح مبسوطى بيان نموده و آن اين است كه حضرت دانيال نبى پس از آنكه با اسراى

اسرائيل ببابل رفت و دارايوش ملك ماواى بابل را مسخر نمود و بنصر سلطان بابل

مقبول گرديد و بابل در تحت تصرف او در آمد و دانيال را خواست و او را رئيس

الوزراء قرار داد و تمام مملكت را در تحت فرمان و مشورت او در آورد و دانيال چون

پير شده بود روزى بدارايوش اظهار نمود و اجازه مرخصى خواست كه من شير شده ام و

ديگر قادر بر رتق و فتق امور مملكت نيستم دارايوش بدانيال گفت : از استعفاى تو

استقلالى براى سلطنت من باقى نمى ماند مگر اينكه نفسى مثل تو از ملت اسرائيل كه

اقوام تو اند عاقل و فهيم و حكيم و فطن و دارنده روح اللهى مثل تو باشد و قايم

مقام تو گردد آنوقت من تو را مرخص خواهم نمود و دانيال نزد اسراى اسرائيل آمد و

در آنجا زروبابل پسر قيال يسريحنا سلطان يهودا را بنظر در آورد و باو گفت : اين

شخص

ص 137

قايم مقام من است و مثل من است از عهده امور سلطنتى بر ميايد و از اولاد يهودا

و شاهزاده است و مردى با هنر و مملو از روح عقل و دانش است و در روح خدائى

از من كم تر نيست و در امور مشورت با من فرقى ندارد و زرو بابل مردى بود

دانشمند و عاقل و مملو از روح حكمت زيرا كه دانيال نبى دستش را بر او لمس نمود و

در نظاره سلطان ذيجلال واقع شد و مثل دانيال باو محبت ميكرد و او را صدر اعظم

قرار داد و بعد سلطان به زرو بابل گفت : آنچه را كه آرزو و تمنا دارى ازمن بخواه

تا مجرى كنم زروبابل گفت : تذكر بسلطان كه چندى قبل وعده فرمودى تو و كورش

سلطان در خصوص بنا نمودن خانه خدا را در اورشليم و عودت دادن اسبابهاى مقدس را

در اورشليم و دارايوش سلطان بكورش اخبار داد در باره انجام اراده و ميل زروبابل

و اينكه در ذكريا ميگويد در ايام جلوس زروبابل كرسى ممالك را منهدم ميكنم مراد

بابل و مصر و ساير سلاطين است كه دارايوش و كورش منهدم شدند و ديگر اينكه

ميگويد كه ايكوه بزرك تو در برابر زروبابل كيستى آنكوه معاندين بنى اسرائيل

بودند كه اراده بر منع و بنا نشدن خانه خدا نموده بودند و اراده ايشان پيشرفت

نكرد و هموار شدند :

ص 139

و ديگر علماى بنى اسرائيل معتقد بر آنند كه خبر قبل در باب چهار بشارت آنرا داده

خانه موسى است كه بنا و بر پا خواهد شد و هانه كه زروبابل ساخت باو وقر و

اهميتى نميدهند با اينكه اگر در تمام كتب مقدسه نظر نمائيل ذكرى از بناى خانه سوم

يافت نمى شود بلكه در كتاب حكّى بنى خانه كه زروبابل بنا نمود آن را خانه آخرى

اسرائيل نام ميگذارد باب 2 آيه 4 خداوند ميگويد اى زروبابل قوى دل باش و اى

يوشع ابن يهوصاداق رئيس كهنه قوى دل باش و خداوند ميگويد مشغول بناى خانه بشويد

زيرا كه من با شما هستم و روح من در ميان شما باشد هراسان نباشيد زيرا خداوند

چنين ميگويد كه يكدفعه ديگر اندك آسمان و زمين و دريا و خشكى را متزلزل خواهم

ساخت و مرغوب تمامى امت ها آورده خواهد شد و خداوند ميگويد اين خانه پر از

جلال خواهم ساخت زيرا نقره و طلا از آن من است خداوند ميگويد كه جلال اين خانه

آخر را از جلال اولش عظيم تر خواهم كرد و در اين مدت سلامتى خواهم بخشيد و در

نقطه عبرى ميگويد :

يعنى اين خانه آخرى يعنى حاليه . از اين آيات عظمت اين خانه را

ص 140

نشوند آيت آخر را باور ننمايند آيه 9 را باور نكنند و سخن تو را

نشنود انتهى : اين صريحا توضيح ميكند و آخر او موضع است نه مبدء دراينصورت

چگونه ميشود گفت خانه كه زوربابل بنا نموداهميت نداشت و دوازده اسباط در او حاضر

نبودند و از بناى آنخانه اطلاع نداشتند با اينكه 420 بر قرار بود و در اوايل

سلطان معظم اعلان آزادى ايشان را دادند در كتاب يوسفيون مينويسد يومى كه طيطوس

رومانى در اورشليم ورود نمود وعظمت و جلال قدس الاقداس رامشاهده كرد گفت

حال دانستم كه قبايل خارجه از اكناف و اطراف عالم با طلا و نقره و آلات

مرغوبه از براى ستايش اين خانه خدا ميامدند بى علت و سبب كه عظيم

بزرگ تر است جلال اين خانه از تمام محراب هاى رومانيان و ساير طوايف و خداى

اين خانه انتقام گيرد از ظالم هائيكه باعث خرابى اين خانه شدند در صورتيكه

قبايل خارجه از راه هاى بعيده بجهت زيارت اين بيت ميامدند و صيت بزرگوارى آن

گوش زد قبايل و امم شده بود آيا دوازده طايفه اسرائيل آگاه نشدند و نيامدند

و اين مدت 420 سال در ارمياه باب 40 آيه 11 و 12 مينويسد

ص 141

اوقاتيكه نبوكد نصر اورشليم را ويران نمود و بعضى ها قرار نمودند و بنوزرهرام

پيش كار او عدهء قليلى از اسرائيل را آزادى داد كه ليابن احيقام را برايشان

گماشت و يهوديانى كه فرار كرده بودند بر اطراف \_ مواب \_ عدوم \_ عمون \_

و تمام مكانهاى ديگر چون اعلان آزادى را شنيدند باورشليم مراجعت نمودند مقصد

اين است اى اشخاص پس از آنكه ديدند در اذيّت نيستند مراجعت كردند اما دو طايفه

در آشور اسير بودند نفهميدند كه ندانستند و بر نگشتند يان اينكه كورش و دارايوش

سلطان ماواى اعلان آزادى ايشان را دادند و امر نمودند كه ملت خودش اسرائيل را با

طلا و نقره در اورشليم حاضر نمايند و امر دولت مجرى شد و جميع همسايگان ايشان

با آلات طلا و نقره و اموال و چهار پايان و تحفه ها را حاشا كردند : عزرا باب 6

آيه 10 و 11 دارايوش ميگويد فرمان از من صادر شد هر كس كه اين فرمان را تبديل

نمايد از خانه او تير گرفته شود و او بر آن آويخته گردد همين قسم ارتخشسا

فرمانى داد كه اگر اسرائيل را حاضر نكنند و حاشا ننمايند مورد قتل خواهد شد : و

ديگر آنكه بشاراتى كه توسط اشعيا و ارمياه ملاجظه نموديد همان بشارات از خدا

توسط حزقيل نبى تكرار فرموده

ص 142

كه ظهور داود كه مقصد ولد او است مع جمعيت اسرائيل و يهودا و بناى خانه اورشليم

در يوم شكسته شدن يوق ذلّت آشور و بابل واقع ميشود باب 24 آيه 11 كتاب

حزقيل خداوند ميگويد من خودم گوسفندان خويش را طلبيده گلّه پراكنده شده خود را

تفقد ميكنم ايشان را از هر جائى كه روز ابر غليظ تاريكى پراكنده شده بودند خواهم

رهانيده و ايشانرا از زمين قومها بيرون مياورم از كشور ها جمع خواهم نمود بزمين

خودشان در آورده بر كوه هاى اسرائيل خواهم چرانيد . آيه 17 گم شده گان را خواهم

طلبيد رانده شده گان را باز مياورم و شكسته شدگانرا اصلاح ميكنم و بيمار شده

گان را قوت خواهم بخشيد آيه 23 و يك شبان را بايشان خواهم گماشت تا ايشان را

بچراند يعنى بنده خود داود را آيه 27 و از درختان صحرا ميوه خود را خواهند آورد

زمين حاصل خويش را خواهد داد و در زمين خود بامنيّت ساكن خواهند شد .

در حينى كه چوب هاى يوق ايشانرا شكنم ايشانرا از دست كسانى كه بنده شده بودند

ميرهانم بدانند كه خداوند منم و در باب 36 آيه 8 اى كوه هاى اسرائيل شاخهاى

زورا برويانيد و ميوه هاى خود را براى قوم من اسرائيل خواهيد آورد زيرا كه درود

ص 143

ايشان نزديك است و در باب 37 و بنده خود داود بايشان پادشاه

خواهد بود باحكام من سلوك نمائيد و فرايض مرا نگاه داريد و عامل شوند و باين

زمين خود و اولاد ايشان تا به ابد ساكن خواهند شد : حال ملاحظه فرمائيد كه در

تمام اين بشارات چه نكته هاى صحيصى مندرج است ؟ كه بسهولت و آسانى ميتوان

يافت كه اين بشارت در انجام هفتاد سال بوقوع رسيده و منقضى شده نكته اول

اين است ارمياه در باب 30 ميگويد يهودا و اسرائيلرا با هم نجات ميدهم

و در اورشليم مياورم و يومى كه يوق سلطان بابل و آشور از گردن ايشان شكسته شود

و او را در همان يوم بر پا ميكنم حزقيل هم بهمين نحو تكلم نموده كه گم شدگان را

باز مياورم و يك شبان بر ايشان نصب ميكنم يعنى داود روزيكه چوب يوق ايشانرا

ميشكنم و اگر گفته شود كه بشارات در ارمياه و حزقيل در يك يوم واقع ميشود جواب

اين است در يوم نجات دو مرتبه داود ظاهر نميشود و الا يك مرتبه با ولدش و با

شاخه است چنانچه اشعيا ارمياه هوشع حزقيل ميگويند در يوم نجات داود يا شاخه

او ظهور مينمايد و در آيه 10 باب 36 حزقيل ميگويد يك شبان بر ايشان نصب ميكنم

ص 144

و نيز ميگويد بر شما اى كوه هاى اسرائيل مردمان را خواهم افزود يعنى تمام

خاندان اسرائيلرا تمام و اين يوق يوق آشور و بابل است كه در ارمياه باب 50 آيه

17 ميگويد برّه متفرق شده است اسرائيل شيران او را فرار دادند اول سلطان آشور

آن را خورد و آخر ملك بابل استخوان او را شكست آيه 7 بنا بر اين خداوند ميگويد

بر سلطان بابل و زمين او عقوبت ميرسانم و اسرائيلرا بمرتعش باز مياورم در كرمل

و بامشان آيه 20 در آن ايام و آن زمان عصيان اسرائيل و يهودا را مى بخشم يعنى

در يوم ويرانى اسرائيل بعد مرقوم گرديد كه در ويرانى بابل توسط كورش و دارايوش

در هفتاد سال واقع شد و نبوت ارمياه تحقق يافت و آن دو سلطان اعلان آزادى

اسرائيل و يهودا را دادند و يوق ظلم را از گردن ايشان شكستند لهذا بموجب

آيات عصيان يهودا و اسرائيل در يوم ويرانى بابل رفع شد و خداوند گناه

آنانرا عفو نمود در اينصورت راهى ازبراى معترضين باقى نميماند زيرا نميتوان

گفت كه خداوند بارمياه ميگويد در فلان يوم من عصيان هر دو را مى بخشم و اما

عصيان يهودا را منفردا بخشيد و او را در انجام هفتاد سال نجات داد و اما

ص 145

يازده طايفه اسرائيلرا فراموش كرد وعصيان ايشانرا بخشيد چون واضح است

كه علت اسارت اسرائيل و يهودا فقط عصيان بود پس از اينكه خداوند عصيان او را

عفو نمود يعنى در تاريخ معين ديگر ممكن نيست كه نجات حاصل نشود با اينكه در آيه

4 باب 50 ميگويد در يوم ويرانى بابل يعنى يهودا و بنى اسرائيل با هم گريه كنان

بسوى صهيون خواهند آمد لهذا اين چه انصاف است كه با اين آيات واضح

و معلوم با بهانه جويان بگويند يهودا نجان يافت اما اسرائيل الى الان كه دوهزار

و پانصد سال است نجات نيافت و در ذلّت باقى مانده و باين عذر خود را از فيض

ايمان مظاهر مقدسه اللهيّه مأيوس و محروم نمايند كه فلان آيه واقع نشده يا

اينكه حزقيل نبى ميگويد ورود ايشان نزديك است آيا انجام هفتاد سالرا نزديكتر

ميگويند يا دوهزار و پانصد سال را كه هنوز بوقوع نرسيده ؟ . و اگر گفته شود

مقصد از شكستن يوق كه بر گردن اسرائيل است يوق حاليه است در جواب عرض ميكنم در

صورتيكه خداوند معين ميكند امتداد يوق را و ميگويد كه اى يهودا بايد تا هفتاد

سال يوق بابل را تحمل نمائى ديگر اين اعتراض بى موقع است چون مخالف است با نص

صريح كتاب ارمياه و علاوه بر آن

ص 146

اليوم يوق احدى بر گردن اسرائيل نيست چه اگر هر فردى از افراد اسرائيل در تمام

قطعات عالم سير و حركت نمايد ممانعتى از براى او نيست و اما در ذلّت مصر و

اسارت بابل و آشور در هر خروج و حركت نبودند نبودند از آن بلاد در تورات و ساير

كتب انبيا مرقوم است روح باب 11 آيه 10 سلطان ميگويد بيائيد حكمى نمائيم كه

اسرائيل از شهر ما برون نرود و هميشه خادم ما باشد و در ارمياه باب 50 آيه 33

اى اسرائيل و بنى يهودا با هم مظلوم شدند و همه آنانى كه ايشانرا اسير كردند

ايشانرا محكم نگاه ميدارند و از رها كردن ابا ميكنند اما ولى ايشان كه خداوند

است روز آور است ايشانرا متخلص ميكند . و ديگر خبر افتادن يوق ذلّت بر گردن

اسرائيل قبل از خرابى خانه اول بود مدتى ازاين خبر گذشت و خانه اول خراب شد و

يوق بابل و آشور بر گردن ايشان افتاد تا هفتاد سال بيشتر امتداد نياقت و در راس

هفتاد سال بابل سلطنتى كه يوقرا بگردن ايشان افكنده بود شكست و از خزانه و اموال

خود برج نعمير خانه را يعنى بناى بيت آخر را تقديم نمود چنانچه عزرا باب 1

در سال اول كورش پادشاه فارس اعلان آزادى و آبادى اورشليم را داد

ص 147

تا كلام خداوند بزبان ارمياى نبى تمام وكامل بود و مقصد كه هفتاد سال است

خدواند روح كورش را بر انگيخت تا در تمامى مملكت خود فرمانى صادر كرد كه كورش

چنين ميگويد خداى آسمانها جميع ممالك زمين را به من داده و مرا امر كرده كه

خانه براى وى در اورشليم بنا كنم و هر كه در اسرائيل در مكانى كُه باقى مانده و

غريب ميباشد اهل آن مكان او را بنقره و طلا و اموال و چارپايان و هداياى تبرعى

اعانت كردند آيه 6 جميع همسايه گان اسرائيل ايشانرا بالات طلا و نقره و

اموال و چهار پايان و هدايا اعانت كردند ايضاً عزرا باب 6 آيه 8 دارايوش گفت

فرمان از من صادر شد كه شما با اين مشايخ يهودا جهة بنا نمودن اين خانه خدا چه

گونه رفتار نمائيد از مال خاص پادشاه يعنى از ماليات ماوراء النهر خرج براى اين

مردمان بلا تاخير داده شود تا معطل نباشند آيه 10 11 12 بايد نوشته شود

ايضا فرمان ارتحشستا كه شاهنشاه بود عزرا باب 7 آيه 11 صورت مكتوبى كه ارتحشستا به

عزراى كاهن جو كاتب داد از جانب ارتحشستاى شاهنشاه به عزراى كاهن و كاتب كامل

فرمان از من صادر شد كه هر كدام از قوم اسرائيل و كاهنان ولاويان از سلطنت من اشد

برفتن همراه تو باورشليم باشند بروند

ص 148

و نقره و طلائى را كه پادشاه و مشيرانش براى خداى اسرائيل كه مسكن او در

اورشليم ميباشد بذل كرده اند ببرى و نيز تمامى نقره و طلائى را كه در تمامى

ملايت بابل بيابى ببرى لهذا بايد اين نطره گاوان و قوچ ها و برّه ها و هداياى

آورى بمذبح خانه خداى خودتان بگذران و اما چيزهاى ديگر كهبراى خانه خدايت لازم

باشد آنرا از خانه و خزانه پادشاه بده و او من ارتحشستا فرمانى بتمامى خزاه

داران صادر شد كه هر چه عزراى كاهن از شما بخواهد بتعجيل كرده شود هر چه خداى

آسمان فرموده باشد براى خانه خداى بلا تأخير كرده شود زيرا چرا غضب بر ملك

پادشاه و پسرانش وارد آمد شما را اطلاع ميدهم كه جهة كاهنان ولاويان و حادثان

اين خانه خدا جزيه خراج نهادن جايز نمى باشد و تو اى عزرا موافق حكمت خدايت

قاضيان و داوارن همه آنانى كه شرايع خدايت را ميدانند نصب نماى تا بر جميع اهل

ماوراه النهر \_\_\_ نمايند و آنانى را كه نميدانند تعليم دهيد و هر كه بشريعت

خدايت و بفرمان شاه عمل ننمايد بر او بى محابا حكم شود خواه بقتل با بجلاى وطن

يا ضبط اموال بس . بموجب اين سه فرمان از سه سلطان كورش و دارايش و ارتحشستا

ص 149

دوازده اسباط اصسرائيل كه ممالك ايشان امير بودند آزاد شدند و يوق ظلم ايشان

شكست . اما محض آگاهى طالبان بى غرض مرقوم ميگردد تا اشخاصى كه محض اظهار

شبهيت و اعراض نفانيت از عدم بصيرت بيانات اللهى را كه تاريخ و زمان معين

و آظار مخصوص بانجام رسيده و منقضى گرديده يعنى بشهادت خدا و انبيا تحريف نمايند

و خلق را ازامر معلوم منع نكنند و به حرفهاى موهوم دلالت ننمايند چون 1830

سال است مواعيدى كه راجع باين سه بشارت است اول ظهور ولدى از داود و مجتمع نمودن

دوازده اسباط اسرائيل را در اراضى مقدس و بناى خانه در اورشليم و علماى اسرائيل

بعد از خرابى بيت آخر توسط طيطوس رومانى تعبيرى بر كتب مقدسه نوشته اند و در

تفاسير و تحارير خود مواعيد گذشته براى آينده تعبير نموده اند و اين باعث شده كه

ملت اسرائيل از تقاليد علما در اين مدت مديده از فيض ايمان بخضرت عيسى و حضرت

محمد مصطفى عليه التحية و الثناء محروم شده اند و هنوز منتظر وقوع مواعيد

ميباشند . و اما قبلا ايشان را متذكر ميداريم مواعيدى كه در كتب مقدسه مندرج است

در دوم قسم است قسمى محكم است و قسمى ديگر متشابه محكم آن است كه بهيچ وجه

ص 150

تأويل و معنى ندارد و متشابه آنست كه وجود خارجى از براى آن تصور نگردد مگر

صرف معنى كه خداوند بكنايه و رمز بيان فرموده و چون مطالب متشابه را گمان محكم

مينمايند و در صورت ظاهر وقوع آن تحقق نمى يابد لهذا در باديه حيرت سرگردان

ميشوند و باين جهت حق را از باطل تميز نمى دهند مثل اينكه در اشعيا باب 24 آيه

22 ميگويد كه در يوم نجات اسرائيل ماه منفعل و آفتاب خجل خواهد شد زيرا كه

خداوند در كوه صهيون ودر اورشليم به حضور مشايخ خويش باجلال سلطنت خواهم نمود و

در باب 3 همين كتاب آيه 26 باز در باره يوم نجات اسرائيل ميگويد در روزيكه

خداوند تعالى شكستگى قوم خود را مى بيند و ضرب و جراحت ايشان التيام مينمايد نور

ماه مثل آفتاب و نور آفتاب هفت برابر مثل روشنى هفت روز خواهد بود انتهى .

نظر فرمائيد كه وقوع دو بشارت ضد يكديگر چگونه ممكن است كه آفتاب و ماه بات

خجل و شرمنده گردند و هم نورشان هفت برابر گردد البته وقوع اين امور در صورت

ظاهر ممكن و مقدور است لابد بر اين عستم كه اين آيات را كنايه و رمز بدانيم تا

ضديت در آيات مرتفع گردد و ديگر در اشعيا باب 25 آيه 18 ميگويد در يوم نجات

ص 151

اسرائيل خداوند مرگ را ابداً معدوم ميگرداند و اشگها را از چشمها محو مينمايد و

اما در باب 65 آيه 19 و 20 تميگويد و بار ديگر طفل كم روزى در آنجا نخواهد بود و

نه مرد پيرى كه عمر خود را باتمام نرسانيده باشد زيرا طفل در صد سالگى خواهد مرد

و گاه كار اين صد ساله ملعون خوهد بود انتهى : اين دو بيان با هم مبانٍينت كلى

دارد كه ميگويد مرك ابداً معدوم ميشود در صورتيكه مرگ معدوم شود ديگر اطلاق موت

بر احدى نميشود و اينكه ميگويند خلق نميراند مگر بسن صد سالگى وديگر اشعيا

باب 60 آيه 19 و ديگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه براى تو نخواهد

تابيد زيرا خداوند نور حاويدانى تو و زيبائى خواهد بود و بار ديگر آفتاب تو غروب

نخواهد كرد و ماه تو زوال نخواهد پذيرفت و روزهاى نوحه گردن تو تمام خواهد شد

ايا ممكن است كسى باور نمايد كه اين آيات على الظاهر تحقق پذيرد ؟ زيرا ميگويد

آفتاب براى تو نور بتابد و اين معلوم است كه اگر آفتاب باشياء و موجودات افاضه

نور ننمايد تمام معدوم صرف ميگردند ديگر آفتاب تو يعنى چه مگر آفتاب اسرائيل و

ساير امم جدا و متعدد است ؟ و نيز آيه اول با ثانى مغايرت كلى دارد او ميگويد

نور بتو ندمد و ثانى ميگويد

ص 154

غروب بكند آرى اين بيانات بكنايه واشاره بيان شده در رتبه اول

مقصد از آفتاب كه نور خداست احكام و شرايع اللهى است كهانسان در ظل آن

منور ميگردد و زندگانى مينمايد و در رتبه ثانى عزت و سعادت اسرائيل است

كه د مدت ذلّت هفتاد سال غروب نمود و در انجام هفتاد سال آفتاب ديانت

اللّهى روشن شد و اسرائيل در ظل كن در آمدند و از آن جهت آفتاب سعادت

و جلال ايشان طالع شد و اگر در ظل آفتاب شريعت اللّه دايم و بر قرار مى ماندند

و انحراف نمى جستند هرگز آفتاب و ماهتاب عزت و اقبال ايشان غروب و افول

نمينمود بارى از اين قبيل آيات بساير است كه اگر بظواهر آيات متمسك گرذيم

البته معطل و حيران خواهيم ماند . و نيز در كتاب دانيال باب 9 آيه 1

تكيل بشارت ارمياه را ميكند در سال اول دارايوش كه از نسل مادايان بود من

دانيال عدد سالهائى كه آلام خداود در باره آنها بارمياى نبى نازل شد فهميدم كه

هغتاد سال در باره خرابى اورشليم تكميل خواهد شد پس وى خود را بسوى خداوند

متوجه نمودم و با دعا و تضرع گفتم اى خداوند عدالت از آن تو است چنانچه

امروز شده است

ص 153

از مردمان يهودا و ساكنان اورشليم و تمام اسرائيليان چه نزديك و چه دور در تمام

زمين هائى كه در آن پراكنده شاخته بعد از تضرعات گناه قوم من كه اسرائيل است

عفو فرما : 2 آيه 21 ميگويد جبرئيل كه او را در روياى اول ديده بودم نزد من

آمد و به من گفت در ابتداى تضرعات تو امر صادر شد من آمدم تا تو را اخبار دهم

زيرا تو محبوب هستى رويا را فهم نما هفتاد هفته براى قوم تو و براى شهر مقدس

مقرر ميباشد تا تعصير هاى آنها تمام شود گناهان آنها بانجام رسد و كفاره بجهت

عصيان كرده شود و عدالت جاودانى آورده شود و رويا و بنوت مختوم گردد و قدس

الاقداس مسح شود انتهى :

دراين اخبار حضرت دانيال چنين مفهوم ميگردد كه اول ذكر هفتاد سال را

نمود و بعد تضرع در باره تمام اسرائيل چه دور و چه نزديك كه در جميع ممالك

متفرق شده اند از خداوند نمود كه بايشان رحمت نمايد و از اسارت برهاند و خانه

ايشان را بنا و تعمير كند و خداوند دعاى او را استجابت نمود توسط جبرئيل باو

فرمود كه در رأس هفتاد سال گناه و عصيان قوم تو مرتفع خواهد شد و خانه ايشان

بنا خواهد گرديد و اينكه ميگويد ايشان هفتاد هفته منقطع گرديده نظر به بشاراتى

است كه خداوند

ص 154

در باب 42 آيه 22 اشعيا فرموده گناه و خطاى اسرائيل و يعقوب را

در ايام قيام كورش كه در انجام هفتاد سال قيام ميكند مثل ابر محو ميكنم و اورا

نجات ميدهم نظر فرمائيد دانيال از خداى خواست كه قوم او كه اسرائيل و يهودا

باشند نجات يابند و خداوند جواب داهد گفت قوم تو را نجات ميدهم و گناه ايشان رفع

ميشود و چنان شد آيا ميتوان گفت تضرع دانيال از خدا جهت يهودا منفرداً بود ) يا

از براى تمام اسرائيل چه دور و چه نزديك در تمام مكانهائى كه منتشر شده بودند .

و ديگر خداوند در باره ده اسباط اسرائيل كه با شور و حلح و نقاط ديگر منتشر شده

بودند در حزقيل باب 11 آيه 14 بچه نخو اظهار لطف و مرحمت ميفرمايد در باره نجات

او از اسارت زيرا اسرائيل قبل از يهودا اسير رفته بود كلام خداوند بر من تازل

شده گفت : اى پسر انسان برادران تو كه خويشان تواند و خاندان سارئيل جميعا

كسانى اند كه بساكنان اورشليم بايشان ميگويند كه از نزد ما دور شويد كه اين

رئيس روى رئيت بما داده شده بنا بر اين بگو خداوتد ميفرمايد كه شما را از

ميان قبايل جمع خواهم كرد و زمين اسرائيل بشما خواهم داد و بانجا داخل شده

و جميع رجاسات آنرا

ص 155

از ميانش دور خواهم كرد و در اندرون ايشان روح تازه خواهم نهاد

و دل تنگى را از جسد ايشان دور كرده دل گوشتى بايشان خواهم بخشيد تا در فرايض

من سلوك نمايند مقصد از اين بيان اين است اسرائيل قبل از اسير شدن

يهودا اسير شد و آن مدتى كه يهودا در اورشليم ساكن بود نزد خود آنان تصور

مينمود كه اسرائيل اسير شد اورشليم ملكيت ايشان گرديد و باسرائيل ميگفتند

كه از سر ما دور شويد اما خداوند ميگويد چنين است بايد اسرائيل نجات يابد

به ملك خود رجعت كند و گناه او را مى بخشم چه شد كه در انجام هفتاد سال يهودا

نجات يافت اما اسرائيل كه وعده نجات مخصوص باو داده شد الى الان

كه دو هزار سال است نجات نيافت با اينكه ميگويد گناه و عصيان او را مجاناً

عفو ميكنم و ديگر علماى يهود و مسيحى ميگويند يهودا و بن يا مين در اورشليم

رجعت نمود در رأس هفتاد سال يعنى در انجام هفتاد سال ده اسباط اسرائيل

رجعت نمودند مستند بر اين دليل شده اند كه در عزرا ميگويد روساى يهودا و

بن يامين قيام كردند و اما غافل ازاينند كه اولا اورشليم قسمت يهودا و بن يامين

بود

ص 156

بموجب تقسيميكه هوشع ابن نون نموده بود چون مكان و مليكت ايشان بود در انساحت

مورخ اول ذكر قيام ايشان را نموده وثانى ذكر تماماسرائيل را هم نموده در باب

2 عزرا آيه 70 پس كاهنان ولاويان و نتيم بودند و در اورشليم از نبى يهودا

و نبى بن يامين و افرائيم و منشه ساكن شدند اگر يهودا و بن يامين حاضر بودند و

در اورشليم ملك خود ساكن شدند پس ذكر اسرائيليان و نتينم و سايرين را در ملك

خودشان ساكن شدند چرا مى نويسد از كجا آمده بودند چون ايشان يعنى ده اسباط حقى

و مستحق وراثت اورشليم نبودند و در شومرون و ساير اراضى مقدسه را مالكبودند

بموجب اين تقسيم تمام اسرائيل در خانه آخر حاضر بودن يعنى در انجام هفتاد سال

و نيز در ذكريا باب اول آيه 12 و فرشته خدا گفت اى خداى ساتوب تا بكى باورشليم

و شهرهاى يهودا اينك هفتاد سال است غضبناك ميبودى رحمت نمى نمائى ؟ و خداوند با

سخنان بنمود و كلام تسلى آميز به فرشته گفت كه در باره صيون و اورشليم غيرت

عظيم داشتم او را بنا مى نمايم و نيز در ارمياه ميگويد كه در خانه خراب كه نه

انسان و حيوان عبور دارد نه بايد كثرت انسان و حيوان در او بشود و شاخه از داود بر

پا بشود ذكريا ميگويد

ص 157

كه انسان و حيوان در اين خانه كه حين هفتاد سال است بسيار خواهد گرديد و شاخه

داود هم بر پا شد و در حزقيل ميگويد زمين محصولشرا و كوه هاى بزرگ ثمرشان را

بايد حاضر كنند كه آمدن تمام اسرائيل نزديك است حيوان و انسان در آن زياد گردد

وقوع اينرا ذكريا ميگويد و كوه ها اثمار خود را حاضر كنيد و اگر گفته شود بشارت

ذكرياهم جهت يهودا و بن يامين بود اين حرف مغاير است با آيات خود ذكريا اولا

ميگويد در انجام هفتاد سال قوم خود را از مشرق و مغرب در اورشليم مياورم و

نجات ميدهم و اما يهودا و بن يامين در بابل بودند و درمشرق نبودند و ديگر در

آيه 15 ذكريان ميگويد اى يهودا و اسرائيل دستهاى خود را قوى نمائيد جهت بناى

خانه كه زروبابل ميسازد و شاخه داود همين زرو بابل بود كه اوصافش را شنيديد :

: سئوال : و ديگر علماى اسرائيل ميگويند چون دوازده اسباط اسرائيل

در خانه كه زروبابل بنا نموده بود حاضر نبودند مگر يهودا و بن يامين لهذا بايد

منتظر ايامى شد كه دوازده اسباط كاملا در اورشليم مجتمع شوند .

: جواب : اولا در عزرا باب 6 آيه 16 ميگويد پس از

ص 158

بناى خانه در اورشليم بنى اسرائيل و تانيها تقديم نمودند جهت دفع گناه دوازده

اسباط يعنى كاهنان ولاويان و ساير آنانى كه از اسيرى بر شگته بودند خانه خدا را

بشادمانى تبريك نمودند و براى تبريك اين خانه خدا صد گاو و دويست قوچ و چهار صد

بره قربانى گناه براى تمامى اسرائيل دوازده برنز موافق شماره دوازد طايفه

اسرائيل گذرانيدند و نيز در باب 8 همين باب آيه 3 و اسيرانى كه از اسيرى بر

گشته بودند قربانى هاى سوختنى براى خداى اسرائيل گذرانيدند يعنى دوازده گاو

و نه قوچ و دوازده برنز از براى قربانى گاه تمام اسرائيل كه همه آنها قربانى

سوختنى براى خدا بود و چون فرامين پادشاه ها را براى امريا پادشاه دادند و

ايشان قوم و خانه را حاشا كردند عزرا باب 2 آيه آخر ميگويد پس كاهنان ولاويان

بعضى از قوم و معيان و دربانان و نعتيسم در شهر هاى ساكن شدند و تمام اسرائيل

در شهر خود مسكن گرفته و اگر فقط يهودا و بنيامين حاضر بودند پس چرا در

اين آيه ميگويد و تمامى اسرائيل در شهر هاى خود مسكن گرفتند ؟ حال انصاف

ميخواهم از اشخاص منصف بصير اگر دوازده اسباط در آن خانه حاضر نمى بودند

دوازده بز جهت رفع گناه

ص 159

تمامى اسرائيل لازم نبود و اين بديهى است در صورت مرتفع شدن گناه هاى اسرائيل

البته نجات از براى دوازده اسباط حاصل است و نير آيا حكى و ذكريا كه انبياى

الهى بودن بشارت استخلاص دوازده اسباط را ميدادند و مسبوق ازبشارات انبياى قبل

از خود هم بودند در باره نجات دوازده اسباط چرا بكورش و دارايوش و ارتحشتسا سه

سلطان معظم نگفتند شما از طرف خدا مامور هستيد جهت استخلاص تمام اسرائيل و

دوازده اسباط در ممالك شما اسيرند چرا يازده اسباط در ممالك شما اسيرند چرا

يازده طايفه مفود الاثرند آيا اين دو نبى مطلع نبودند ازبشارات اشعيا كه در باب

44 ميگويد كورش را مخصوصا مقتدر ميكنم از براى نجات يعقوب و انجام رسانيدن اراده

اللهى البته خدا كاذب نيست وفاى بعهد كرده و نيز در باب 27 اشعيا آيه 13 ميگويد

در آنروز واقع خواهد شد كه كرناى بزرگ نواخته خواهد شد و گم گشتگان زمين آشور و

رانده شدگان زمين مصر خواهند آمد و خداوند را در كوه مقدس عبادت خواهند نمود .

وقوع اين آيه عزرا باب 6 آيه 14 و مشايخ يهود به بنا نمودن مشغول شدند بر حسب

نبوت

ص 160

حكى نبى و ذكريا اين عده كار را پيش بردند بر حسب حكم خداى اسرائيل و فمران كورش

و دارايوش و ارتحشستا پادشاهان فارس آنرا بانجام و اتمام رسانيديد آيه 22

و عيد فطر را با سلامت روز با شادمانى نگاه داشته چون كه خداوند ايشانرا مسرور

ساخت ازاينكه دل پادشاه آشور بايشان مايل گردانيد دستهاى ايشانرا براى ساختن

خانه خداى اسرائيل قوى گردانيد و نيز در حزقيل ميگويد باب 34 آيه 16

من گم شدهء اسرائيلرا تفتيش ميكنم مثل چوپانى كه گوسفند او در ورز ابر غليظ

گم شود آيا خداودن با يازده طايفه اسرائيل عداوت داشت كه ايشانرا نجات

نداد ؟ با آنهمه بشاراتى كه قبلا و حالا مذاكره گرديد با تاريخ و علايم مخصوص

و خداوند آيا نقض عهد فرمود و به حكّى و ذكراى نفرمود كه يازده طايفه چه شدند

آيا اسرائيل غالبا در ملك ماوى و بابل اسير نبودند ؟ آيا خداوند بموجب تاريخ

يوسفيون مورخ و نبوت اشعياى بنى ممالك را بتصرف كورش نداد ؟ با آنكه

در صفحه سيم يوسفيون مورخ مينويسد كه دارايوش ملك ماوى مريض شد در شرف

موت كورش داماد خود را حاضر نمود و سلطنت تفويض باو نمود و كورش مالك

ص 161

ملك ماواى گرديد و دارايوش وفات يافت و كرسى سلطنت كورش در بابل استقرار يافت

و اعلان آزادى اسرائيلرا داد من كه كورش بنده خداى اسرائيل هستم از اموال

خود تقديم ميكنم بجهت بناى خانه خداى در اورشليم زيرا خداوند سلطنت ماواى و

فارسرا به من عطا فرمود و هم چنين در يوسفيون مينويسد كه كورش با مشرق زمين

جنگيد و او را مسخر كرد و همچنين با ساكنان شمال و جنوب و مغرب و همه را مسخر

نموده جزو مملكت خويش ساخت . دليل ديگر مسحيان و اسرائيليان اقامه ميكنند

بر بناى خانه سوم كه خداوند در باب 40 كتاب حزقيل آيه يك الى 5

كه مفادش اين است در روياى خدا مرا بزمين اسرائيل آورد مرا بكوه بسيار بلندى

قرار داد و به من فرمود اى پسر انسان بچشم خود به بين و بگوش خود بشنو دل

خود را بهر چه بتو نشان دهم مشغول ساز پس خاندان اسرائيلرا از هر چه مى بينى

آگاه ساز و از گناهان خود خجل شوند و ايشان نمونه آنرا به پيمايند و قانون

خانه اين است كه تمامى حدودش بر سر كوه از همه طرفش قدس الاقداس باشد و ميگويند

اين خانه كه دستور بناى آنرا داده الى حين چنين خانه بنا نشده حال بايد بدقت

ملاحظه نمود

ص 162

تا از آيات ديگر اين باب آگاهى حاصل گردد كه اين خانه در انجام هفتاد سال

توسط كورش و زروبابل بنا شد آيه 18 همين باب ميگويد و او مرا گفت خداوند

ميگويد اى پسر انسان بعد از تعمير اين خانه اين است قانون مذبح در روزيكه آنرا

ميسازند تا قربانى هاى سوختنى را بر آن بگذارند و خون بر آن بپاشند آيه 19

خداوند ميگويد كه بلاويان كهنه كه از ذرّيت صادوق كاهن ميباشند بجهت خدمت

به من نزدشك ميايد يك گوساله بجهت قربانى گناه بده و از خونش گرفته

بر چهار شاخه و چهار گوشه بپاش و آنرا طاهر ساخته باب 44

آيه 6 باين متمردين يعنى خاندان اسرائيل بگو از تمامى رجاسات خويش باز

ايستيد زيرا كه شما اجنبيان محشون دل و نا محشون گوشت را داخل ساخته ايد

تا در مقدس خانه مرا ملوّث سازند يعنى خانه اول آيه 15 ليكن لاويان

بنى صادوق در حينى كه بنى اسرائيل از من آواره شدند وديعه مقدس را

نگاه داشتند خداوند ميگويد ايشان جهت خدمت من نزديك خواهند آمد

و بحضور من آمده آيه 16 و ايشان بخانه مقدس من داخل خواهند شد و وديعت مرا

ص 163

نگاه خواهند داشت از اين آيات بخوبى مستفاد ميگردد كه بايد در مذبخى كه در آن

خانه ساخته ميشود از اولاد صادوق كاهن كه در خانه اول كاهن بود حضور داشته باشند

و قربانى را ايشان تقديم نمايند وقوع حضور داشتن اولاد صادوق در انجام

هفتاد سال در خانه كه زروبابل بنا نموده بود و در مذبح آن قربان را تقديم

نمود در كتاب حكّى باب 1 آيه 1 در روز اول ماه ششم از سال دويم

دارايوش پادشاه كلام خداوند بر حكّى نبى و روزبابل من شاٍ الى ايل و يوشع

بن يوصاداق رئيس كهنه رسيده گفت : خداوند ميگويد اينقوم ميگويند وقت

بنا نمودن اين خانه رسيده آيه 8 خداوند ميگويد بكوه ها بر آمده چوبها

آورده خانه را بنا نمائيد من از آن راضى شده جلال خواهم يافت .

ذكريا باب 3 آيه 3 و يوشع بلباس پليدش ملبس بود و بحضور فرشته ايستاده

بود آنانى كه بحضورش ايستاده بودند خطاب كرده گفت لباس پليد از برش بيرون

كنيد و او را گفت ببين و عصيانت را از تو بيرون كردم و لباس فاخر بتو پوشاندم

و من گفتم عمامه بر سرش بگذاريد عمامه طاهر بر سرش گذاشته و فرشته خدا

ص 164

يوشع را اعلام نمود و گفت خداوند ميفرمايد اگر بطريقهاى من سلوك عمل نمائى

وديعه مرا نگاهدارى خود نمود صحن هاى مرا مخافظت خواهى كرد و اين آيه را بخط

عبرى مينويسم تا بدانند مطالب حزقيل پيغمبر همان است كه حكّى شهادت ميدهد :

كه فارسى آن اين است چون ماه هفتم رسيد بنى اسرائيل در شهر خود مقيم بودند و

تمامى قوم مثل يكمرد در تمامى اورشليم جمع شدند و يوشع ابن يوصاداق و برادارانش

كه كاهن بودند و زروبابل بن شاليتسبال با برادران خود بر خواسته و مذبح خداى

اسرائيل بر پا كردند و قربانى هاى سوختنى را بر حسب آنچه در تورات موسى است

بگذرانند و قرابانى را

ص 165

بر آن گذرانيدند حال انصاف دهيد اى مطالعه كنندگان اين آيات محكمات

كه وقوع آن بدون تأويل و معنى ظاهر و عيان است و دو هزار و دويست سال قبل آن

خانه بنا شد و مذبخ او هم بنا گرديد و اولاد صادوق كاهن كه شخص يوشع باشد در آن

خانه و آن مذبح حضور داشت و قربانى سوختنى را بر آن گذرانيده اند لهذا ميتوان

گفت بيتى كه حزقيل نبى خبر آنرا داده است خانه سوم است و بايد منتظر تعمير و

بناى او شد كه اولاد صادوق كاهن در مذبح آن قربانى نمايد و حال آنكه اليوم اولاد

صادوق نميتوان معنى نمود و اما در انجام هفتاد سال اولاد صادوق كاهن موجود بود

چنانچه در تواريخ اول باب 6 آيه 15 ميگويد يوشع كاهن اولاد صادوق كاهن است كه در

خانه اول كاهن بود انتهى ديگر در ضمن اين اثبات مدلل و محقق ميگردد كه

دوازده اسباط اسرائيل در آنخانه مجتمع گرديدند باب 47 كتاب حزقيل آيه 13 بعد از

شرح و بيان بناى خانه و مذبح آن خداوند ميگويد اين است حدوديكه زمين را براى

دوازده طايفه اسرائيل بانها تفسيم خواهيد نمود بموجب دلائلى كه از پيش گذشت

خانه كه حزقيل نبى نبوت نمود خانه آخرين اسرائيل بود و او را زروبابل ساخت

ص 166

و يوشع ابن يوصاداق در آنجا حاضر بود پس بجكم خدا بايد اراضاى مقدسه اسرائيلرا

به دوازده اسباط اسرائيل تقسيم كرده و شاهد بر اين كتاب عزرا باب 3 آيه 7

و تمام اسرائيل در شهارهاى خود ساآن شد ( شدند ) \_ و اگر گفته شود كه دوازده

اسباط در آن خانه حاضر نبودند اين حرف جهل حزقيل نبى را ميرساند كه كلمه لغوى

گفته و بكذب نبوت نموده البته اين باو كفرى است واضح زيرا نبى صادق و امين است

لهذا بايد بگوئيم كه ما ملتفت نشده كلام اللهى را به ميل و هواى خود تعبير كرده

ايم كه اين نبوت الى كنون بوقوع رسيده و نسبت كذب بانبياى خدا روا نداريم زيرا

نزول اين همه آيات و بشارات بعضى در بين آبادى خانه اول و برخى بعد از خرابى

آنخانه و زمين هفتاد سال ذلّت بوده عقل سليم چگونه مى پسندد اين بشارت در خانه

دويم كه خانه آخر اسرائيلست تحق نيافت و بوهم و گمان خود براى اليوم كه قريب

دوهزار و دويست سال است تعبير كنيم و هنوز هم واقع نشده است \_ پس دليل

ديگر از براى استخلاص از ده اسباط در يوم هفتاد سال ذلّت بابل ارمياه باب 31

آيه 14 خداوند ميگويد كه آوازى در راه شنيده شد ماتم و گريه تلخى كه راخيل

ص 167

كه عيال حضرت يعقوب و مادر اسرائيل است براى فرزندان خود گريه ميكند و تسلى

نمى پذيرند چونكه پيدا ميشد خداوند چنين ميگويد كه آواز خود را از گريه و چشمان

خويش را از اشگ باز دار زيرا خداودن ميگويد براى اعمال تو اجرتى خواهى گرفت و

ايشان از حدود زمين دشمنان مراجعت خواهند نمود و خداوند ميگويد بجهت عاقبت

تو اميد است و فرزندانت بحدود خويش خواهند بر گشت \_ ملاحظه فرمائيد

كه اين خبر در بين هفتاد سال اسيرى اسرائيل بود خداوند چند مرتبه براحيل كه

مادر بنى اسرائيل است تسلى ميدهد كه آواز خود را از گريه و چشمان خود را از اشك

باز دار فرزندان تو از زمين بحدود خود بر ميگردد و ايشان در آشور و ماواى اسير

بودند آيه 18 ابرائيم را شنيدم كه براى خود ماتم گرفته ميگفت : مرا مشتبه

نمودى و مشتبه شدم مرا بر گردان تا برگردانيده شوم زيرا تو خداى من هستى

خداوند ميگويد باو رحم خواهم نمود آيه 19 فرزند عزيز من اين است اسرائيل و اگر

گفته شود در انجام هفتاد سال اولاد لئيا كه يهودا باشد نجات داد در صسورتى كه

باو قول نداده بود او را بحدود خود آورد اما اولاد راحيل كه خداوند باو بصريح

بيان وعده داده بود از آشور

ص 168

و ساير بلاد آزاد نكرد و ايشان را بملك خود نياورد اولا اين حرف العياذ باللّه

وفا ننمودن خداوند بعهد خود مغاير انصاف رال در باره او راحيل ثابت

ميكند زيرا علاوه برحمتى كه براحيل قول داده بجاى آن باو غضب نموده و اورا به

بشارات غير قابل وقوع مستبشر كرده و اجر او را بهدر داده باين جهت كه اولاد او

را بعقيده شما الى الان كه فريب دوهزار و دويست سال است در ذلّت گذارده

و خود راحيل را با چشم اشكبار منتظر گداشته لهذا خوب است كهما پس از آگاه شدن

باين مطالب صرف نظر كه خداوند چنين بى عدالتى را بى جهت در باره راحيل

نموده با اينكه فريب پنجاه موضع در كتب مقدسه انبيا با تاريخ معنى و محدود

شده كه در انجام هفتاد سال يهودا واسرائيل نجان مى يابند و معا بملك خود

راجع ميوشند چنانچه از پيش بيان شد و ديگر بفرمائيد بچه جهت خداوند

درانجام هفتاد سال يهودا را منفردا نجان داد و يازده طايفه را در ذلّت گذاشت

اگر علت اسارت گناه بود هر دو گناه نموده بودند و مقصر بودند مزيّت

يهودا بر اسرائيل در يوم هفتاد سال چه بود ؟ خداوند تقريبا دوست سال قبل وجود

ص 169

كورش را براى نجات تمام خاندان يعقوب و اسرائيل اختصاص داد و نيز خداوند

براحيل ميگويد اولاد تو به حدود خويش بر ميگرداند اگر اين بر گشتن راجع باين

ايام باشد باين آيه مخالف است با اينكه ميگويد در آيه 24 تسلى نميگيرد چون كه

اولاد او پيدا نيستند يعنى نمرده اند و در ملك دشمن اسيرند و در انجام هقتاد سال

مراجعت ميكنند اما در باره اين ايام تحقق نمى يابد چون آن اولاد البته رفته

مرده اند و زنده نيستند . دليل براينكه پيدا ميشد يعنى نمرده اند و زنده هستند

هر دو اينها در مصر زنده بودند . لهذا اين ذكر پيدا نيستند در بارنفوس زنده

است نه مرده و دليل اينكه اولادش زنده بودند و اسير ملوك 2 باب 17 آيه 5

پتد شاه آشور بر تمامى زمين هجوم آورده بر سامره بر آمد آنرا سه سال محاصره

نمود و در سال 9 هوشع سلطان آشور سامره را مسخر نمود و اسرائيل باشور

به اسيرى برد و ايشانرا در حلح و چالور بوند و جوزان و شهرهاى ماواى

سكونت داد آيه 18 غضب خداوند در اسرائيل بشدت افروخته شد ايشانرا از

حضور خود دور انداخت كه خربيط يهودا

ص 170

فقط باقى بامند در اين تاريخ معلوم ميشود كه يازده اسباط در آشور و ماواى اسير

بودند و در كتاب عزرا باب آيه ميگويد خداوند اول سلطان آشور را باسرائيل

مايل گردانيد و بايشان محبت نمود و در انجام هفتاد سال باسرائيل ميگفت دستهاى

خود را قوى نمائيد درباره تعمير و بناى خانه اورشليم لهذا نميتوان گفت كه

خداوند سلطان آشور را مبعوث نمود كه با اسرائيل بمحبت معامله نمود و خانه ايشان

را بنا نمود و اما خود يازده طايفه را در ماواى و آشور آزاد نكرد .

و ديگر آنكه علماى يهود اعتراض ميكنند و ميگويند كه يكى ازعلايم و آثار

نجات حقيقى اسرائيل اين است كه بايد سلطنت ولد داود و بناى خانه در اورشليم و

استقرار ايشان در اراضى مقدسه دايم و ابدى و متمرى باشد و براى اين به بشارت

\_\_\_ تحقق نيابد و خانه كه توسط زروبابل و كورش بنا شد موقتى بود و استقرار ايشان

در خانه 420 سال بيشتر امتداد نيافت باين دليل بايد متظر نجات ابدى

فيض بود و بعضى آيات كتب مقدسه را بر صدق مفهومات خويش

استدلال ميكنند . من جمله در حزقيل باب 37 آيه 25 اسرائيل

ص 171

در آنخانه ساكن خواهد شد و ايشان و پسران ايشان و اولاد اولاد ايشان

تا بابد ساكن خواهند شد و بنده من داود تا بابد بر ايشان سلطنت خواهد كرد

: جواب : بشاراتى كه خداوند توسط انبيا داده صحيح و متين است

ولى بايد بنظر دقيق و خالى از غرض در آن آيات نظر نمود تا از حقيقت آن اطلاع

و آگاهى حاصل آيه كه مقصد ازمذاكره چيست ؟ بموجب آيات تورات

ر سفر مثنى باب 28 آيه 1 خداوند باسرائيل معاهده قطعى نمود كه هر هنگام

شما در ظل احكام و قوانين من در آئيد و عمل نمائيد تمامى بركات اللّهى شامل حال

شما خواهد بوده تو را بر جميع امتها تفوق خواهند داد ودر آيه 15 ميگويد

اگر قول خداى خود را اطاعت نكنيد و احكام او را حامل نگرديد تمامى اين لعنت

شامل حال تو خواهد شد آيه 63 واقع خواهد شد چنانچه خداوند بشما شادى

نمود تا بشما احسان كرده بيافزائيد همچنين خداوند مسرور خواهد شد تا شما را

هلاك و نابود گرداند و ريشه شما را از زمين كه براى تصرفش داخل ميشوند كنده

خواهد كرد 64 خداوند تو را در ميان جميع امتها از كران تا كران ديگر پراكنده

خواهد نمود

ص 172

و ديگر سفر لاويان باب 18 آيه 24 الى آخر خداوند ميگويد اى اسرائيل

مثل اعمال زمين كه در آن ساكن ميبوديد عمل منمائيد و بر حسب فرايض ايشان رفتار

نكنيد احكام و فرايض مرا نگاه داريد بهيچ كدام از اين فجور خود را نجس مسازيد

زيرا همه اين امتهائى كه من پيش روى شما بيرون ميكنم نجس شدند و زمين بجس شده

انتقام گناهش را از آن خواهم كشيد و زمين ساكنان خود را قى خواهد نمود پس

شما احكام مرا نگاهداريد و هيچكدام از اين فجور را بعمل نياوريد نه متوطن نه

غريب مبادا زمين شما را نيز قى كنند انتهى

دراين آيات خداوند فرقى در بين اسرائيل و آشوريان نگذاشته بموجب عدل رفتار

كرده ميگويد اگر تو هم مثل آشوريان نمائى شما را از اراضى مقدسه خارج ميكنم

چنانچه ايشان گناه نمودند خارج كردم و نيز در ارمياه باب 18 آيه 3 خداوند

بارمياه ميگويد بر خيز و بخانه كوزه گر فرود آى كه در آنجا كلام خود را بتو

خواهم شنوانيد پس بخانه كوزه گر فرود شدم و اينك باو بر چرخها كار ميكرد و

ظرفى از گل ميساخت در دستش ضايع گرديد پس دوباره ظرفى ديگر از آن ساخت

بطوريكه بنظرش خوش آمد خداود ميگويد اى خاندان ارائيل ايا مثل اين كوزه

گر با شما عمل نتوانم نمود

ص 173

زيرا كه كل در دست كوزه گر است همچنان شما هم در دست من ميباشيد هنگامى كه در

باره امتى و يا مملكتى بران كندن و منهدم ساختن و هلاك نمودن سخنى گفته و از

شرارات خويش بازگشت نمايند آنگاه آنان بلائى كه باوردن او راده نموده ام خواهم

برگشت و هنگاميكه در باره امتى يا مملكتى بجهت بنا كردن و يا عرس نمودن سخن

گفته باشم اگر ايشان در نظر من شرارات ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن

نيكوئى كه گفته باشم بايشان بكنم خواهم بر گشت انتهى : از اين آيات بخوبى

ميتوان يافت كه اسرائيل اگر در قرون و اعصار ماضينه از ظل امكام و اوامر تورات

منحرف نمى شدند و بقتل و زنا و دزدى و بت پرستى و مردم آزارى و شرارات مرتكب

نمى گرديدند تا بابد محرم و مقرر مى ماندند و خانه اول ايشان كه توسط حضرت

سليمان بنا شد خراب مى گشت شاهد بر اين قول ارمياه باب 7 آيه 25 ميگويد زيرا اگر

اعمال خود را اصلاح كنيد بر غريبان و يتيمان و بيوه زنان ظل نه نمائيد و خون بى

گناهان را در اين مكان مريزيد و خدايان غير را پيروى ننمائيد آنگاه شما را در

اين مكان در زمينى كه به پدران شما از ازل تا بابد داده ام ساآن خواهم گردانيد

اينك شما بسخنان دروغ قسم نميخوريد

ص 174

و آيا مرتكب زنا و دزدى و قتل نميشوند ؟ و براى بت بنجوا نميسازيد ؟ و خدايان

غير را پيروى نمينمائيد ؟ آمده در حضور من در اين خانه ايستاده ميگوئيد كه

كران اين رجاسات سپرده شده ايم خانه من در نظر شما مغاره دزدان شده است 1

آيه 15 بنا بر اين شما را از حضور خود خواهم راند در باب 25 ارمياه

كه صبحهاى زود انبيا براى شما فرستادم تا از اعمال منهيه تارك شويد و نشنيديد

لهذا من نبوكد نصر را در ملك شما آورده خانه شما را ويران خواهد كرد شما را اسير

خواهد برد و زيمن شما را خرابى ابدى خواهم گذاشت اشعيا باب 1 آيه 19

اگر از روى خوهش اطاعت آنيد نيكوئى زمين را خواهيد خورد و اگر تمرد كنيد و ابا

نمائيد شمشير شما را خواهد خورد ارمياه باب 2 آيه 7 من شما را بزمين كرمل آوردم

تا از ثمر و از طيبات او بخوريد و شما آنزمين را نجس كرديد و ميراث مرا مكروه

گردانيديد ملاحظه فرمائيد كه منت اللهى با بندگانش تغيير و تبديل پذيرفت هر كرا

بقدر افعالش اجر ميدهد اگر اسرائيل در خانه آخر كه توسط كورش و زروبابل باشد

شرارات نميكردند و بمعصيت و هوا پرستى مرتكب نشدند و تقبل يكديگر نميپرداختند

ص 175

الى الابد در آنخانه مقيم و برقرار مى ماندند اما چه فائده كه افعال سابعه كه

در خانه اول مرتكب بودند قيام كردند بطورى كه لسان از ذكرش عاجز است اگر مسى

بخواهد مخبر بشود از افعال قبيحه كه در خانه آخر مرتكب بودند از خواندن كتاب

يوسفيون مورخ اطلاع حاصل ميشود تا بداند كه خداوند عادل است و بجزاى اعمال طيطوس

رومانى را مبعوث نمود ازبراى اضمحلال ايشان و خانه ايشان را ويران نمود و يكى

از اعمال قبيحه ايشان اين بود كه بلا جهت يكديگر را در كوچهاى اورشليم ميكشتند

بطوريكه از اجساد مقتولين عبور و مرور مقطوع شده و همچنين يكديگر را غارت

ميكردند و ديگر حضرت سليمان بخداوند ميگويد كه خانه براى سكونت تو بنا نمودم تا

بابد ساكن شوى . ملوك اول باب 8 آيه 12 ايضا باب 9 آيه 5 خداوند بسليمان

ميگويد اگر احكام مرا نگاهدارى آنگاه كرسى سلطنت تو را تا بابد بر سر اسرائيل

بر قرار خواهم گردانيد و الا سلطنت تو منقرض ميشود و هانه را ويران ميكنم و اين

ذكر ابدى كه در باره آنخانه شده عهديكه خدا باو بست تا بايد چهار صد سال بيشتر

امتداد نيافت و نيز در باره سلطنت سليمان ذكر ابدى مينمايد و اين ابدى هم

ص 176

بيش ا ز چهار صد و ده سال طول نكشيد تواريخ ايام اول باب 22

آيه 9 سليمان خانه از براى من بنا نمايد سلطنت او را بر اسرائيل تا بابد استوار

خواهم كرد و نيز در باره ابدى بودن خانه كه سليمان ساخت و او را در خانه استوار

ميدارم تا بابد تواريخ ايام باب 17 آه 14 و همين شرايط مذكوره فوق را

كه در باره بناى خانه سليمان و سلطنت سليمانى در باره خانه آخر و سلطنت آخر

مشروط نموده كتاب حزقيل باب 37 آيه 24 كه داود را بر ايشان مبعوث ميكنم كه

برايشان سلطنت نمايد كه بعرايض و احكام من حاصل گردد آنوقت در آنزمين تا بابد

ساكن گردند بموجب اين آيه سكونت ايشان در آنخانه تا بابد مشروط به عامل بودن

احكام و فرايض تورات است و چون در خانه اول متمرد شدند و منهيات تورات را مرتكب

شدند توسذ نبوكد نصر خانه ايشان را ويران كرد و بهمچنين توسط طيطوس رومانى خانه

آخر ايشانرا نيز ويران نمود و اينكه ميگويند كه خداوند فرموده تا ابد در آنخانه

باقى و بر قرار خواهند ماند و اين ذكر اختصاص بخانه آخرى ندارد بلكهدر بناى خانه

اول هم مذاكره بر قرار بودن تا ابد را نموده چنانچه مذكور شد . واگر گفته شود

ص 177

پس از اينكه خداوند در باره خوبى بامتى ذكر ابدى بودن را مينمايد ديگر تغيير

نميدهد در جواب ميگوئيم كه خداوند در باب 25 كتاب ارمياه آيه 9 ميگويد خانه

اول را خرابه ابدى ميگذارم با وجود اين بيان باز در انجام هفتاد سال اين

خرابه ابدى را بنا و تعمير نمود توسط حكّى و ذكريا و زروبابل اولاد داود و

سه نفر سلطان معظم كورش و دارايوش و ارتحشستا دليل ديگر آنكه مذاكره ابدى

و موقتى بودن آن شموئيل دويم باب ( ) آيه ( ) خداوند بحضرت

داود ميگويد شمشير از خانه تو ابداد دور نشود و داود از شنيدن اين كلام توبه

نمود و توبه او مقبول افتاد شمشمير از خانه دور شد و برداشته شد و ديگر در

ملوك باب آيه ميگويد از براى داود خاندان او و اولاد داود

كرسى سلطنت او ابداً سلامتى خواهد و اولاد او مادام كه در ظل اطاعت

اللّه حاضر بودند سالم بودند اوقاتى كه متمرد شدند سلامتى از ايشان مسلوب گرديد

و ذرّيه او اسير و حقير گرديدند و همچنين شموئيل اول باب 2 آيه 30 خداوند

به على كاهن ميگويد گفتم كه خاندان تو و خاندان پدرت بحضور من تا به ابد سلوك

ص 178

نمايند لكن الان خداوند ميگويد حاش از من زيرا اياميكه مرا محرم ميدانند محرم

ميدارم و آنانى كه مرا حقير ميشمارند حقير خواهند شد ايامى ميايد كه بازوى

تورا و بازوى خاندان پدرت را قطع خواهم نمود كه مرد پير در خانه تو يافت نشود

و در اشعيا باب 44 و 45 آيه 17 در باره كورش ميگويد من او را

بعدالت بر انگيختم و تمامى را هايش را درست خواهم ساخت او شهر مرا بنا

كرده اسيران مرا آزاد خواهد نمود اما نه براى قيمت و نه براى هديه آيه 18

اما اسرائيل به نجات ابدى از خداوند ناجى خواهد شد وتا ابد الاباد خجل

و رسوا نخواهد گرديد : مقصداين است كه نجات اسرائيل درعصر كورش

بايد ابدالاباد باشد و اما اين نجات چهار صد وبيست سال بيشتر امتداد نيافت

با اسرائيل بذلت كبرى مبتلا شدند لهذا كلمه ابداً تغيير و تبديل يافت

محض تمرد از اراده اللهى آيا ميتوانيم خداوند را مسئول قرار بديهم كه چرا

در باره اسرائيل و دادود على كاهن فرموده ابدأ سالم و باقى باشند و لكن

ايشانرا ابداً باقى و بر قرار و سالم ننمودى در صورتيكه در تورات بصريح

بيان ميفرمايد اى اسرائيل

ص 179

اگر باعمال قبيحه عامل شويد اراضى مقدسه شما را قى خواهد نمود چنانچه

اموريانرا قى كرد يعنى بواسطه آلوده شدن بشرارت و نا فرمانى و خداوند همين

انتقام كه از اموريان كشيد و در اواخر خانه آخر اسرائيل تا بمجازات اعمال مبتلا

نمود بتوسط طيطوس رومانى اراضى مقدسه اسرائيل را قى نمود كه الى الان يكهزار و

ششصد سال است مالك آن اراضى نشدند و مقرون بعزّت قديمه نگرديدند . : سئوال :

ديگر آنكه ميگويند خداوند قسم ياد نموده كه بار ديگر اسرائيل را ===========

ذليل و متفرق نمايند در ميان امم و قبايل نمى مانم اشعيا باب 55

آيه 9 و اما از خانه آخر باز متفرق و ذليل شديم لهذا اين بشارت

راجع به انجام هفتاد سال نيست و راجع بايامى است كه چنان نجاتى پيدا نمائيم

كه ديگر پريشانى براى ما واقع نشود . : جواب :

\_\_\_\_\_\_\_\_\_

اولا همين بشارت نيز بموجب ادلّه كه از پيش گذشت منوط و متعلق باجابت

اوامر اللّهى است و محض اسكات افكار معترضين و بهانه جويان دليل ديگر

اقامه ميكنم و آن اين است كه خداوند در مثنى باب 1 آيه 32 الى 35

ص 180

ميفرمايد لكن محض عدم ايمان شما كه بخداوند ايمان نياورديد و خداوند آواز

شما را شنيد غضبناك شده قسم خورده گقت هيچكدام از اين مردمان و از اين طبقه

شديد آنزمين نيكو ترا كه قسم خوردم به پدران شما بدهم و پسران شما بدهم هرگز

نخواهند ديد سواى كالب بن يفونه و يوشع بن نون و اولاد هائى كه خوب و بد

تميز نميدهند در آنجا ميبرم انتهى . خوب دقت كنيد كه البته خداوند

مختار است بر هر آنچه بخواهد مثلا اگر اراده بر اجراى امرى يابد مختار بر \_\_\_

آن نباشد و اگر مختار نباشد عجزش ثابت ميشود و البته در ساحت قدس اللهى عجز راهى

ندارد و علاوه بر كن در اين آيه ميگويد كه قسم خوردم اين زمين را باولاد ابراهيم

بدهم چون ايمان نياوردند قسم خوردم كه ندهم . و نيز سئوال مى كنند

كه خداوند توسط عاموص نبى باب 9 آيه 15 بشارت داده كه من ايشانرا

غرس خواهم نمود بار ديگر از زمينى كه بايشان دادم كنده نخواهم شد اما از خانه

كه زروبابل ساخت كنده شديم بر قرار نمانديم باين دليل اين بشارت

بوقوع نرسيده : جواب : اگر چه آنچه ايراد و اعتراض نمايند

ص 181

تماما جوابش از قبل داده شده محض اتمام حجت عرض مينمايم كه خداوند توسط

هوشع نبى باب 1 آيه 6 ميگويد اسم دختر خود را رولوحاما بگذار زيرا

بار ديگر بر خاندان اسرائيل رحمت نخواهم فرمود بلكه ايشانرا از زمين باالكل

بر خواهم داشت انتهى . بموجب اين آيه اگر خداوند بر تغبير امر

خود مختار نيست پس اين كلمه كه توسط هوشغ نبى ميگويد بار ديگر بر اسرائيل رحمت

نمى نمايم نبايد ديگر بر اسرائيل رحمت نمايد و حال آنكه در باب 2 آيه 25

ميگويد بر رولوحاما رحمت ميكنم و آنكه گفتم قوم من نيست گفته خواهد شد تو قوم من

هستى و در انجام هفتاد سال باز بر اولاد يعقوب و اسرائيل رحمت نمود و توسط كورش

خانه ايشانرا بنا كرد و ايشانرا در آنخانه مجتمع ساخت . پس باين دلايل قابت است

كه رحمت م عضب اللّهى و مذاكره كلمه ابد منوط و متعلق است به اراده اللّهى و

يا تجاوز از آن

: سئوال مسيحى و اسرائيل : آزاد نشدن

==========================

و اسباط محض آلوده شدن در گناه و خطا بود انتهى .

: جواب : اولاً از كجا ثابت است كه طايفه يهودا مستخلص شد

\_\_\_\_\_\_\_\_

ص 182

از اسارت بى گناه بودند با آنكه هر دو آبوده بگناه بودند و باجر اعمال مبتلا

گرديدند و اما نظر نمائيد ه خداوند كريم و رحيم توسط اشعياء در باره اسرائيل چه

ميگويد ؟ باب 44 آيه 12 اى اسرائيل اى يعقوب اين را بياد آوريد گناه شما را

مثل ابر و خطاى شما را مثل نجم محو ساختم به من بر گرديد كه شما را رهانيدم از

من فراموش نميشوى اين بشارت تحققش در بعثت كورش واقع ميشود : و ديگر ارمياه

باب 33 آيه 7 اسير شده گان اسرائيل و اسير شده گان يهودا را مثل اول

بنا خواهم نمود از تمامى گناهانى كه به من نموده اند طاهر خواهم ساخت و تمام

تقصير هائى كه به من كرده اند خواهم آمرزيد : ايضا ارمياه باب 50 آسه 20

در يوم انتقام از سلطان بابل كه در انجام هفتاد سال واقع شد من اسرائيل را مرتع

او خواهم آورد و در آن ايام و در آن زمان يعنى ابتلاى بابل خداوند ميگويد عصيان

اسرائيل را خواهند جست و نخواهد بود و گناه يهودا پيدا نخواهد شد زيرا آنانى كه

نگاه ميدارم خواهم بخشيد : حزقيل باب 36 آيه 22 خداوند ميگويد

اى خاندان اسرائيل من اين را بخاطر شما خواهم كرد بلكه بخاطر اسم عظيم خود

ص 183

: سئوال مسيحى :

================ شما بهائيان آيه 20 باب

كه در ميان امت ها بى حرمت كرده ايد و شما را از ميان امت ها ميگيرم و آب پاكى

بر شما خواهم پايد و او تمام نجاسات و و بتها شما را طاهر خواهم نمود و دل تازه

بشما خواهم داد و دل سنگ را از شما خواهم گرفت : ذكريا باب 2 آيه 9 خداوند

به يوشع ابن يهو صاداق ميگويد اينك بنده خود شاعه را بظهور مياورم ( يعنى شاخه

داود ) و عصيان اين زمين را در يكروز رفع ميكنم اين بشارت در انجام هفتاد سال

داده شد : و ديگر عزرا باب 6 آيه 17 ميگويد دوازده اسباط اسرائيل در يوم اتمام

هفتاد سال ظاهر گرديدند و بنى اسرائيل و كاهنان و لاويان و ساير آنانى كه از

اسيرى برگشته بودند خانه خدا را بشادمانى تبريك نمودند و براى اين خانه خدا يكصد

گاو و دويست قوچ و چهار صد بره قربانى رفع گناه و براى تمامى اسرائيل دوازده

بز نر موافق شماره اسباط اسرائيل گذرانيده اند : نحمياه باب 12 آيه 30 و

كاهنان و لاويان خويشتن را تطهير نمودند و قوم و در دروازه ها و حصار ها را

نيز تطهير كردند باب 8 آيه 35 پسران اسرا كه از اسيرى بر گشته بودند ذبايح

سوختنى را بخداى اسرائيل تقرب نمودند از براى تمامى اسرائيل دوازده گانه

و دوازده بر نر بجهة قربانى گناه

ص 184

براى تمامى اسرائيل گذرانيده : فعلى هذا با اين دلايل و براهين محكمه و ننفيه و

آيات باهرات و حجج قاطعه كه همچون انوار ساطعه از شموس لامعه زواياى خواطر اولى

الافكار و البصاير را مضئى و منور مى نمايد مطلقا جاى ايراد و اعتراض و انكارى

از براى احدى باقى نمانده است مگ اشخاصى كه كليه قيد و بن را زده و منكر و مريب

بر تمامى رسل مرسله و متب منزله باشد و الا براى طالب جاهد جاهد طالب كافى است

بلكه با رعايت انصاف تمام من فى الامكان را در عرفان مظاهر ظهور برهانى وافى .

: و لا حول و لا قوّة الّا با اللّه العلىّ العظيم :

انتهى

ص 185

: سئوال مسيحى : شما بهائيان آيه 20 باب 18

معنى را تحريف كرده ايد و ميگوئيد كه از اين آيه چنين مفهوم ميشود كه بواسطه

نفوذ كلام بايد آن نبى مريد پيدا كند و اين دليل بر حقانيت او است و اما در آن

آيه ابدا ذكر مريد پيدا كردن نيست و اينكه ميگويد آن پيغمبر امريرا بگويد و

انجام پيدا كند مقصد از پيش گوئى و اخبار به غيب است و اين امر بزرگترين معجزات

است

: جواب : در خصوص مريد پيدا كردن اين تير اعتراض شما بيان

======== مبارك حضرت مسيح را هدف نموده چنانچه در انجيل يوحنا باب 15 آيه 7و8

اگر در من بمانيد و كلام من در شما بماند آنچه خواهيد بطلبيد كه براى شما خواهد

شد پدر من باين جلال ميايد كه شما ميوه كثيره بياوريد و شاگردان من بشويد .

و اين آيه را خود شما تحريف كرده ايد و نسبت تحريف را به بهائيان ميدهيد

و اين عبد ماخذ و مفاد اين آيه را مينگارد يعنى شرح و بيانى كه خداوند

توسط موسى تشريح نموده مقصد ازاين آيه مباركه نه پيش بينى است نه غيب گوئى

الا آن كلام امر و احكام است كه بدهان آن نبى گذاره ميشود و آن نبى آنرا

به خلق ميرساند

ص 186

و اگر خلق در امتياز آن عاجز باشند كه آيا اين كلام از خداست يا از خود آن نبى

از وقوع و انجام آن كلام ملتفت گردند كه از طرف خدا بر ايشان القا شده

و هر چه بفرمايد و اراده نمايد مجرى شود و انجام پذيرد و نفوذ و غلبه آن بر

عالميان واضح و آشكار شود تا حجة اللهى بر خلق كامل و مانع گردد و مقصد از نفوذ

و انجام و غلبه اين است كه در ظل آن كلام خلقى ايجاد شوند و تربيت كردند و بلكه

موفق بهدايت شده دعوتش را اجابت نمايند و تولد تازه يابند و خلق جديد شوند

و الا قبل از مجرى و موثر نشدن كلمه اللهى چگونه حقيقت و حقيّت آن كلام

بر عالميان و مؤمنين هويدا ميگردد مثلا اگر طبيبى دعوى طب نمود آيا غير از

صحت و معالجه امراض مريض بدليل ديگر طبابت او ثابت ميگردد و اگر دليلى

بر طبابت خود ساعت سازى را قرار دهد البته از اين دليل اثبات مدعاى او نميگردد

زيرا دليل با ادعا موافق نيست و از براى نفسى از اين ذليل اطمينان كامل و يقين

مدعى حاصل نميشود مگر بمعالجه امراض همچنين حضرت موسى و ساير انبيا عليهم سلام

اله طبيب روحانى و معنويند و مربى حقيق هستند محض تربيت اهل عالم مبعوث شده

ص 187

و ميشوند زيرا علت غائى ارسال رسل و انزال كتب از اول لا اول الى آخر لا آخر

غير از تعليم و تربيت و انتقال نفوس از عالم طبيعت بعالم حقيقت و روحانيت و آزاد

شدن از ذلّت نفسانى و قايز شدن بمراتب انسانى چيز ديگر نبوده و نيست لهذا بايد

از مربى منتظر تربيت بود حال شرع مينمائيم در جواب آيه 15 از باب 18 مثنى و

در نكات آن آيات غور ميكنم كه آيا مقصد از آن كلام كه برهان آن نبى گذارده

ميشود كه آنرا حجة كامل و كافى قرار داده و حق را از باطل بان كلام ممتاز كرده

غيب گوئى و معجزات ظاهر يا امر و امكام اللهى است آيه 9 چون بزمينى كه خدايت

بتو ميدهد داخل ميشوى ياد مگير كه موافق رجاسات آن امت ها عمل نمائى ودر ميان تو

كسى يافت نشود كه پسر يا دختر خود را از آتش بگذراند نه فال گيرد و نه غيب گو

و نه افسون گر و نه جادو گرد و نه ساحر و نه سئوال كننده از اجنه و نه كسى كه از

مردگان مشورت ميكند زيرا هر كه از اين كارها كند نزد خداوند مكروه است يهوا

خدايت نبى را از ميان تو از برادران تو مثل من مبعوث ميگرداند از او بشنويد

موافق هر آنچه در جوريب در روز اجتماع از خداى خود مسئلت نموده گفتنى آواز خداى

خود را ديگر نشنوم و اين آتش عظيم نه بينم مبادا بميرم و خداوند

ص 188

به من گفت آنچه گفتند بنى را از براى ايشان از ميان برادران ايشان مثل تو مبعوث

ميكنم و كلام خود را بدهانش ميگذارم و هر آنچه باو امر ميفرمايم ايشان بگويد و

هر كس كلام مرا كه او باسم من گويد نشنود من از او مواخطه خواهم كرد ( يعنى از

خلق ) و اما نبئى كه جسارت نموده باسم من كلامى گويد كه او را امر نفرموده باشم

يا باسم خدايان غير كلامى گويد آن نبى البته بايد بميرد و اگر در دلت بگوئى

آلامى كه خدا نفرموده چگونه تميز دهم هنگاميكه بنى باسم خداوند كلامى گويد اگر

آن كلام واقع نشود و بانجام نسد آن كلام را خداوند نفرموده لكه آن نبى از روى

غرور گفته از او نبايد ترسيد : حال بايد بى غرضانه با نظر انصاف

در اين آيات نظر نمود تا حقيقت آن بر قلوب و افئده عيان و آشكار گردد اولاً

ميفرمايد كه شما بت پرست نشويد و بامر خدايان غير اطاعت نكنيد پيغمبرى مخصوص

براى شما مبعوث ميكنم ازاو بشنويد يعنى احكام او را كه لسانا باو ميگويم و

احكام بت پرستان كه در فوق مذكور شد اطاعت نكنيد چنانچه خود در جريب خواهش

نموديد بجهة خواهش شما كلام خود را بدهان او ميگذارم و هر چه باو امر مينمايم

بما لسانا برسان مقصد اين است كه بايد بدانيم كه كلاميكه بدهان او ميگذارد و او

بايشان ميرساند

ص 189

آن كلام چيست كه اسرائيل از جزع و خوف بودند از شنيدن آن كلام بموجب بيان

خود تورات آن كلام احكام و اوامر اللهى بود كه در ميان آتش و برق و رعد نازل

شده بود پس باين دليل ثابت ميگردد كلاميكه بدهان نبى مثل موسى گذارده ميشود امر

و احكام اللهى است سفر خروج باب 20 آيه 18 ميگويد و حميع قوم رعدها و زبانه

هاى آتش را و صداى كرنا را و كوه پر از دود را ديدند و لرزيدند آيه 19 و بموسى

گفتند تو با ما ها متكلم باش خوهيم شنيد اما خداوند نفرمايد مبادا بميريم مقصد

از بيان اين آيه اين است كه وقتيكه خداوند اسرائيل را در ذيل كوه حريب حاضر نمود

وبر سر كوه عز نزول فرمود و به كلماتى چند از ميان كتش و برق متكلم شد ( و آن

كلمات آيات عشره بود ) اسرائيل از خوف مشرف بموت شدند و بموسى عرض كردند

كه تو امر اللهى را بما بگو مبادا بميريم ملاحظه فرمائيد از اين آيه بخوبى

معين ميشود كه جزع و خواهش اسرائيل از خدا در باره نزول احكام بود نه ظهور

معجزات و حضرت كليم اين بيان و تمناى اسرائيلرا در مثنى باب 5 آيه 4 مشروعا

تكرار نموده خداوند در كوه از ميان آتش با شما روبرو و متكلم شد من ميان

شما و خداوند

ص 190

ايستاده بودم تا كلام خدا را براى شما بيان كنم زيرا كه شما بيان كنم بسبب آتش

ميترسيديد و به فراز كوه بر نيامديد و آن كلام اين بود و خداوند فرمود كه من

هستم خداى شما كه شما را از زمين مصر از بندگى آزاد كردم تو را بحضور من خدايان

غير نباشند الى آخر آيات عشرة و در آيه 22 اين باب اين كلمات را خداوند به تمامى

جماعت در كوه از ميان آتش و ابر غليظ باواز بلند گفت : و چون شما آن آواز را

شنيديد گفتنيد اما الان چرا بميريم زيرا اين آتش عظيم ما را خواهد سوخت و

خواهيم مرد آيه 27 تو نزديك برو هر آنچه خداوند بگويد بشنو و براى ما بيان كن

پس خواهيم شنيد و بعمل خواهيم آورد آيه 28 و خداوند آواز شما را شنيد كه به

من گفتيد و به گفت سخنان اين قوم را كه بتو گفتند شنيدم هر چه گفتيد نيكو گفته

اند كاش ولى را مثل آن داشتند تا از من ميترسيدند و اما تو در اين جا پيش من بايست

تا جميع اوامر و فرايض و احكامى را كه بايد بايشان تعليم دهى بتو بگويم باب 6

آيه 11 ميگويد اين است اوامر و احكامى كه خداوند بعد از نزول آيات عشره امر

فرمودند كه شما را لسانان تعليم دهم اى اسرائيل بشنو يهوه خداى ما يهوه واحد

است پس يهوه خداى خود را بتمامى دل و تمامى جان

ص 191

و تمامى قوت خود محبت بنما و بر دل تو باشند و آنرا به پسرانت تعليم نما انتهى :

از اين آيات چنين مستفاد ميگردد كه اسرائيل از خدا تمنا كردند كه امر و احكام او

توسط حضرت موسى بايشان ابلاغ گردد و آن كلمه اللهى معلوم شد كه احكام و فرايض

بود و خداوند تمناى ايشان را قبول فرمود و گفت : هر اوقات بخواهم كلامى بايشان

بگويم بدون برق و آتش باشد و چنين شد تا اينكه اراده مطلقه اللهى بر آن تعلق

گرفت كه اسرائيل را به بشارت ظهور نبى مثل موسى مستبشر فرمايد و ايشان را متعد

كند از براى اقبال كلاميكه بدهان او ميگذارد چنانكه در آيه 16 باب 18 ميگويد

موافق هر آنچه در حوريت در روز اجتماع از خداى خود مسئلت نموده گفتى آواز خداى

خود را نشنوم و آتش عظيم را نه بينم مبادا بميرم و خداوند به من گفت آنچه گفته

اند نيكو گفته اند نبى را از براى ايشان از ميان برادرهاى ايشان مثل تو مبعوث

ميكنم و كلام خود را بدهانش خواهم گذاشت و هر آنچه باو امر ميفرمايم بايشان

خواهد گفت در اين آيه معجزات را از كلمات مجرى نموده معجزه را در عبرى ( اوت و

موفت ) ميگويند يعنى آيت و معجزه و اما كلام را ( دابار) ميخوانند يعنى كلام كه

بتو گويد خدايان غير را ستايش نما و در آيه

ص 192

21 ميگويد كه اگر آن نبى را مبعوث كردم و كلام خود را بدهان او گذاردم و هر چه

باو امر فرمودم و تو در قلب خود متردد و حيران بودى و از ادراك آن عاجز شدى كه

آيا اين كلام از طرف خدا است يا از طرف آن نبى از وقوع و انجام آن كلام بدان كه

كلمة اللّه است حال نظر فرمائيد آيا اوضح از اين بگويد كه كلام خود را كه بدهان

او ميگذارم بشنويد يعنى احكام و قوانين به معجزه حتى چنانچه در آيه 28 باب 5

بقيه احكام را بدون آتش و برق توسط موسى بايشان لسانا رسانيد بهمين قسم اوامر و

احكام خود را بمثل موسى خواهد گفت چه اگر از آواز خدا در حوريب معجزه ظاهر شده

بود ميبايست كه از دهان مثل موسى هم معجزه ظاهر شود چون از آواز خدا امر و

احكام مسموع اسرائيل گرديد باين دليل بايد در اين مورد از دهان مثل موسى امر و

احكام نازل گردد پس باين دليل آن كلمه كه او را ممتاز از مادون خود مى نمايد

شرايع و آداب و اوامر اللهى است كه بايد در قلوب و افئده مؤمنين موثر گردد و در

عالم جريان يابد و اثر و غلبه او آشكار گردد و اگر موسى ميدانست اعظم از اين كلام

معجزه است البته او را ميفرمود و اگر مقصد از اين كلام معجزه و غيب گوئى باشد كه

در دهان آن نبى گذارده ميشود

ص 193

اين حرف كمال ميانيت را دارد با آنكه ميگويد در خروج باب 4 آيه 12 خداوند

بموسى فرمود بمصر مراجعت فرما آگاه باش كه تمام معجزاتى را كه بدست تو گذاردم

بحضور فرعون ظاهر سازيد پس معجزه بيد موسى گذارده شده نه به لسان او و ديگر

آنكه در آيه 20 ميگويد اگر نبى ظاهر شود و كلامى كه من نگفته ام بگويد البته

بايد بميرد يعنى امرى كه من نگفته ام بگويد چنانچه در باره معجزات در باب 13

مثل آيه 2 اگر پيغمبرى يا بيننده خوابها از ميان تو قيام كند و آيت و معجزه براى

تو ظاهر سازد و آن آيت يا معجزه ظاهر شود و بتو بگويد بخدايان غير من عبادت كن

او را استماع منما آيه 9 آن نبى و يا بيننده خواب بايد كشته شود كه بر ضد خدا

تكلم نمود . حال نظر فرمائيد كه خداند بچه اندازه فرق و امتياز گذارده ميان آيات

و معجزات با امر و احكامى كه بدهان نبى صادق ميگذارد ؟ و نيز آيه 19 و هر كسيكه

كلام مرا كه ان باسم من گويد نشنود يعنى آن نبى من از او مواخذه خواهم كرد .

از اين آيه چنين مستفاد ميگردد كه آن كلام و احكام است كه اگر خلق نشنوند مورد

انتقام خواهند شد معجزه را بايد رؤيت كند واما در آن آيه ميگويد معجزه و غيب

گوئى از غير حق ظهور

ص 194

و بروز آن ممكن است و اما در آيه 18 ميگويد وقوع و انجام كلام از نبى كاذب

ممتنع و محال است و امر او مجرى نميشود و پيشرفت نميكند و نفسى را تربيت و هدايت

نمينمايد مويد اين قول يرمياه باب 22 آيه 28 و پيغمبر كه كلام من با او است كلام

مرا براستى بيان كند خداوند ميگويد كاه را با گندم چه كار است ؟ آيا كلام من

مثل آتش نيست و مانند چكشى كه صخره را خورد خواهد نمود انتهى : ) توضيح آنكه

كلام انبياى كذبه مثل كاه و كلام انبياى حقه مثل گندم است ) : يعنى مثل آتش غلبه

ميكند و مثل چكش نفوس را كه مانند صخره اند و مانع از پيشرفت امر اللّه

هستند خورد مى نمايد كه موجب امر حضرت موسى و حضرت مسيج تربيت و هدايت و ترقى

كمالات و مشاعر و بروز اثمار جنيه از سدره انسانيه مختص به كلمات انبياى حقه

بوده و اين صفت را از انبياى كذبه ممتنع و محال دانستند شاهد بر اين قول 2 مثنى

باب 4 آيه 5 خداوند مرا امر فرموده فرايض و احكام بشما تعليم نمودم تا در زمينى

كه داخل ميشويد عمل نمائيد پس آنها را نگاهداشته بجا آوريد زيرا كه اين حكما و

فطانت شما است در نظر قوم هائيكه اين فرايض را بشنوند خواهند گفت هر آينه قوم

بزرگ و حكيم و فطانت پيشه اند و كدام طايفه

ص 195

بزرگ است كه فرايض و احكام عادله را مثل تمام اين شريعتى كه من امروز پيش شما

ميگذارم و دارند باين آيات نفس خلاقيت و تربيت وهدايت را از كلام نبى مينمايد كه

داراى اينگونه شريعت كه اثر و نقود او در انفسى عباد حكمت و فطانت و بزرگوارى

ايجاد و احداث مينمايد بنوده و نيست ارمياه باب 23 آيه 32 آلام انبياى كذبه از

براى خلق مفيد فايده نخواهد بود و حضرت مسيح اين كلمات موسى را باوضح بيان و

اكمل تبيان تصديق ميفرمايد و باثر و ثمر كلام و تربيت و هدايت باين نبى صادق را

از كاذب ممتاز مينمايد نه معجزات ظاهر و خوارق عادت بلكه معجزات متى را مردود

ميخواند متى باب 15 آيه 7 الى 20 در انبياى كذبه احتراز نمائيد كه بلباس پيش ها

نزد شما مى آيند ولى در باطن گرگان درنده ميباشند ايشانرا از ميوه هاى ايشان

خواهيد شناخت آيا انگور را از خار و انجير را از خس مى چينند مقصد از انگور و

انجير تربيت و هدايت است كه از باطل محال است همچنين هر درخت نيكو ميوه نيكو

مياورد و هر درخت بد ميوه بد مياورد و هر درختى ميوه بد آورد بريده و در آتش

افكنده خواهد شد لهذا از ميوه هاى ايشان ايشانرا خواهيد شناخت و اگر ثمر را

معجزه بدانيم در آن آيه مسيح ميفرمايد كه معجزه

ص 196

ظاهره از غير حق بروز و ظهورش ممكن است و اما در اين آيه ميفرمايد درخت بد

محال است ثمر خوب بياورد و يا درخت را نيكو نمائيد و ثمر او را نيكو نمائيد يا

درخت را فاسد سازيد و ثمر او را فاسد سازيد زيرا كه از ثمر درخت شناخته ميشود

اى افعى زادگان چگونه ميتوانيد كلام نيكو بگوئيد و حال آنكه بد هستيد زيرا زبان

از زيادتى دل سخن ميگويند مرد نيكو از خزانه نيكوى دل خود كلماتى نيكو بر مى

آورد و مرد بد از خزانه بد چيزهاى بد بيرون مياورد انجيل يوحنا باب 15 آيه

آنكه در من مى ماند و من در او ميوه بسيار مياورد يعنى در ظل كلمات زيرا جدا از

من هيچ نمى توانيد كرد اگر كسى در من نماند مثل شاخه بيرون انداخته ميشود و

ميخشكد اگر در من بمانيد و كلام من در مشا بماند آنچه بخواهيد و به طلبيد براى

شما خواهد شد پدر من باين جلال ميايد كه شما ثمر بسيار بياوريد و شاگردان

من بشويد انتهى : ملاحظه فرمائيد در اين آيات به نحو اكمل توضيخ و تبيين

مينمايد كه انبياى كذبه نميتوانند كلام خوب بيان كنند و باعث تربيت و هدايت نفوس

گردند و كلام ايشان غالب و نافذ گردد چون درخت بد هستند ثمر بد ميدهند و خلق را

بضلالت مى اندازند اما انبياى حقه چون درخت خوبند ثمر خوب مياورند و علت

ص 197

ترقى نوع ميشوند يعنى هر كه در ظل كلام ايشان تربيت شد ثمر انسانيت ومحبت ببار

مياورد و هر كهدر ثل غير ايشان تريت شد مى خشكد و بى ثمر و نتيجه ميماند حال

اگر اين اثمار و كلاميكه صدق و كذب او ممتاز ميشود معجزات ظاهره بخواهيم و

بدانيم اين حرف مغايرت كلى دارد با آيه 24 باب 24 متى كه ميگويد مسيحيان كاذب و

انبياى دروغ پيدا خواهند شد و آيات عجزات عجيب و غريب ظاهر خواهند نمود بطوريكه

بر گزيدگان را اغوا مينمايند و شما قبول ننمائيد و نيز مكاشفات يوحنا باب 16 آيه

14 ارواح اجنّه نيز معجزات ظاهر مينمايند انتهى :

خوب بنظر ذقت در اين آيه نظر نمائيد كه ميگويد ممتنع است كه نبى كاذب كلام خوب

و ثمر نكو ببار آورد و اما در آيه ثانى ميگويد نبى كاذب ميتواند معجزات عجيبه

ظاهر كند و علاوه بر آن قبول معجزه را در آن نهى اكيد ميكند و تصديق بر امر و

نقوذ كلام را محتوم ميدارد لهذا بموجب اين ادله باهره نميتوان گفت كه حضرت

موسى و حضرت مسيح دو امر بضد يكديگر را ميزان شناسائى مظاهر اللهى قرار داده

اند كه خلق از آن دلايل نتوانند حق را از باطل تميز دهند و فرق گذارند زيرا

صفتى را كه نبى حق تحدى ميكند از براى

ص 198

\_\_\_ حقيقت خود عقلاً و ثقلاً آن صفت بايد از تمام خلق عالم ايتان بمثل نشود و

الا اگر كلام حق وقوع و انجام يابد واين صفت از نبى كاذب هم بظهور برسد ميزان

معرفت مظاهر يزدانى و مطالع فيوضات سبحانى مختل ميشود و حق از باطل ممتاز

نميگردد در اينصورت نبايد گفت كه مقصد از اثمار و كلام معجزات است الا اينكه

بايد گفت كه كلام و ثمر امر و احكام آن نبى است كه خلق در ظل او در ميايند و

تربيت ميشوند و اثمار علم وعرفان و عدالت و قوت و محبت و تقوى و صدق و راستى از

شجر و خودشان ظاهر وعيان ميگردد اين است نفوذ كلام و اينگونه اثر و نقوذ در كلام

نبى كاذب محال و منافى عدل ربانى است چنانچه ميگويد آيا انگور از خار و انجير

در خس مى چنينيد ؟ مقصد از انجير و انگور همان سجاياى مرضيه حق و مظاهر او است

كه از شجر وجود مسعودشان بظهور ميرسد و در انفس عباد بطورى نفوذ ميكند كه از دنيا

و ما فيها ميگذرند مقصد از خار وجود انبياى كذبه است كه بهيچ وجه مثمر ثمر حسنه

نميشود و علت هدايت و تربيت نفوس نميگردند و شاهد بر اين قول انجيل متى

باب 15 آيه 13 هر نهالى را كه پدر آسمانى من نكاشته باشد كنده ميشود و اين

بيان حضرت مسيح عين بيان حضرت موسى است كه قبلا مذاكره گرديد در باب 13 ميگويد

ص 199

معجزات از كاذب ممكن است و بظهور ميرسد ودر باب 18 ميگويد وقوع و انجام كلام از

نبى كاذب ممتنع و محال است و اين كلام موسى را خداوند توسط اشعيا توضيح

و تبيين ميكند باب 55 آيه 10 چنانچه باران و برف از آسمان ميبارد و بانجا

بر نميگردد بلكه زمين را سيراب كرده آترا بار ور و برومند ميسازد و برزگر را تخم

و خورنده را نان مى بخشد بهمين نهج كلام من كه از دهانم صادر ميگردد خواهد بود

نزن من بى ثمر نخواهد بر گشت بلكه آنچه را كه اراده كردهام بجا خواهد آورد و

براى آنچه او را فرستاده ام كامران خواهد گرديد انتهى : فى الواقع اين آيات

توسط اشعياء مطالب موسى را تكميل نمود و نفوط كلام خدا را توسط انبيا در هر عهد

وعصر و زمان مسلم داشت چنانچه برف و باران زمين را سيراب و سبز و خرم مينمايد

همين نحو كلام مباركى كه از فم مبارك و مطهر انبياى خق جارى و صادر ميگردد و

بمنزله آب حيات است اراضى قلوب صافين و حقايق متقدسين را از رياحين علم و

عرفان و سنبلات حكمت و بيان و گلهاى محبت و ايثان سر سبز و خرم مينمايد اين است

معنى نفوذ و غلبه ربانى و اينكه ميگويد كلاميكه از دهانم بيرون ميايد البته

خداوند تعالى منزه از دهان است در اين مورد از دهان انبيا

ص 200

دهان اوست چننچه بموسى گفت كلام خود را بدهان مثل تو خواهم گذاشت تا بخلق

برساند و بعد ميگويد آن كلمه مثل باران و آب حيات است و در هيز مورد خداوند

معجزات حسى را باران و آب حيات نخوانده الا اوامر و احكام خود را بباران و آل

حيات تشبيه نموده : توبان باب 18 آيه 5 هر كس قوانين و احكام مرا عامل گردد

موجب حيات او خواهد بود يرمايه باب 2 آيه 13 زيرا قوم من دو كار بد گرده اند

مرا كه چشمه آبت حياتم ترك نموده اند و براى خود حوضهاى شكسته كنده اند كه آب

نگاه نميدارد مقصد از حوضهاى شكسته انبياى كاذبه اند كه از كلمات ايشان آب حياة

مفقود الاثر است وديگر آنكه هر گاه وقوع و انجام كلام را پيش گوئى و غيب گوئى

ميدانند عقيده ايشان مخالف است با بيانات حضرت موسى كه در باب 18 مثنى آيه 11

ميفرمايد و در ميان قوم تو كسى يافت نشود كه پسر يا دختر خود را از آتش بگذراند

و نه فال گير و غيب گو و نه جادوگر و نه افسون باز مقصود ازاين آيه اين است كه

نهى اكيد فرموده از معتقد بودن به غيب گوئى و نيز از يكى از شرايط معجزه ايتان

شدن معجزه نبى صادق از مدعى كاذب است و در اين آيه ميگويد كه مدعى كاذب هم

غيب گوئى ميكند

ص 201

لهذا امتيازى از براى نبى صادق باقى نميماند چونكه از غير حق ايتان بمثل ميشود

وعلاوه بر آن در قرآن هم ايات حقيّت و حجيّت خود را منوط بايات قرآنيه نموده

واثر و نفوذ كلام را دليل حقيت قرار داده و بروز و ظهور اين صفات از غير حق

ممتنع و محال دانسته است

سوره بقره : و اِن كُنتُم فى ريب مّما نزّلناه على عبدِنا فأتوا

بِسورة من مثلِه و ادعُوُ شهدائكم من دون اللّه ان كُنتُم صادقين

سوره عنكبوت و قالُوا لَو نَزّل عليه آياتء من ربّه ( درمحل ديگر )

اَوَلَم يَكفيهُم انّا اَنزلنا عليكَ الكتاب يتلى عليهم ان فى دلك

لرحمة و ذكرى لِقوم يومِنُون : چنانچه در هر مورد كه خلق از حضرت

رسول اكرم معجزات اقتراعيه طلب ميكردند خواهش آنها را استحابت نميكرد و در عوض

كلام و اثر و خواضش را معجزه كافى و كامل دليل بر حقيّت وقرار ميدادند طلب آيات

اقتراحيه در سوره بنى اسرائيل

و قالوا لن نؤمن لكَ حتى نَفَحر لنا من الارض يبننوعا الخ

ايضا در سوره عنكبوت و ما منعنا اَن نرسل با الايات اَنكَكذِب

الاولون : سوره انعام قُل انچى عين بنته من ربّى و كذبتم

ص 202

به ما عندى ما نستعجلون به آيه 901 سوره انعام و اقسموا

بااللّه جهد ايمانهم لئن جائتهم آية ليومنّن قُل

انمّا الايات عند اللّه و ما يشعركُم انّها اذا جائت لا

يؤمنون سوره آل عمران الذين قالوا انّه اللّه عهدَ الينا

اَن با نؤمن لِرسول حتى ياتينا بقربان تأكله النار قل قد ءائكم

آياتى كه مدّل بر اثبات حقيت او است و اهل عالم را هدايت وتربيت ميكند و باجابت

ميرسيد اول سوره بصره

الم ذالك الكتاب لا ريب هدىً للمتقين سوره قصص

قُل فأتو بآنتب من عند اللّه هو اهدى منها اتبعه ان كنتم

صادقين يريد اللّه ان يُحق الحق بكلماته و يقطع دابر الكافرين

سوره شورى و الذين يحاجون فى اللّه من بعد ما استحيب لهُ

محبتهم و احصته عند ربهم و عليه غضب و لهم

عذابء شديد ( سوره رعد) له دعوة الحق و الذين

يدعون فى دونه يستجيبون لهم بشئ الا كباسطء كفيه الى

ص 203

الماء الّا ليبلغ فاه و ما هو ببالغيه و ما دعاء الكافرين

الّا فى ضلال سوره ابراهيم اَلم تر كيف ضرب اللّه متلاء كلمة

طيبة كشجره طيبه الخ ايضا لو نفقت ما فى الارض

جميعا ما الفت بين قلوبهم و لكن اللّه الف بينهم

الخ انّك لا تهدى من احببت و لكن اللّه تهدى

من يشاء و اگر شما اين معجزات را در صورت ظاهر تصور نمائيد كه مذكور شد و

به تشبيه و تمثيل كه خود مسيح و حواريون توضيح نموده اند معتقد نگرديد از

اين عقيده دوچار مخدورات خواهد شد چنانچه در انجيل يوحنا باب 39 آيه 9

عيسى گفت : من باين جهان بجهة داورى آمده ام تا كوران بينا و كران شنوا

گردند بعضى از فريسان كه با او بودند چون اين كلمات را از وى شنيدند گفتند

آيا ما نيز كور هستيم عيسى بايشان گفت اگر كور مى بوديد گناهى نمى داشتيد ولكن

الان ميگويم بينا هستيد و اما گناه شما ميماند متى باب 13 آيه 13 از اين

جهت با اين ها سخن ميگويم كه چشم دارند نمى بينند و گوش دارند نميشنوند از

اين عقيده مبتلا بمحظورات ميگرديد زيرا كه حضرت مسيح نمونه معجزات خود را

بعد از خود در عالم گذارده

ص 204

چنانچه ميگويد اين آيات همراه ايمان داران خواهد بود كه بنام من ديوها را بيرون

كنند و مارها را بردارند و بهر مريضى دست گذارند شفا يابند ستم قاتل را بخورند

بايشان اذيت نرساند و بهر زبانى بخواهند تكلم نمايند اگر اليوم عده اين هشصد

كرور مسيحى كه مدعى ايمانند اينگونه معجزات در صورت ظاهر بروز نمايد عقيده شما

در باره بروز و ظهور معجزات مسيح صحيح و معقول است و اگر از اين هشصد كرور مومن

معجزات مسيحى در يكنفرشان ظهور نكند دليل بر اين است كه معجزات مسطوره در انجيل

تشبيه و تمثيل است و اگر به تشبيه و تمثيل تن در ندهند در ضرر فاحش را دجار

ميشوند اول يعنى ايمان از جميع مسيحيان كره ارض خصوصا فرقه پرتستان كه خودشانرا

از جميع فرق صحيح العقيده تر ميدانند و بايد اقرار بر فساد خود نمائيد ثانى اگر

اقرار بر عدم ايمان خود ننمائيد نعوذ با اللّه جهل و كذب حضرت مسيح را

بايد اقرار كنيد كه كلمه نعذ بى نتيجه از ايشان ظاهر شده است لهذا خوب است

كه شما خود را از ملت مسيح ميدانيد نه راضى به نفى ايمان خود شويد و نه كلام

مسيح را مهمل و بى مصداق نگاريد در صورتيكه از آيات تورات و انجيل به نحو سهولت

و آسانى ثابت گرديد كه مقصد از احياى اموات و شفاى اكمه و ابرص در ظاهر نيست

ص 205

بلكه مقصد رمز و كنايه است باين دليل كه ميگويد هر كه به ايمان آورد اگر مرده

باشد زنده ميگردد و ابداً نمى ميرد و اگر اين زنده شدن در جسم بود البته بايستى

نمردن ايشان هم در جسمانيات باشد و چون مومنين در صورت ظاهر مردند و در

جسمانيات تا ابد باقى و زنده نماندند اين خود شاهدى است براينكه زنده شدن

و باقى بودن تا ابد هم در جسم نبوده بلكه در روح و ايمان بوده است :

در باب شق البحر حضرت موسى كه تشبيه و تمثيل است

================================================

سئوال كليمى : علامت مندرجه در كتب مقدسه بروز و ظهور آن در

يوم ظهور موعود در صورت ظاهر واجب و لازم است كه بوقوع پيوندند و الا ظهور

انموعود لغو است و محل اعتنا نخواهد بود چنانچه از براى ظهور مسيح ابن داود

علايم و آثارى در كتب مقدسه مندرج و مندمج است اگر مدعى مقام ابن داود مصداق با

علامات واقع شد حق است و الا دعوى آن مقبول نخواهد شد من جمله از علايم اين است

كه در اشعياء باب 11 آيه 1 تصريحا ميفرمايد نهالى از تپه بشى بر آمده و انصافرا

در عالم مجرى خواهد نمود و اسرائيل را از ذلت اقوام خارجه خواهد رهانيد

ص 206

و دراينهنگام مجتمع شدن اسرائيل را ازدريا عبور خواهد داد و خداوند درياى مصر را

بباد شديد حشك خواهد گردانيد و بهفت شعبه منشعب خواهد كرد كه اسرائيل با نعلين

از آن عبور خواهند كرد بطوريكه براى بنى اسرائيل رورز بر آمدن از مصر واقع شد و

اين حادثه در ظهور حضرت عيسى بوقوع برسند واسرائيل از دريا در رجعت بخانه دوم

عبور ننمود و اين علامت تحق پيدا نكر لهذا بروز آن علايم موقوف است به آمدن

موعود اصلى و حقيقى و بايد منتظر بود : جواب : بيانات

و بشارات مندرجه در كتب مقدسه بدو قسم منقسم است قسمى محكم است

و محبوب و قسمى متشابه است و معقول و اين بشارت عبور نمودن از دريا در يوم ظهور

از متشابهات است و معقولات كه مظهر خدا به تشبيه و تمثيل تكلم فرمود و ازاين

فبيل در كتب بسيار است و در مواضع عديده مذاكره فرموده اند و در صورت ظاهر

وقوع آن ممتنع و محال است و بايد بتاويل و معنى قائل شويم و اگر از تاويل و معنى

صرف نظر نمائيم و متمسك بر ظواهر آن آيات گرديم كلمات اللهى بى نتيجه و مصداق

خواهد ماند من جمله خداوند تعالى بحضرت موسى عليه السلام در سفر خروج باب 19

ص 207

آيه 14 بعد از خروج اسرائيل از مصر فرمود كه باسرائيل بگويند ديديد كه شما را

از مصر به بالهاى عقاب برداشته نزد خود آوردم يعنى در اراضى مقدسه و اين

از محسوسات است كه چنين فعلى در ظاهر تحقق نيافت در خروج از مصر دورود

در كنعانى الا اينكه ميتوان گفت مقصد از بالهاى عقاب قدرت و اقتدارى

بود كه خداوند بحضرت موسى عطا كرده بود كه اسرائيلرا بدون آلات و ادوات

ملكى از از چنگ فرعون كه داراى هر نوع قوا و آلات ملكى بود رهانيد و از ذلّت

مصريان مستحفض فرمود و نيز در يرميا باب 11 آيه 14 بعد از خروج

از مصر ميگويد كه به اسرائيل بگو من شما را از تنور آهنين بيرون آوردم محض اطاعت

امر خود و اين واضح است كه اسرائيل اوقاتيكه در مصر محبوس و محكوم بودند

در تنور آهنين نبودند الا اينكه تنور آهنين مقصود از زحمات و مشقات مصريان بود

كه به منزله تنور آهنين ايشانرا ميفشرد و ميگداخت و نيز در ذكريا باب 2

آيه 11 خداوند ميفرمايد من از براى بيت المقدس ثانى ديوارهاى آتشين

خواهم بود و اين آيه وقوعش در عصر زروبابل ولد داود در خانه دويم بود

ص 208

و هيچ نفسى ديوار آتش در آن خانه مشاهده نكرد مگر اينكه آن آتش را غلبه و \_\_\_

اللهى دانيم كه مانند آتش اعداى ايشان را گداخت و مغلوب بود و محبوب

بر اعانت و همراهى بر ايشان نمود در بنا و تعمير خانه دوم چنانچه سه سلطان

معظم را خادم اسرائيل گردانيد كه كورش و دارايوش و ارتحشستا بودند

كه بصرف اراده و خوف از خداى اسرائيل اسرائيلرا از اطراف و اكناف جمع نموده

باورشليم عودت دادند و در كتاب عزرا مشروها مذاكره كرده و نير در اشعيا 5

باب 60 آيه مينويسد كه در يوم رجعت اسرائيل از اسيرى بابل و ساير قطعات

عالم در اورشليم شير قبايل را مكيده و پستانهاى ملوك را نيز خواهد بكند تا

بدانيد كه منجى شما من هستم حال انصاف لازم آيا ممكن است چنين امرى در صورت ظاهر

تحقق يابد و \_\_\_ از براى سلاطين قصور نمود الا اينكه قصد از اين ملوك كورش و

دارايوش و ارتحشستا اند كه بامر خداى اسرائيل مجاناً و بطيب خاطر از عودت و اول

اسرائيل را از ممالك خارج باورشليم با جلال و عظمت اسرائيل را از ثدى مرحمت شير

دادند و در آغوش موهبت پرورش نمودند و همراهى و اعانت كردند با طلا و نقره و

هديه هابيت المقدسرا

ص 209

آباد كردند كتاب عزرا باب 6 آيه 9 آيه 11 الى آخر

كه مفادش اين است كورش و دارايوش وارتحشستا فرمان دادند كه بعزاى كاهن

آنچه طلا و نثره در بابل يافت ميشود مع گندم و روغن قوچ و بره و نمك و تمام

ملزومات باو داده شود و چنين شد و نيز در اشغيا باب 24 آيه 23 در باره

يوم نجات اسرائيل ميگويد كه در آن يوم ماه منفعل و آفتاب شرمنده خواهد شد

چه خداوند لشگر ها در كوه صيون و در اورشليم سلطنت خواهد نمود در حضور

مشايخان خود با جلال و در باب 30 آيه 26 اشعيا ميگويد در يوم

نجات اسرائيل خداوند شكستگى قوم خود را بسته صدمه جراحت ايشان را

التيام خواهد داد نور ماه مثل نور آقتاب شده و ضياء شمس هفت مقابل

مثل ضياء هفت روز خواهد گرديد حال ملاحظه فرمائيد كه دو امر بضد يكديگر

در يك يوم چگونه وقوع آن متصور و ممكن كه آفتاب و مهتاب هم شرمنده

و خجل گردند و هم در يكيوم نور آفتاب و ماه هفت مقابل شود ؟ پس بايد نظر را

از ظواهر آيات برداشت و در حقيقت و معانى آنان ناظر و متمسك شد كه قصد از

ص 210

شمس و قمر در رتبه اول نور ماه مل آقتاب و نور آقتاب هفت مقابل شدن

غرض از آقتاب ظهور مظاهر بعد است نسبت بظهور قبل در عظمت و افضليّت و تربيت نفوس

و هدايت خلق و ترقى و اول مشاعر و كمالات انسانى و تكميل نمودن محبت نوع انسان

نسبت بيكديگر كه اثر و نتيجه ظهور آن شمس حقيقت است و غرض از ماه تاب ولى و مبين

آن شمس تابان است كه پس از غروب و غلبت او اهل عالمرا روشن و منور ميسازد نور او

مثل انبياء سلف ميگردد چنانچه خاتم انبيا محمد مصطفى عليه آلاف التحيّة و الثناء

ميفرمايد : علماء امتى افضل من افضل من انبياء بنى اسرائيل :

مقصود ازاين علماء واوصياء او است كه مراد حضرت امير و ساير ائمه اطهار سلام اله

عليهم اجمعينند و دليل آنكه آفتاب و ماهتاب تعبير بان ميشود تكوين 37

آيه 10 در خصوص خواب حضرت يوسف كه ديد آفتاب و ماهتاب و يازده ستاره

باو كرنش ميكنند و حضرت يعقوب تعبير ميكند كه مقصد پدر و مادر و اخوان او هستند

و در رتبه ثانى رؤساى قومند چنانكه آفتاب و ماهتاب علت تربيت و روشنى اشياء

و موجودات بهمين نحو راعيان عصر تا ماداميكه در ظل شريعت و ادادت بنى قبل

ص 211

مستطلند علت تربيت و هدايت نوع انسانند پس از آنكه از ظل امر اللّه منحرف

ميشوند و بخود پرستى ميپردازند ظلمت ايشانرا احاطه مينمايد و اعراض از ظهور بعد

ميكنند كه خجل و شرمنده ميگردند چنانچه در ارميا فصل 2 آيه 8 مذمت شبانها را

توضيح مينمايد كاهنان نگفتند كه خداوند كجاست و تفسير كنندگان تورات مرا

نشناختند و راعيان بمن عاصى شدند و پيفمبران به لعل من پيفمبرى نمودند و تابع

چيزهاى بيهوده شدند حال رجوع مينمائيم در جواب معانى خشك گردانيدن خدا درياى

مصر را و عبور دادن اسرائيل را از آن با نعلين .... اولا اين بشارت را در مواضع

عديده در كتب مقدسه مذاكره گرديده اگر شخص بنظر انصاف و بى غرضانه نظر نمايد از

خود آيات استنباط ميكند وادراك مينمايد كه مقصد چيست در اشغيا باب 26و 27و28

بطور صريح توضيح مينمايد كه اين بشارت در چه عصر و چه ايامى بوقوع خواهد رسيد

اى يعقوب و اسرائيل اينها را بخاطر دار اى اسرائيل از من فراموش كرده نخواهى شد

عصيان تو را مثل ابر غليظ و گناه تو را مثل ابر محو ساختم به من بر گرد زيرا كه

من تو را رهانيدم آنكه كلام بنده خود را اثبات كرده نصيحت رسولان خود را باتمام

رسانيده

ص 212

باورشليم ميفرمايد مععمور شو شهرهاى يهوداو بنا كرده خواهد شد خرابيهاى آنرا

قائم خواهم كرد آنگه بلّجه ميگويد خشك شو و نهرهايت را خشك خواهم گردانيد آنگه

در خصوص كورش ميفرمايد كه شان من او است و تمام مشيّتم باتمام رسانيده و

باورشليم خواهد گفت كه بنا كرده خواهى شد بهيكل كه اساست متبنى كرده خواهد شد و

در باب 45 آيه 1 اين بشارت را تكرار ميكند آيه 1 و آيه 12 خداوند در حق مسح

كرده خود كورش چنين ميفرمايد من او را بصدق بظهور آورده تمامى راه هايش را راست

ميگردانم او شهر مرا بنا خواهد كرد اسيرانم را نه بقيمت و نه بمزد آزاد خواهد

نمود گفته خداوند همين است از اين آيات چنين مستفاد ميگردد كه وقوع خشك

گردانيدن خد دريا و لجه را از براى عبور اسرائيل در قيام كورش است بامر خدا

در انجام هفتاد سال نه در ايام و اوان ديگر چنانچه در كتاب عذرت باب 1

وقوع بعثت كورشرا در انجام هفتاد سال و مجتمع نمودن اسرائيلرا از شرق

و غرب و بنا نمودن و تعمير كردن خانه ايشان را بجلال و عظمت مجملى بيان

نموده و و اينكه ميگويد دريا و نهرها او را خشك ميگرداند يعنى قواى معاندين

ص 213

اسرائيلرا اخد مينمايد و كورش را مبعوث ميگرداند و اگر در صورت ظاهره ثائل

شويم در هنگام عودت دادن كورش اسرائيلرا چنين امرى در صورت ظاهر تحقق پيدا ننمود

\_\_\_ اسرائيل از دريا عبور ننمود با اينكه در آيه فوق ميفروايد آنكه كلام بنده

خود را اثبات ميفرمايد و لجه و نهرهاى او را خشك ميگرداند اگر تمكين در معانى

اين كلمات ننمائيم كلمات الّهى را لغو و بى معنى پنداشته ايم همچنين در ذكريا

اوضح از اين بيان ميفرمايد كه مقصد از عبور از دريا و خشك گرديدن آن چيست

و در چه تاريخ بانجام خواهد رسيد ؟ در باب يك آيه 12 ملك از خدا مطالبه

وفاى بعهد ميكند در باره انجام هفتاد سال و بناى خانه اورشليم و مجتمع شدن

اسرائيل و يهودا كه در آنخانه محدود ومعين شده بود در كتاب ارمياه باب 25

آيه 11 و باب 29 آيه 10 و در باب 30 آيه 3 و آيه 8 و آيه 9 كه مفادش

اين است اسرائيل و يهودا هفتاد سال بايد اسير قبايل خارج گردند حتى آشور و

نبوكد نصر و در انجام هفتاد سال يوق ظلم بنوكد نصر را از گردن اسرائيل و يهودا

ميكشند و ايشان را بازديد ميكند و در اورشليم عودت ميدهد و داود را بر پا ميكند

از براى سلطنت بر اسرائيل ايضا در ذكريا باب 8 آيه 7 و باب 10 آيه 10

ص 214

ميگويد كه ايشانرا از شرق و غرب مجتمع مينمايم و ايشان را از زمين مصر و از

آشور جمع خواهم نمود و از درياى خشك گذر خواهند كرد و در دريا امواج را خواهد

زد و تمامى عمقهاى نهر خشك خواهند گرديد و فرور آشور فرود خواهد آمد و عصاى مصر

رفع خواهد شد و ايشان تقويت خواهم كرد از اين بيان مبرهن است كه مقصد از دريا

و لجه اقوام خارجه اند وايشانرا بدريا تشبيه مينمايد كه اسرائيل در بين آنها

متفرق در ذلت بودند و ايشانرا اذيت بى منتها ميدادند و در يوم استخلاص توسط

زروبابل از مخاليب ظلم ايشان رهائى يافته و ايشان آزاد خواهند شد و آسايش خواهند

يافت و دليل بر آنكه بشارت باب دهم ذكريا در عصر كورش زروبابل بوقوع پيوست اين

است كه در آيه 11 ميگويد از درياى خشك و زحمت عبور خواهند نمود در دريا امواج

زده خواهد شد و عمقهاى نهر خشك خواهد گرديد و غرور آشور فرود خواهد آمد و عصاى

مصر رفع خواهد شد آشور سلطانى بود كه در آبادى خانه اول قمسى از اسرائيل را در

صلح و حابور و ماواى اسير بود چنانچه ارمياى پيغمبر در باب .5 آيه 17 ميگويد

اسرائيل مثل گوسفند رانده شده است شيران

ص 215

او را فرار دادند اول پادشاه آشور او را خورد آخرين نبوكد نصر سلطان بابل

استخوانهاى او را شكست و در كتاب عزرا باب 6 آيه 14 ميگويد كه غرور آشور

فرود آمد يعنى در عصر زرو بابل و مشايخ يهوديان بنا ميكردند و بامداد نبوت حكّى

وذكريا پيغميران موافق امر خداى اسرائيل و طبق فرمان كورش و دارايوش و ارتحشستا

ملك فارس اورشليم انجام رسانيدند در آيه 22 اين باب ميگويد كه خداوند اسرائيل را

شادمان نمود و قلب ملك آشور را مايل گردانيد كه دست هاى ايشان را در بناى خانه

خدا يعنى بناى اورشليم قوى گردانيد اين آشور همان شخس بود كه اسرائيل را از

اورشليم باسارت برد بعد ارادهء اللهى او را مجبور نمود كه اسرائيل را محبت و

معاضدت كرد در تعمير خانه ايشان پس محقق گرديد كه از غرور فرود آمد و به تسليم

و رضا با ايشان معامله كرد و بشارت انبياء تكميل شد و نيز در ارمياه باب 25 آيه

ميگويد هفتاد سال ذلّت اسرائيل كه بانجام رسيد انتقام از سلطان مصر و ساير

سلاطين خواهم گرفت و در آيه 18 و 27 ميگويد و بايشان پياله قهر آلود خواهم

نوشانيد و با شمشير مغلوب مينمايم و ايشان را مبتلا بانواع بلايا و محن ميگردانم

ص 216

در اينصورت اثبات ميگردد كه عصاى مصر هم در انجام هفتاد سال رفع شد اين است كه

ميگويد دريا و امواج در يوم نجات زده خواهند شد مقصود اين اقوام و قبايل است

كه اسرائيل را اعداى بودند و زده شدند و مغلوب گرديدند و ديگر آنكه در اشعيا

باب 11 آيه 11 ميگويد كه دريا را هفت شعبه ميگردانم جهة عبور اسرائيل

هفت شعبه مراد از هفت اقوامند كه ايشان را بدريا تشبيه نموده و اسامى

ياشن را مذاكره فرموده از خود آيه بسهولت و آسانى ميتوان دريافت كه اسرائيل

بين ايشان اسير و مبتلاى بلاياى لا تحصى بود آشور ،مصر ، پروس ،

كوش ، علام ، شتعار ، خمات ، و دليل بر آنكه ملل خارجه و مصر را

بدريا و آبهاى عظيم تشبيه نموده در ارمياه باب 66 آيه 7 اين كتب كه مانند نهر

لب ريز ميايد و آبهايش مثل سيلات ها سيلان مينمايد آن مصر است كه مانند نهر

لبريز ميايد و آبهايش مثل سيلابها سيلان ميكند و ميگويد كه بر آمده زمين را

مستور خواهم كرد شهر و ساكنانش را نابود خواهم نمود ايضا اشعيا باب 7 آيه 7

سلطان آشور را با لشگر و بابهاى عظيم و پر شور تشبيه مينمايد كه رصين و پقح

سلطان

ص 217

يهودا و از امرا منحر نمايند و خداوند ميگويد كه نخواهم گذاشت بنا بر اين خداوند

آبهاى پر زرو و بسيار نهر يعنى پاداشه آشور و تمام \_\_\_ را بر ايشان بيرون آورده

كه او بر تمامى تختهايش بر آمد و به همگى سواحلش روانه روانه خواهد شد ايضا

اشعيا باب 17 آيه 12 و 13 ميگويد واى بر كروه و اقوام مثيرى كه مثل شورش دريا

شورش مينمايد و بر شئون امتهائى كه مثل خروش آبها شديد است ميخروشند خدا بايشان

عتاب خواهد نمود كه بمكان بعيده خواهند گريخت ايضا شموئيل باب 22 آيه 17 و آيه

18 حضرت داود ميفرمايد از اعلى فرستاد و مرا گردت و از آبهاى بسيار مرا

بيرون كشيد و مرا از دشمنان قوى و از بغض كنندگان رهائى داد مقصود اين است كه

حضرت تشكر و امتنان مينمايد كه خداوند او را از اعداى او كه بمنزله بهاى عظيم

بودند رهانيد و در باب 14 اشغيا آيه 1 الى آيه 7 كه مفادش اين است در يوم نجات

اسرائيل يعنى بهمراهى ملل خارجه در اين يوم اين مثلرا از براى سلطان بابل و

سايرين بكار برده كه خدا اعضاى شريرانرا ميشكند ، حال انصاف ميخواهم در

اشخاص بصير و منصف آيا پس از اين دلايل واضحه و براهين قاطعه از براى نفسى

محل ريب و ارتياب

ص 218

باقى ماند كه اين آيات مذكوره را در ظاهر متمسك شود و خود را از فيض مظهر الهى

محروم دارد ؟ و اين سخنهاى غير معقول و اوهامت منتبثه از افكار خود متشبث گردد

در صورتيكه در سه موضع خداى تعالى توسط انبيا مذاكره خشك گردانيدن دريا را در

يوم نجات اسرائيل نموده در زمان معين بتوسط شخص مخصوص و علايم و آثار واضح و

توضيح نمودن مقصود از عبور از درياى سخت و تنگ و اگر بزعم شما از چشم از معانى

آيات بپوشيم و در ظاهر متمسك بان شويم بايد تمام آيات را در ظاهر قائل گردى و

اين محال است عقلا و ثقلا زيرا در باب 12 اشعيا بعد از دريا آيه يك و آيه

سيزدهم ميگويد كه در آنروز خواهى گفت كه ايخدا تو را حمد مينمايم كه غضب تو

مبدل برحمت شد و مرا قتلى دادى بنا بر اين آبها را ازمنابع حيات بشادمانى خواهند

كشيد ، حال ملاحظه فرمائيد در 11 اشغيا ميگويد بعد از خشم شدن دريا با نعلين

عبور خواهند نمود و در باب 2َ ميگويد از منبع آب حيات خواهنيد كشيد آيا اين آب

كه خواهند كشيد آيا اين آب كه خواهند كشيد چه آبى است كه در صورت ظاهر قائل شويم

كه آن منبع را احدى نديده و نخواهد ديد ؟ پس لابد بر اين هستيم كه بمعانى آن

متمسك شوى چنانچه در كتاب ارمياه

ص 219

باب 17 آيه 13 توضيح مينمايد كه معدن آب حيات خداوند است ايخداوند اميد

اسرائيل همگى تاركان تو شرمنده خواهند شد زيرا منبع آب حيات كه

خداوند است ترك كردند و در تورات سفر لويان باب 18 آيه 5 بيان نمودن

آب حيات كه منبعش خدا است مقصد چيست و آن آب عرفان و اطاعت

اوامر و احكام اللهى است هر كه داراى عرفان واطاعت بود دارنده حيات است و الا

از اموات محسوب است پس قانونهاى مرا اگر كسى بجا آورد و موجب حيات او خواهد شد

و نيز ذلّت اسرائيلرا در مصر وقتى تشبيه بدريا ميكند و هنگامى به تنور آهن آيا

ميتوان گفت كه از دريا بر حسب ظاهر عبور خواهيم نمود ؟ و يا از در مصر ببالهاى

عقاب برداشته باورشليم ورود نموديم ؟ توضيح آنكه اگر اسرائيل ببال عقاب

باورشليم رفته بودند ديگر لزوم عبور از دريا نميبود و دليل ديگر آنكه بشاراتى

كه در خصوص عبور از دريا در يوم نجات در سه موضع مذاكره شده مقصد از براى يك

يوم است در 11 اشعيا آيه 9 ميگويد كه از حيوانات مضره در آن يوم اذيت و

صدمه بر كوههاى مقدس اسرائيل وارد نمياورند مراد آشور و بخت النصر ميباشند

كه اسرائيل را اذيت

ص 220

خانه ايشان را خراب و ويران نمودند در يوم رجعت اسرائيل در خانه دويم همان

اشخاص را كه تشبيه بشير و گرگ و حيوانات وحشى و مضره نموده نهايت محبت و مهربانى

را با اسرائيل كردند و مقام مقدس را تعمير نمودند شاهد بر آنكه سلطان آشور و

بخت النصر را تشبيه بشيران نموده كه اسرائيل را اذيات كردند و اورشليم را

خراب نمودند يرمياه باب 50 آيه 17 اسرائيل مثل گوسفند رانده شده است شيران

او را فرار دادند اول پادشاه آشور اورا خورده و آخر نبوكد نصر استخوان

او را شكست و ديگر در آيه 11همين باب ميگويند كه در آن يوم خداوند تهيه

اسرائيل را از آشور و مصر و ساير قطعات عالم جمع مينمايند ، آيه 12 يعنى

از چهار اطراف زمين يهودا و اسرائيل را و بعد از دريا عبور ميدهد و همين

مطلب را در ذكريا باب 10 آيه 10 مكرر ميكند كه اسرائيلرا از زمين مصر و آشور

جمع مينمايم و از درياى تنگ عبور مينمايند و آشور را از غرور مياندازم ، حال

ملاحظه فرمائيد با اين همه دلايل واضح و آشكار چگونه انصاف است مطالب منقضى

شده در تواريخ معين مع علائم و آثار مشهور را ترك نمود واقبال ننمود و منتظر

مطالب موهوم گرديد ؟ آيا ممكن است كه خداوند

ص 221

سه مرتبه دريا را خشك گرداند ؟ و يا سه مرتبه ولد داود را ظاهر نمايد ؟

بر قارئين اوراق مخفى نماند كه مقصد اصلى از اين استدلال اين است كه بايد بنظر

عقل و قوه فكر در آيات منزله در كتب مقدسه نظر نمود و آيات معقوله را از محسوبه

و متشابه را از محكم فرق و امتياز داد تا اينكه بواسطه عدم ادراك معانى آياتى كه

برمز و كنايه و تمثيل و تشبيه بيان شده از ايمان بمظاهر محتجب نگرديم و خود را

از فيض عرفان آنوجودات مقدسه محروم ننمائيم و بدرياى وهم و گمان مستغرق نگرديم

زيرا هيچيك از آيات معقوله در صورت ظاهر تحقق پيدا نميكند مثل البحر و تقليب عصا

به حبه و يا احياى اموات و يا ظهور موعود از آسمان و يا تجديد ارض و سماء و يا

احاطه نمودن ظلمت مغرضين با اللّه را و يا سقوط انجم از آسمان و يا خوف شمس و قمر

در يوم ظهور مظهر خدا و كثيرً من امثالها كه بموجب شرخ و بيان خود انبيا در كتب

مقدسه در اين استدلاليه بعضى از آنها مذاكره گرديده از جمله در باره عبور نمودن

از دريا در يوم ظهور نبى بعد از موسى كه در اينخصوص در كتب انبيا در مواضع عديده

مداكره شده و معانى آن بنحو اكمل از آيات ديگر كتب مقدسه توضيح و تبيين

ص 222

شده كه در صورت ظاهر وقوع آن ممكن و متصور نه مگر بمعنى و رمز لهذا در شرح

آيات خود انبياء ميتوان ادراك نمود كه مذاكره عبور از دريا در زمان حضرت موسى

نيز رمز و كنايه بوده باين دليل كه در 11اشغياء آيه 11 خداوند زبانه درياى مصر

را خشك خواهد كرد و دست خود را با باد شديد بسوى نهر خواهد افكند و آنرا بهفت

شعبه منشعب خواهد نمود بنوعيكه با نعلين از آن عبور خواهند كرد و از براى بقيه

قوم خود كه در آشور باقى مانده اند شاه راه خواهد بود بطوريكه براى بنى اسرائيل

در روز بر آمدن از مصر واقع شد انتهى :

از اين آيات بسهولت و آسانى ميتوان يافت كه عبور ثانى اسرائيل از درياى مصر

مثل عبور اول اسرائيل است از درياى مصر كه توسط حضرت موسى در نجات اول

واقع شدذ و هر دو عبور را مثل هم بيان نموده لهطا چون بدليل مخٍحكمه ثابت

و مدلل شد كه عبور ثانى رمز و كنايه بود پس باين دليل عبور اول هم رمز و

كنايه ميباشد انتهى :

ص 223

و از پيش مرقوم بود كه اين بركت مخصوص ايمان مسيح است و حال ما محتاج به بركت

ديگر هستيم چنانكه در نامه سوم بكالايتان مرقومو مذكور است كه خدا بابراهيم

فرموده است كه از نسل تو جميع قبايل بركت يابند و مقصود ازاين نسل حسين است

زيرا نسل تنها فرموده نه نسلها كه همه اولاد ابراهيم باشد و اين نسل مختص بمسيح

است :

: جواب بهائى : اگر چه بر حسب باطن ما نيز قائل

===============

و معتقديم كه چون مسيح خلاصه و نتيجه اولاد ابراهيم بود و فرزند يگانه خدا لذا

جميع بركات طايف خويش بود و هر نجاتى در ظل ايمان و اطاعت باو چنانچه هر پيفمرى

در زمان خود چنين بوده و مقصود پولس و ساير حواريان نيز اين بوده كه چون حضرت

مسيح اشرف از جميع اولاد ابراهيم بود و بر گزيده پدر آسمانى لهذا ساير ولدهاى

ابراهيم از نسل وى بودند نسبت بمسيح داراى چنين بركت آسمانى نبودند ولى به نصّ

آيات تورات در زمان خودشان هر يك داراى بركت و نجات و حيات بودند

و هم چنين در خصوص ذريّه و نسل بر حسب ظاهر نسل و ذريّه شامل جمع است و در باره

جميع اولاد ذكر ميشود كه از نسل ابراهيم بودند مثل اينكه گفته ميشود جميع

ص 224

بنى اسرائيل از نسل يعقوب بودند و ذريّه او هستند پس اگر چه در باطن مقصود

مسيح است وليكن در ظاهر خطاب هدا بايراهيم كه از ذريّه تو جميع قبائل بركت يابند

لعموم اولاد ابراهيم راجع است همچنانكه در سفر تكوين فصل 15 آيه 5 خداوند

بابراهيم گفت كه حال باسمانها بنگر و ستاره هاى را بشمار اگر بشمردن قادر باشى

ذريّه تو نيز چنين خواهد بود آيه 13 بابراهيم فرموده كه ذريّه تو در زمينيكه از

آن ايشان نيست غريب خواهند شد و ايشان آنها را بندگى خواهند نمود وايشان آنها

را چهار صد سال ظلم خواهند كرد و در فصل 26 خطاب باسحق ميفرمايد آيه 4 و ذريّه

تو را مثل ستارهاى آسمان مينمايم اين زمين ها را بذريه تو ميدهم و از ذريه تو

تمامى امتهاى زمين بركت خواهند يافت بواسطه اينكه ابراهيم فرمان مرا اطاعت نمود

و اوامر و وصاياى مرا نگاهداشت و همچنين در فصل 28 خطاب به يعقوب ميفرمايد آيه

14 و ذريّه تو مانند خاك زمين گرديده بمغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهند

شد و هم از تو و ذريّه تو تمامى قبايل متبرك خواهند گرديد و همچنين در باره

سليمان در مرموز 72 آيه 7 ميفرمايد اسم او ابدا بماند و اسمش مثل آفتاب باقى

بماند در او مردمان بركت خواهند يافت

ص 225

و تمامى قبايل او را خجسته خواهند گفت ، تورات مثنى باب 33 آيه 1

بركت دادن موسى بنى اسرائيل را از ظاهر اين آيات واضح است كه مقصود از

ذريّه جميع اولاد ابرايهم است زيرا ميفرمايد مثل ستاره هاى آسمان ذريه تو را

بسيار خواهم نمود و بر حسب ظاهر تخصيص بمسيح ندارد چنانچه تصريح ميفرمايد كه آن

ذريّه چهار صد سال در مصر غريب و مظلوم شدند و بعد از اسيرى وارد كنعان گشتند و

مثل ستاره هاى آسمان زياد گرديدند و شاهد وقوع اين ها قول موسى است كه به بنى

اسرائيل ميفرمايد در تورات مثنى فصل اول آيه 10 خداى شما شما را افزونى داده است

و اينك امروز شما در تعداد مثل ستاره هاى آسمان هستيد ، و نيز خداوند در فصل 22

تكوين بابراهيم ميفرمايد آيه 16 خداوند كه بذات خود سوگند ميخورم چونكه پسريگانه

خود را از من دريغ نداشتى بنا بر اين البته تو را بركت خواهم داد و ذريه تو را

مانند ريگ كه در كنار دريا است بسيار خواهم گردانيد بلكه ذريه تو دروازه دشمنان

را بميراث خواهند گرفت راجع به آيه 16 و اين دشمنها هم طايفه بودند كه اسرائيل

آنها را ذليل نمود و املاك آنها را متصرف شدند ، وقوع اين بشارت در ملوك اول و

باب 4 آيه 20

ص 226

يهودا و اسرائيل مثل ريگ دريا كثير بودند 18 و تمامى امتهاى زمين از ذريّه تو

بركت خواهند يافت چونكه فرمان مرا اطاعت نمودى ، در فصل چهارم ملوك اول بعد از

فتح اراضى مذكور است يهودا واسرائيل در تعداد مثل ريگ كنار دريا بى شمار بودند

مقصود اين است ذريّه ابرايهم هر يك تا زمان مسيح داراى بركت بودند و جميع بركات

ذريّه ابراهيم بواسطه او بود چنانچه در فصل دوازده تكوين در باره ابراهيم

ميفرمايد آيه 3 و كسانى كه تم را دعا بخير مينمايند متبرك خواهم ساخت و كسانيكه

تو را لعنت مينمايند ملعون خواهم ساخت و تمامى قبايل از تو بركت خواهند يافت و

در فصل 22 تكوين نير بابراهيم ميفرمايد آيه 1 تمامى امتهاى زمين از درّيه تو

بركت خواهند يافت چونكه فرمان مرا اطاعت نمودى ، و در باره اسحق ع فرموده كه كه

از ذريّه تو تمامى امت ها بركت خواهند يافت چونكه فرمان مرا ابراهيم اطاعت نمود

و اينكه مذكور شد از آيات چنين مستفاد ميشود كه قبل از مسيح ذريّه حضرت ابراهيم

و اسحق و يعقوب بركت يافتند و مثل ستارهاى آسمان زياد گشتند و تمامى بركات ايشان

بواسطه ابرايهم بود مقصود نه آن است كه حضرت مسيح از ذريّه ابراهيم نبود و بركت

نيافت بلكه مقصود آن است كه اين اختصاص بمسيح نداشته هم چنان هم ذريّه بودن و

بركت دادن مسيح قبايل را

ص 227

بواسطه حضرت ابراهيم دليل بر آن نميشود كه قبل از مسيح ذريّه ابراهيم در عالم

بركت بر او و اولاد او بركت نيافت و ديگر از ظاهر آياتى كه مرقوم شد نمايان است

كه آنچه قبايل از ذريّه حضرت ابراهيم بركت يابند بواسطه خود ابراهيم بوده كه

اطاعت فرمان خدا نمود حال اگر شما از آيات چنين اسنتباط نموده باشيد كه اين ذريه

اختصاص بمسيح دارد بركت و نجات دادن مسيح هم بواسطه خودش و رتبه ابراهيم بالاتر

از رتبه مسيح ثابت ميشود زيرا كه بركت يافتن قبايل از ذريّه ابراهيم كه مسيح

باشد بواسطه اين است كه ابراهيم فرمان خدا را اطاعت نمود حال آنكه حضرت مسيح

اشرف و اعلى بود پس معلوم ميشود كه شما معنى آيات كتابرا ملتفت نيستيد تنزل

حضرت مسيح را ثابت مى كنيد و مقصود كتاب را نمى يابيد:

باب هشتم از فصل ثانى = سئوال مسيحى :

=======================================

در خصوص نجات كه بواسطه شهادت مسيح گناه و عصيان ما بخشيده شد زيرا قبل از مسيح

نجات بواسطه عمل بشريعت بود چون خلق شريعت را كاملا عامل نمينمودند

و در تحت لعنت خدا بودند لكن مسيح خود را قربان نمود لعنت عالم را بخود قبول كرد

ص 228

تا بواسطه ايمان باو ما نجات يابيم پس ما بجهة ايمان بمسيح از گناه پاك و معصوم

شديم و اهل نجات هستيم و محتاج به نجات ديگر نيستيم : جواب بهائى :

هر چند حضرت مسيح سبب نجات و حيات عالم بود ولى مختص بمسيح نبود زيرا كه تمام

انبياء اللهى محض نجات و حيات اهل عالم آمده بودند و مقصود حواريان هم اين بود

كه بعد از ظهور مسيح ديگر احكام و شريعت تورات باعث نجات نمى شود نه آنكه در

زمان خود حضرت موسى شريعت او نجات نميداد اگر چنين شد كه ظهور موسى و نزول

احكام تورات نعوذ باللّه لغو ميشود و بى نتيجه مى ماند واگر چنانچه بگوئيد اطاعت

احكام و شريعت تورات مشكل بود و هر نفسى نميتوانست اطاعت نمايد اين اولا خارج

از اطاعت خدا هست كه حكم و تكليفى فوق طاقت خلق بفرمايد كه نتوانند عمل كنند و

ثانى نزول احكام و شريعت دليل داشتن استعداد نفوس است چه اگر استعداد اطاعت در

نفوس نميبود خداى عادل آن را نازل نميفرمود و علاوه بر اين چون بنظر دقيق در

آيات انجيل نظر نمائى مقصود ازايمان بمسيح و نجات يافتن در مسيح نيز اطاعت نمودن

اوامر او است در صورتيكه شرط نجات اطاعت نمودن اوامر او باشد عمل باوامر انجيل

بالنسبة بتورات بمراتب سخت و مشكل تر است زيرا حضرت

ص 229

موسى ميفرمايد زنا مكن ولى حضرت عيسى ميفرمايد هر كه از روى خواهش بعيال كسى

نگاه نمايد بيشتر زنا كرده است حضرت موسى ميگويد ده يك مال خودت را در راه خدا

انفاق كن اما مسيح ميفرمايد اگر ميخواهى بى عيب باشى جميع دارائى خود را بفقرا

بده حضرت موسى ميفرمايد حفظ بدن لازمت لكن حضرت مسيح ميفرمايد هر كس صليب خود را

دوش نگيرد با من نيايد قابل من نيست و اگر بگوئيد ايمان بمسيح من دون اطاعت

اوامر او نجات ميدهد و نجات قبل از مسيح بواسطه اطاعت احكام و شريعت بود

اين مخالف با انجيل است كه در فصل 7 متى ميفرمايد آيه 21 نه هر كه مرا خداوند

خداوند گويد در ملكوت آسمان داخل خواهد شد بلكه آنكس كه اراده پدر مرا

كه در آسمان است بعمل آورد 26 و هر كس كلمات مرا گوش كند و بر آنها عمل كند

مرد جاهلى را ماند كه خانهء خود را بالاى ريگ بنا كرده است و سيلاب او را منهدم

ميكند در اينصورت ايمان و اطاعت بمسيح كه باعث نجات است نيز مشگل است پس

اينگونه نجات كه مشروط باطاعت احكام كتاب باشد تخصيص بمسيح ندارد و علاوه

بر آن پولس در نامه اول قرنتيان باب 5 آيه 1 و 10 شخص زانى را موافق حكم

تورات حكم بر قصاص او

ص 230

فرمود و مقصود حضرت مسيح و حواريان اين نيست كه شما استنباط نموده ايد زيرا جميع

ظهور انبيا محض نجات و حيات ترقى خلق ممكنات بوده از رتبه حيوانى باعلى مراتب

انسانى و اين براى خلق ممكنات هنگامى حاصل ميشود كه در ظل تعليمات اللهّيه در

آيند و آنچه را كه بان مامورند از قوه بفعل آرند و الا بهيچوجه نجات و حيات

نيابند چنانچه در فصل 18 حزقيل نيز ميفرمايد آيه 21 اگر شيرير از تمامى گناهان

كه مرتكب شده بود رجوع نمايد و فرايض مرا منظور دارد و بعدل و صدق عمل نمايد

البته زنده ماند و نخواهد مرد 22 تمامى معصيت هائى كه نموده بود مذكور نخواهد

شد بسبب صداقتيكه عمل نموده است و در سفر لويان فصل 18 ميفرمايد آيه 5 پس

قانونهاى مرا و احكام مرا اگر كسى بجا آورد موجب حيات او خواهد بود در اشعياء

فصل 58 ميفرمايد آيه 6 آيا روزه پسنديده من اين است كه بندهاى ظلم را گشوده

مظلومانرا آزاد نموده رها نمائيد مگر اين نيست كه نان خود را بگرسنگان بشكنى

و فقيران رانده شده را بخانه بياورى و برهنه را بپوشانى 8 آنگاه ضياء تو

مثل فجر طالع و صحت تو بزودى برويد بلكه عدالت پيشاپيش تو روانه شده جلال

خداوند جمع آورنده

ص 231

تو خواهند بود 9 آنگاه استدعا خواهى نمود و خداوند استجابت خواهد فرمود

بعينه مسيح نيز چنين احكام را وسيله نجات قرار داده در فصل 35 آيه 41 متى

كه خلاصه اش اين است چون فرزند انسان در جلال خود آيه همگى قبايل بزودى

جمع خواهند گشت آنها را از همديگر جدا خواهد نمود آنگاه باصحاب يمين خواهد گفت

من گرسنه بودم طعامم داديد تشنه بودم سيرابم نموديد برهنه بودم مرا پوشانيديد

بى كس بودم پناهم داديد بدرستى بشما ميگويم كه هر چه با يكى از كوچكترين

برادران من بعمل آوريد آنرا با من كرديد و باصحاب شمال خواهد گفت بالعكس اين ها با

من عمل نموديد پس شما در عذاب ابدى و عادلان در حيات ابدى بميزان اين آيات راه

نجات و وسيله حيات مردمان چه در زمان حضرت موسى چه در زمان مسيح و چه در

رجعت ثانى عمل نمودن اوامر انجيل ننموده بود و تعلق بايمان تنها فرموده و فرق

ميان قولى و فعلى ايمان نگذارده بود و جميع عاصيان مطعيان را يكسان داخل ملكوت

ميكرد و فدائى او عفو گناه از بدكاران مينمود آنوقت ميتوانستيد بگوئيد اينگونه

نجات

ص 232

مختص بمسيح است و حال آنكه چنان نيست و از آيه يازدهم در باب پنجم نامه اول

فرنتيان معلوم است كه ميفرمايد كسى كه برادر خوانده شود و زانى يا طامع يا بت

پرست با دشنام دهنده يا باده پرست يا ستمگر باشد با چنين كس اكل نمائيد : در باب

دويم نامه يعقوب حوارى آيه 14 الى 26 اى برادران من چه مصرف دارد

اگر كسى گويد كه ايمان دارد و عمل ندارد آيا ايمان او را رستگار تواند نمود و

از عمل ايمان كامل ميشود ؟ پس ملاحظه نمائيد كه مردم از اعمال عادل شمرده ميشوند

از ايمان به تنهائى هم چنانكه جسم بى جان مرده است بهمين نحو هم ايمان بى عمل

مرده است بميزان آياتى كه مرقوم افتاد ازعدالت اللهى بعيد است كه غير مستحق

نجات بخشد زيرا مقتضاى عدل اعطاء كل ذى حق حقه است چنانچه حضرت داود در مرموز

26 فرموده آيه 12 كه عدالت از آن تو است كه هر كه را بقدر عملش مكافات ميدهى و

اگر بگوئى نجات دادن قبايل خارجه از بنى اسرائيل منحصر بمسيح است و ساير انبيا

مخصوص بنى اسرائيل مبعوث شده بودند نه براى قبايل خارجه چنين نيست زيرا كه هم

مسيح و هم انبياى قبل از او كل مخصوص بنى اسرائيل و براى نجات آنها مبعوث شدند

ص 234

ولى كل ساير قبايل را نيز در ضمن دعوت و هدايت ميفرمودند چنانچه در فصل 15

متى ميفرمايد آيه 22 ناگاه زن كنعانى بيرون آمد و فرياد كنان بعيسى گفت كه

خداوندا بر من رحم كن كه دختر من سخت ديوانه است هيچ جوابش نداد و شاگردان

از پيش آمده خواهش نمودند كه او را امر ختص فرما كه در عقب ما شورش ميكند در

جواب فرمود فرستاده نشده ام مگربجهت گوسفند گم شده آل اسرائيل 15 پس آن زن

آمده او را پرستش كرده گفت خداوند مرا يارى كن در جواب گفت نان فرزندانرا

گرفتن و نزد سگان انداختن جايز نيست با وجود اينكه ميفرمايد مخصوص بنى اسرائيل

مبعوث شده ام با خارجه را نيز هدايت فرمود بهمچنين حضرت ابراهيم و حضرت موسى

قبل از مسيح نيز خارجه را نيز هدايت فرمودند چنانچه در فصل 17 تكوين آيه 12 است

كه خداوند بحضرت ابراهيم فرمود كه يك عهد من با تو و ذريّه تو اين است كه تمامى

ذريّه تو نسل بعد از نسل حتى اجنبيانى كه از ذريّه تو نيستند بايد ختنه شوند و

در آيه 26 در همان روز ابراهيم و پسرش اسمعيل ختنه شدند و همين قسم حضرت موسى

نيز از غير اسرائيليان دعوت و هدايت فرمود و هم چنين تمام مردمان خانه اش

ص 235

و خريده شده گان از اجنبيان همراهش و زائيده شده گان خانه اش

ختنه شدند چنانچه در فصل 12 خروج ميفرمايد كه در وقت بيرون آمدهن بنى اسرائيل

از مصر جمعى از مصريان نيز با ايشان بودند آيه 38 و نيز گروه ممزوج بهم

يعنى قبايل خارجه با گله ها و رمه ها و مواشى بسيار سنگينى بهمراه ايشان بر

آمدند آيه 48 و اگر بيگانه نزد او اقامت بخواهد كه فسح خداوند را نگاه دارد

تمامى ذكورش بايد ختنه شوند بعد از آن نزديك آمده عمل نمايند چونكه مثل متوطن

است اما هر كه غير محشون است از آن نبايد بخورد و از براى متوطن و از براى غريبى

كه در ميان شما بسر ميبرد شريعت يكى است و در فصل 56 اشعياء آيه 3 و پسر بيگانه

به خداوند ملصق است بدين مضمون نگويد كه خداوند مرا از قوم خود جدا كرده است 7

زيرا كه خانه من براى تمامى قبايل بيت الدعاء متمى خواهد شد ودر فصل 47

حزقيل ميفرمايد 22 و غير ميانى كه در ميان شما متمكن شده اولاد در ميان شما

توليد نموده اند بجهت ارثيت بقرعه تقسيم نمائيد چونكه ايشان از براى شما مثل

زائيده شده گان بنى اسرائيل ميباشند لهذا در ميان اسباط اسرائيل با شما ميراث

ص 235 (تكرارى )

خواهند گرفت ذكريا باب 2 آيه 11 در آن روز طوايف بسيارى

به خداوند ملصق شده قوم من خواهند شد : پس معلوم و محقق شد كه هدايت نمودن

و نجات دادن قبايل خارجه منحصر بمسيح نبوده چنانچه بنصوص آيات استدلال شد

: باب نهم از فصل ثانى سئوال مسيحى :

======================================

كه مولود بعد از مسيح نيز بايد از ذريّه ابراهيم و اسحق و يعقوى و داود باشد

چنانچه مينويسد تكوين 17 آيه 21 اما عهد خود را با اسحق ثابت خواهم گردانيد و

بشخصيكه خارج از اين ذريّه باشد چگونه ميتواند ادعاى مظهريت و بركت و نجات

نمايد؟ و بفرمايش موسى بايد از ميان برادارن بر خيزد و بفرموده پيغمبرى از ساير

طوايف يا از نسل اسمعيل مبعوث شود چنانچه در تورات مثنى فصل 18 آيه 15 فرموده

كه خداوند خداى شما از ميان شما از برادران شما پيغمبريرا مثل من مبعوث ميفرمايد

از او بشنويد : جواب بهائى : اولا عهد با اسحق مقصود

از امر ختنه است دخلى به نبوت ندارد چنانچه تكوين 17 آيه 10 ميگويد من و شما

ص 236

و ذريّه تو بعد از تو عهديكه نگاه خواهند داشت اين است كه در ميان شما هر ذكورى

ختنه شود ثانى شما معتقديد كه مصداق اين آيه حضرت مسيح بود و اين مواعيد

در ايام ظهورش بكمال رسيد و خود حضرت عيسى نيز اظهار فرمودند كه مصداق اين آيه

تورات منم پس شما بعد از ظهور مسيح و مصداق اكمال اين آيه ديگر حق انتظار چنين

مواعيد را نداريد و نبايد بگوئيد كه موعود بعد از مسيح نيز بايد مصداق اين آيه

بوده باشد چون در تورات هم تكرار اين آيه مرقوم نشده تا دليل بر اين باشد كه

موعود بعد ازعيسى هم بايد از نسل ابراهيم و از برادران باشد و حال آنكه حضرت

رسول اللّه اجنبى و از برادرى خارج نشد بدليل آنكه طايفه ادوم كه از نسل عيسو

برادر يعقوب باشند در تورات از برادران محسوبند با آنكه عيسو با يعقوب مخالف بود

و آيه دشمنى در حق او نازل شد باوجود اين نسل او از برادران است چنانچه در باب

23 تورات مثتى مرقوم است آيه 7 ازادومى منتضر مشو كه برادر تو است پس طايفه

قريش كه از نسلامسعيل ميباشند بطريق اولى از برادران است زيرا در تورات همان

قسم كه اسنحق را از ذريّه و نسل ابراهيم ميخواند اسمعيل را هم كه فرزند كنيز

باشد از نسل ابراهيم و ذريّه او ميشمرد چنانچه در فصل 21

ص 237

تكوين ميفرمايد 12 خدا بابراهيم گفت كه اين آوان و كنيزكت در نظرت ناخوش

نبايد هر چه كه سارا بتو گفته باشد قوتش را استماع نما زيرا كه ذريّه تز او اسحق

خوانده ميشود و از پسر كنيزك نيز امتّى خواهم گردانيد زيرا كه از نسل تو است

آيه 20 و خدا با آن پسر ميبود و او نمّو كرد و ساكن صحرا شد و در صحراى فاران

ساكن گرديد و در فصل 3 حيقوق بنى آيه 3 خدا از يتيمان ميايد و قدوس از جبل

فاران در فصل 23 تورات مثنى دو طايفه يعنى عمونى و موابرا ميفرمايد كه تا ده پشت

بلكه تا ابد داخل جمعيت خداوند نشوند فصل 28 آيه 19 برويد تمام قبايل را از

شاگردان نمائيد و لابد اين دو طايفه هم داخل قبايل بودند چگونه طوايفى را كه در

تورات تا ابد انها را اهل ضلالت خوانده است حضرت مسيح امر بهدايت آنها ميفرمايد

و حال آنكه هدايت اين دو طايفه ضد كلام تورات است اما از طايفه اسمعيل كه بنص

تورات نسبتش بابراهيم ثابت است و از برادران خارج نيست شما تعجب مينمائيد كه از

آنطايفه ديگر نبايد پيغمبرى ظاهر شود با آنكه در تورات نيست كه بعد از ظهور

مسيح ديگر كسى را كه از برادران نيست به پيفمبرى قبول ننمائيد بلكه مطلقا جزو

دعوت بخداى ابراهيم

ص 238

و بقاى امر و انجام كلام ديگر ميزانى بجهت امتياز بين حق و باطل نازل نشده و

گذشته از اين مراتب و دلايل در اكثرى از آيات تورات و كتب انبياء مينويسد كه در

بيگانگان و ساير طوايف هيز به خدا ملحق ميشوند و بعضى از ايشان كاهنان و لويان

ميگردند از جمله در اشعياء فصل 56 آيه 6 و پسران بيگانگان كه بخدا ملحق شده او

را خدمت نمايند و اسم خداوند را دوست ميدارند و نيز در فصل 55 آيه 20 خداوند

ميفرمايد كه ايشان تمامى برادران شما را از همگى قبايل بر اسبها و عرابه ها و

كجاوه ها و جمازها به خداوند بكوه مقدس من اورشليم از راه هديه خواهند آورد 21

و ديگر خداوند ميفرمايد بعضى از ايشان را براى كاهنان و لويان خواهم گرفت ذكريا

باب 2 آيه 11 و در آنروز امتهاى بسيار بخداوند ملحق شده قوم من خواهند شد و

اگر بگوئيد بلفظ كاهن است و دخلى به پيغمبرى ندارد در باره مسيح لفظ كاهنى مرقوم

شده در فصل 6 ذكريا آيه 13 جلوس نمودن به شاخه بر تخت سلطنت و نيز در تختش

كهانت خواهد كرد و هم چنين در باب 5 آيه 7 و آيه 15 نامه بعبريان ذكر كهانت در

باره مسيح مرقوم است مقصود اين است كه خدا چنين امرى نفرموده و چنين عهدى نكرده

ص 239

كه اگر نفسى بعد از مسيح اظهار و ادعا فرمود و خلقرا بخداى قديم خواند ولو از

برادران نبود رد نمائيد و قبول نكنيد و هم چنين در انجيل دو خبر ميفرمايد يكى

بشارت بظهور ثانى يعنى رجعت مسيح و يكى خبر به تسلى دهنده كه حضرت مسيح به

مومنين خود وعده فرموده و آن تسلى دهنده مقصود از موعود بعد مسيح يعنى حضرت

رسول است كه در انجيل يوحنا فصل 14 ميفرمايد آيه 16 و من از پدر خواهم

خواست و او تسلى دهنده ديگر بشما خواهد داد كه تا بابد با شما خواهد بود يعنى

روح حق كه آنان نميتواند او را قبول كند 26 ليكن آن تسلى دهنده يعنى روح القدس

كه پدر او را باسم من خواهد فرستاد همان شما را هر چيز خواهد آموخت و هر چه من

بشما گفتم بياد شما خواهد آورد و در فصل 15 ميفرمايد آيه 26 و چون

آن تسلى دهنده كه من از جنب پدر خوهم فرستاد يعنى روح راستى كه از طرف پدر

مى آيد او در باره من شهادت خواهد داد در فصل 16 آيه 7 ليكن بشما

ميگويم كه مفيد است من بروم كه اگر من نروم آن تسلى دهنده نزد شما نخواهد

آمد : اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد او چون بيايد جهانيان را بگناه

ص 240

و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت 9 به گناه زيرا كه بر من ايمان نمياورند

بصدق زيرا كه نزد پدرم ميروم و شما مرا ديگر نمى بينيد بانصاف زيرا كه بر رئيس

اين جهان حُكم جارى شده است و ديگر چيزهاى بسيار دارم كه بشما بگويم ليكن حالا

حالا نميتوانيند تحمل شد اما چون آن روح راستى بيايد او شما را بتمام راستى

ارشاد خواهد نمود زيرا كه از پيش خود سخن نخواهد گفت بلكه هر آنچه ميشنود خواهد

گفت و شما را باينده خبر خواهد داد حال اگر بگوئيد مقصود از اين تسلى دهنده ها

آن بود كه بعد از صعود مسيح بحواريان رسيد و در باب دوم اعمال حواريان مينويسد

كه چون روز پنجاهم همگى حواريان باتفاق يك جا بودند ناگاه صدائى چون صداى باد

شديد ميوزيد از آسمان آمد و همه آنخانه را كه نشسته بودند پر كرد و زبانهاى

شكافته شده چون زبانهاى آتش بر آنها آشكار گرديد و بر هر يكى از آنها به نشست و

همگى ايشان بروح القدس مملو گشتند 33 پس صعود بدست راست خدا نموده روح القدس

معهود را از پدر يافته نتيجه است كه حال شما مى بينيد و مى شنويد اين آن تسلى

دهنده در انجيل يوحنا است كه مذكور و مرقوم است بلكه آنوعده ايست كه در باب 22

لوقا خبر بان فرموده است 49 اينك من وعده پدر خود را

ص 241

بشما ميفرستم و شما در شهر اورشليم توقف نمائيد تا وقتيكه از عالم بالا بقوت

ملبس شويد و از آن آيات در انجيل يوحنا واضح است كه مقصود ازتسلى دهنده حضرت

رسول اكرم است نه آل روح القدس كه مصداق وعده پدر آسمانى است و در روز پنجاهم

بحواريان رسيد بدليل آنكه ميفرمايد و چون بيايد جهانيانرا بگناه و صدق و انصاف

مكرم خواهد نمود يعنى خود او اينكارها را ميكند و او يكى است كه ميايد اما

حواريان جمع بودند و هم باستقلال جهانيان را ملزم ننمودند و ديگر ميفرمايد

چيزهاى بسيار دارم بشما بگويم ليكن حالا متحمل نميتوانيد شد اما او چون بيايد

شما را بتمام راستى ارشاد خواهد نمود و حواريان بغير از گفته هاى مسيح چيزهاى

ديگر نگفتند و مروج گفته هاى حضرت روح اللّه بودند و نيز ميفرمايد در پيش خود

سخن نميگويد آنچه را كه ميشنود ميگويد و شما را باينده خبر خواهد داد يعنى

پيغمبرى است كه از جانب خدا آنچه ميشنود ميگويد و خبر به بعد و رجعت مسيح ثانيا

ميدهد بارى اگر جميع وعدها و تسلى دهندها را همه گى يكى ميدانيد و ميگوئيد

همانستكه آمد ديگر چرا بعد از مملو شدن حواريان بان روح قدس در رساله

بعبريان باب 10 ميفرمايد 36 شما را صبر لازم است تا اراده خدا بجا آورده

وعده را بيابيد 37 زيرا بعد از اندك زمانى آنكه آمدنى است ظهور خواهد نمود

تأخير نخواهد كرد لكن عادل

ص 242

بايمان زيست خواهد نمود و اگر كسى مرتد شود جان من باوى خوش نخواهد شد پس مبرهن

شد كه آن تسّلى دهنده يعنى آينده ظهور بعد از مسيح است و در باره آن موعود ذكر

اينكه بايد از برادران باشد يا نبايد از ساير طوايف باشد مرقوم نشده و حال آنكه

بمجرد تصديق نمودن حضرت رسول بحضرت مسيح از برادران بلكه در فرزندان خدا شد

چنانچه در نامه قولاطيان باب 3 ميفرمايد آيه 26 زيرا همه درزندان خدا هستيد در

حالتى كه ايمان بمسيح داشت باشيد زيرا همه شما در مسيح تعميد يافتيد ملبس بمسيح

شديد چون از مسيح هستيد پس از نسل ابراهيم هستيد و وراث هستيد بر حسب وعده

موافق اين آيه هر طايفه خارجى چكون بمسيح مومن و ملحق شد از فرزندان خدا و نسل

ابراهيم و وراث محسوب است در اين صورت حضرت رسول اللّه كه حضرت مسيح را تصديق

نمود بطريق اولى از برادران شد بلكه فاز فرزندان خدا گشت لهذا خدا نمى تواند

ولد خود را مبعوث نبوت گرداند و چون بنظر دقيق در آياتيكه مسيحيان از كتب قبل

براى ظهور مسيح دليل و خبر مياورند نظر شود و نيز در آن آياتى كه از تورات

و انجيل براى ظهور حضرت رسول اللّه دليل و خبر وارد شده ملاحظه رود

ص 243

و بميزان عقل و نقل اخبار ظهور روح اللّه را با اخبار ظهور محمد رسول اللّه روحى

لهم الفداء تطبيق شود آنوقت مبرهن ميايد كه آيات و اخبار ظهور محمد رسول اللّه

چقدر محكمتر و بموقع تر است مثلا از جمله آياتيكه مسيحيان از براى ظهور حضرت

عيسى دليل و خبر ميگيرند اينكلام حضرت يعقوب است كه در فصل 49 تكوين ميفرمايد

آيه 10 عصاى سلطنت از يهودا و فرمان فرمائى از ميانه اولاد او نضهت خواهد نمود

تا وقتيكه شيلوه بيايد كه امت ها باو جمع خواهند شد اين آيه را مسيحيان از براى

ظهور مسيح دليل مياورند كه مقصود ازشيلوه مسيح است كه قبايل و امم عالم در ظل

او جمع شدند و حال آنكه اولا اين شيلوه معنى سلامتى است كه بنى اسرائيل

بايد در زمان شيلوه آسايش و امنيت يابند و در زمان حضرت موى اين سلامتى براى

اسرائيل حاصل شد مصداق آن خود حضرت موسى بود ولى بعد از ظهور مسيح اسرائيل نسل

شدند و امنيت نيافتند چنانچه خود حضرت مسيح فرمود كه من براى صلح نيامده ام

در فصل 10 انجيل متى آيه 34 تصور ننمائيد كه من بحهت صلح بر زمين آمده ام ؟

نه بلكه بجهة نهادن شمشير و ثانيا مقصود از امتها طوايف داخله از ذريّه اسحق

نسل يعقوب است يعنى در زمان شيلوه طوايف داخله از ذريّه اسحق نسل يعقوب است

بايد باو جمع شوند

ص 244

و در ظل اطاعت امر او در آيند اين نيز در زمان حضرت موسى كامل شد كه جميع طوايف

و قبائلى كه از اسحق و اسرائيل بودند در ظل لواء حضرت موسى جمع شدند اما بحضرت

مسيح تا كنون تمام قبايل اسرائيل جمع نشده اند تا چه رسد بزمان آنحضرت و اين

مثله در خود آيات تورات محقق و مبعوث است كه آن ثبايل و امتهائيكه بشيلوه جمع

ميشوند اسباط اسرائيل هستند و در باره ذريّه ابراهيم و نسل اسحق و يعقوب ذكر

قبايل و امم مرقوم است از جمله در فصل 17 تكوين آيه 15 خداوند بابراهم فرمود

نسبت بزن خود سارى اسمش را مگو بلكه اسمش ساراه باشد و او را بركت خواهم داد و

هم پسرى از او بتو ميدهم بلكه او را متبرك ساخته مادر امم خواهد بود و هم ملوك

قومها از او بظهور ميايند دل لغت عبرى امتها را تلفظ عميم مينويسند و در آيه

شيلوه با آيات ديگر كه در باره اسباط و طاويف اسرائيل است تمام را لفظ عميم

مينويسد و مقصود از عميم همان امم و اسباط اسرائيل است ودر فصل 48 آيه 3

يعقوب بيوسف گفت : كه خداى قدير در ارض كنعان به من نمودار شد و به من

بركت داد 4 و به من فرمود كه اينك تو را بارور و بسيار ميگردانم و تو را صاحب

جماعت امتها ميسازم و يعقوب بعد از حكايت نمودن وعدهاى خداوند

ص 245

در فصل بعد اولاد خود را بشارت ظهور شيلوه و اجتماع همين امتهائيكه از ذريّه

يعقوبند ميفرمايد و تمام اسباط ذريّه و قبلايل اسرائيل در زمان حضرت موسى جمع شد

و در ظل او در آمدند و بسلامتى و امنيت رسيدند اما حضرت مسيح خبر ذلّت و

پريشانى اسرائيل را داد كه بعد از ظهور آن حضرت ذليل و پراكنده گرديدند و ثالثا

در آن آيه مطلقا ذكر سلطنت نيست بلكه در برحمة كلمه سلطنت را درج نمودند و مقصود

از عصا و فرمانفرمائى در باره يهودا نيست كه طايفه يهودا چون مرعوب تر و شجاع

ترين طوايف و اسباط بنى اسرائيل بودند با وجوديكه بظاهر سبط روبين در ميان ساير

اسباط مقدم بودند حضرت موسى در تورات طايفه يهودا را در وقت جنگ و مور و شجاعت

از يازده طايفه ديگر كه از اسباط اسرائيل بودند مقدم ميشمرد لهذا يعقوب

ميفرمايد كه اين فرمانفرمائى و غليه و رياست سبط يهودا بر سائر اسباط كم نخواهد

شد و تغير نخواهد نمود تا آمدن شيلوه چنانچه بعد از حضرت يعقوب تا

زمان حضرت موسى سبط يهودا بر ساير اسباط رئيس و فرمانفرما بود و مؤيد انيمطلب

آيات مرقومه قبل از آن آيه است كه در همان فصل 49 تكوين خبر فرمانفرمائى يهودا

بر ساير اسباط ميفرمايد آيه 8 اى يهودا توئى آنكس كه برادرانت تو را مدح

خواهند نمود

ص 246

دست تو بر \_\_\_ \_\_\_\_ و پسران پدرت بر تو كرنش نمايند 9 يهودا

بچه شير است و مثل شير \_\_\_ \_\_\_\_ بر خيزاند بعد بلا فاصله ميفرمايد در آيه 10

عصا از يهودا و \_\_\_ \_\_\_\_ اولادش نهضت نخواهد نمود تا وقتيكه شيلوه بيايد

كه امتها بر او جمع شود آيات معلوم است كه ميفرمايد سبط يهودا بر يازده سبط

ديگر كه از نسل \_\_\_ \_\_\_\_ فرمانفرما باشد با آمدن شيلوه و تا زمان حضرت موسى

چنين بود حال اگر يهود \_\_\_\_ و مفصود عصاى سلطنت است در باره مسيح هم اين

اثبات نميشود زيرا كه ميفرمايد اگر ابتداى سلطنت را از داود بگيرند هفتاد سال

بكلى سلطنت و رياست بنى اسرائيل قطع شده و تمام ايشان ذليل و اسير بودند و تا

آمدن مسيح داراى سلطنت \_\_\_ فصل 4 كتاب هوشع خبر ميدهد كه حتى سرورى

و رياست نيز در ميان بنى اسرائيل \_\_\_ 4 بنى اسرائيل روزها بسيارى بدون ملك

و بدون سرور و بدون \_\_\_ خواهند ماند چنانچه بعد از خرابى

هيكل اول تا هفتاد سال \_\_\_ غير از روز بابل نيز طايفه يهودا داراى

سلطنت نبودند و از آيه كتاب يوشع مصداق آن ثابت و محقق است كه بنى اسرائيل

ص 247

در ايام اسيرى هفتاد سال داراى فرمانفرمائى و رياست هم نبودند در اين صورت

بهيچوجه اين آيه شيلوه را نميتوان در باره مسيح ذكر نمود زيرا ميفرمايد تا آمدن

شيلوه سلطنت و رياست يهودا منقطع نخواهد شد ولى تا آمدن مسيح قطع شده بود با

وجود اين مسيحيان اين آيه را خبر ظهور مسيح ميدانند اما آن تسلى دهنده كه در

خصوص ظهور بعد حضرت مسيح مكرر خبر ميفرمايد او را در باره محمد رسول اللّه قبول

نمى نمايند و حال شخص منصف بصير چون بدقت ملاحظه نمايد و تطبيق كند به يقين

ميداند كه در صورتيكه خبر حضرت يعقوب را كه در زمان حضرت موسى كامل شده بود

راجع بظهور مسيح نمايند با آنكه هيچ موافقت ندارد آن تسلى دهنده در آيات يرمياه

انحيل كه مخصوص ظهور بعد از مسيح است بطريق اولى راجع بمحمد رسول اللّه است و

ديگر از جمله آياتى كه حواريان براى ظهور مسيح خبر و دليل آورده اند آنست كه در

فصل 7 اشعياء مرقوم است كه در آيه 14 خداوند به آحاز كه پادشاه يهودا بود آيتى

را داد از براى اينكه باور نمايد كه دشمنان او يعنى پادشاه ارم و پادشاه اسرائيل

بر او غالب نميشوند و آن آيات اين بود كه خود خدا باحاز فرمود اينك باكره حامله

شده پسرى را خواهد زائيد و قبل از اينكه آن پسر خوب و بد را تميز بدهد آن دو

پادشاه كه دشمنان آخازند ذليل و مملكتشان پايمال

ص 248

خواهد شد و در فصل 8 اشعياء فصل 15 و 16 كتاب دويمن ملوك آيه 30 و يكى

از سردارانش پقح پسر رمليا را كشت و بجايش سلطنت نمود آيه 9 باب 16 پادشاه

آشور بدمشق بر آمد و دصين را بقتل رسانيد و آحاز از دست اين دو سلطان آزاد شد

اشعياء باب 8 كه مفادش اين است بعد از كشته شدن اين دو سلطان كه بر آحاز قيام

كرده بودند آيه 9 اى قومها شكست خواهيد يافت و با هم مشورت كنيد باطل خواهد شد

زبرا كه خدا با ما است وقوع آن آيت يعنى تولد آن پسر را از دختر حامله شده و

كشته شدن آن دو سلطان تمام را مينويسد باوجود اين در فصل اول انجيل متى آيه 23

انى آيه و ايت را براى تولد مسيح شاهد و دليل مياورد كه آن آيتى را كه خداود با

آحاز فرموده بود بعد از تولد مسيح از مريم كه باكره بود كامل شد ، ملاحظه

فرمائيد چگونه آيتى را كه ششصد سال قبل از تولد مسيح خداوند باحاز داده و آنرا

دليل اطمينان آحاز و ذلت دشمنان او قرار فرموده و مصداقش كامل و بالغ شده بود

آنرا براى مسيح خبر و دليل آورده اند ؟ اگر اين نحو باشد بعد از مردن آحاز اين

چه آيتى جهت اطمينان قلب او ميشود ؟ ولى ذكر تسلى دهنده و آيات صريحه انجيل و

حواريان را در باره محمد رسول اللّه ميخواهند انكار كنند

ص 249

اين نيست كه بسبب آنكه بچشم غرض مينگرند بديده عدالت آيه حضرت مسيح در باره

ايشان ثابت شود كه در فصل 7 آيه 3 متى ميفرمايد چرا آن خس را كه در ديده برادر

تو است مى بينى و آن شاه تير را كه در چشم خود دارى نمى يابى ؟ از اين قبيل آيات

كه در باره مسيح از كتب قبل دليل آورده اند و بظاهر مناسبتى ندارد بسيار است كه

در باب پنجم از فصل 3 اين رساله نگاشته خواهد آمد تا بعد از مراجعه ارباب بصيرت

و مطالعه اهل معرفت مبرهن گردد كه تميز اينكه آن آيات كتاب قبل را براى ظهور روح

اللّه دليل آورده اند اگر بخواهيم بان ميزان ما هم در باره محمد رسول اللّه و

اين ظهور اعظم استدلال نمائى تمام تورات و كتب انبياء و جميع انجيل و رسائل

حواريان را ممكن است كه خبر و بشارت ظهور پيغمبر اسلام و طلوع نيّر اعظم از افق

اين كور جديد قرار دهيم و ذكر كنيم ولى چون ميخواهيم كه بظاهر اياتى را كه مناسب

است و مخصوص ظهور بعد از مسيح است بنگاريم لهذا از آن نحو استدلال ميگذريم :

و ديگر از جمله آياتى كه در انجيل يعنى در مكاشفات يوحنا و بشارت ظهور حضرت

محمد رسول اللّه و حضرت على امير المؤمنين عليهما السلام است چنانچه يوحنا

در آخر فصل دهم خبر ميدهد به بعد و مينويسد كه فرشته خدا مرا گفت كه تو را

ص 250

لازم است كه ايضا بر اقوام و طوايف و سلاطين بسيار نبوت نمائى آن بشارت و نبوت

اين است كه در فصل 11 ميفرمايد آيه 2 و ده شاهد خود را قدرت خواهيم بحشيد كه

ملامس پوشيده يكهزار و دويست و شصت روز نبوت نمايند اين نبوت با نبوت باب 12

آيه مكاشفات كه مينويسد بزبان عبرى يا ميم هر دو مطابق است و اينها دو درخت

زيتون و دو چراغ دان اند كه در نزد خداى زمين ايستاده اند و اگر كسى در مقام

اختراز و معاندت ايشان بر آيا بسبب انستكه از دهان ايشان بر مى آمد هلاك خواهد

شد و آنها قدرت بر بستن آسمان دارند كه در ايام نبوتشان باران نبارد و قدرت بر

آبها دارند كه بخون مبدل نمايند مقصود از اين دو شاهد كه در اين آيات خبر ميدهد

حضرت محمد رسول اللّه و حضرت على امير المؤمنين است كه از جانب خدا مبعوث بودند

و شهادت بر حقانيت مسيح و انبياى قبل دادند و در قرآن ميفرمايد انّا حَعَلناكَ

شاهدا و بشيراً و نَذيرا يعنى تورا شاهد و بشارت دهنده و بيم دهنده از قهر خدا

قرار داديم و خلق را بخداى ابراهيم دعوت و دلالت فرمودند تا كامل شود آنچه را كه

حضرت مسيح در باره روح تسلى دهنده و راستى فرموده بود كه او در باره من شهادت

خواهد داد

ص 251

و ايام شهادت و نبوتشان هزار و دويست و شصت سال باشد و بطول انجامد و باصطلاح

تورات و انجيل چنانچه ما بين بنى اسرائيليان و مسيحيان مسلم است بعضى روزها كه

در اخبار كتاب است بجاى يكسال است و در فصل 14 سفر اعدا و مذكور است 24 و

بشماره روزهائى بحتس زمين ميگرديد چهل روز يعنى هر يكروز بعوض يك سال بار

گناهان خود را خواهيد كشيد و نقص عهد مرا خواهيد داشت و در فصل 4 حزقيل آيه

5 زيرا كه سالهاى عصيان ايشان را مطابق روزها سيصد و نود روز بر تو نهادم تا آنكه

بار عصيان و خاندان اسرائيل را بكشى 6 بعد از انجام رسانيدنت اينها را باز به

پهلوى راست خود بخواب و بار گناه خاندان يهود را چهل روز بكش هر روزى را بجاى

يكسال بتو دادم و در فصل 13 سفر خروج در خصوص عيد فطر در تورات عبرى مينويسد اين

قانون را هر ياميم نگاه بدار ياميم يعنى روزها ولى معنى آنروز سال است كه هر سال

اين عيد را در ميان اسرائيليان مجرى ميدارند و در ترجمه فارسى هم ياميم كه اسم

روز باشد بسال ترجمه نموده اند مقصود آن بود كه مطابق آيات مكاشفات يوحناى حوارى

آيام نبوت و شهادت آندو شاهد خداوند هزارودويست و شصت سال ( اين سال را در عبرى

ياميم مينويسند ) تا ظهور قائم موعود

ص 252

كه مبشر رجعت حسينى يعنى ظهور طلعت بهاءاللّه جل جلاله بوده طول كشيد در

اينظهور اعظم ابهى مصداق اين آيات كامل و بالع شد و اگر بگوئيد كه حضرت على عليه

السلام دعوى نبوت ننمود و حضرت روسل اللّه كه بنى بعدى فرمود اين حديث شريف نيز

از قول آنحضرت منقول است كه فرموده ( علماء امتى افضل من انبياى بنى اسرائيل )

و در رتبه اوليه مقصود از آن علماء ائمه دين اسلام است كه در شأن و مقام ايشان

نبوت انبياى سلف درج است پس چون حضتر امير عليه السلام در يوم ظهو راحمدى مبعوث

بود و مروج نبوت و شريعت محمدى ص لهذا در مقام شرافت اشرفيت از انبياى بنى

اسرائيل كه مروج تورات بودند در باره آن حضرت گفته شده چنانچه حضرت يوشع ابن

نون بعد از حضرت موسى مروج نبوت و شريعت انحضرت بود همان قسم طلعت علوى بعد از

رسول اللّه مروج بنوت و شريعت محمدى بود ملتها باسم ولايت و در ولايتش رتبه

نبوت مندرج بود خلاصه نبوت وامر آن دو بزرگوار چنان در عالم نافذ

بارى وقدرتشان بقسمى محيط و مؤثر بود كه هيچيك از ملل و دوم عظيمه عالم

مدت امرشان را محو نتوانست و شرح و حكمشان را مانع و دافع نگشت تا آنكه

ص 253

انوار هدايتشان آفاق ممالك آسيا را و اروپا و افريقا را منور ساخت و اكثر نوع

انسان را از ضلالت شرك و بت پرستى نجات داد و بعد از اين در همان فصل مكاشفات

ذكر قدرت و اقتدار آن دو شاهد اللّهى را ميگويد بعد خبر جور و ظلم و قتل در

ايام آن حيوانى كه از گود بى پايان بر ميايد در باره اهل بيت اطهارشان و افتادن

نعشهاى آنها بر روى زمين در سه روز و نيم در آنجائيكه معنا بسدوم و مصر و محل

شهادت مسيح مسّمى است مذكور و مسطور و واضح است كه معنى و مصداق آن حيوان كه

بظلم و قتل ذريّه پيغمبر خدا و حضرت امير مشغول شد يزيد ابن معاويه بود و سه

روز و نيم اشاره بسه سال و نيم خلافت او است و آنمكان و محل نعشها كه معنا بسدوم

مصر و موقع صليب شدن مسيح باينده شده آن ارض شام و كربلا بود كه همان قسم كه در

سدوم و مصر و اورشليم انبياء و اولياى خدا بظلم و حبس و قتل مبتلا ميشدند در ارض

شام نيز بر اولياى خدا آن بلايا وارد شد و اگر بگويند كه در مكاشفات ذكر افتادن

نعشهاى آن دو شاهد است نه ذريّه و اولاد آنها كه در شام و كوفه محبوس و مظلوم و

مقتول گرديدند اين مطلب نيز نظيرش در كتب انبياء موجود است و مذكور از جمله در

خصوص

ص 254

ولد ثانى داود در اكثر آيات هم دواد مرقوم است ولى مقصود ولد او است در باب 37

حزقيل آيه 24 بنده من داود پادشاه ايشان خواهد بود و بنده من داود دائما

سلطان ايشان خواهد بود و جميع اسرائيل يان و مسيحيان متفقند بر اينكه مقصود از

داود كه در آيه مذكور است ولد ثانى او است و همچنين در بسيارى از آيات ذكر

اسرائيلرا ميفرمايد ولى مقصود عموم بنى اسرائيل است پس معلوم و محقق است و از

خود آيات مكاشفات نيز ظاهر است كه افتادن نعشهاى آنها در سه روز و نيم مقصود

نعشهاى اهل بيت و ذريّه آنها است كه در ايام يزيد ابن معاويه هر وفت كه اصحاب و

انصار خواستند اجساد ائمه و شهداى دين خويش را در محل معينى مدفون سازند و از

براى زيارت آثار و علايمى در مرقد و تربتشان بگذارند اعدا مانع ميشدند و در صدد

محو و نابود كردن اجساد مطهرشان بودند تا آنكه بعد از سه سال و نيم كه انقضاى

خلافت يزيد بود خروج مختار شد كه بنصرت و حمايت اهل بيت قيام نمود و ظلم و عداوت

بنى اميه را تلافى نمود بشأنيكه تزلزل و اضطراب دشمنان اهل بيت را احاطه كرد

و ديگر از جمله آياتى كه در مكاشفات خبر ائمه دين اسلام و تاريخ ظهور قائم آل محمد

اين است كه

ص 255

در فصل 12 مكاشفات ميفرمايد از آآيه اول و علامتى عظيم از آسمان سر زد كه زنى

پوشيده بود خورشيد را و ماه در زير پايش و بر سرش تاجى از دوازده ستاره بود و

آبستن شده از درد زه و عذاب زائيدن ميناليد و علامتى ديگر در آسمان پديد آمد

كه نا گاه اژدهاى بزرگ آتشين كه هفت سر و ده شاخ داشت بر سرهاى او هفت افسر بود

و دمش ثلث كواكب آسمان را جاروب نموده بر زمين ريخت و آن اژدها نزد آن زن كه

در زادن بود ايستاده كه چون آنزن زايد بچه او را فرا گيرد و زائيدن بچه ذكور را

كه بعصاى آهنين بر همه طوايف حكم خواهد راند و آن بچه را ربوده و نزد خدا

و تختش رسانيدند و در آنجا مكان داشت كه از خدا معين شده بود كه او را يكهزار و

دويست و شصت روز بپروراند اين روز را انجيل ياميم مينويسد مقصود از آن زن در كور

اسلام حضرت فاطمه زهرا سلام اللّه عليهما است و خورشيد حضرت محمد رسول اللّه كه

شمس حقيقت عالم توحيد بود و ماه حضرت امير المؤمنين قمر ولايت و آن تاج كه از

دوازده ستاره بر سر داشت تاج تاج افتخارى است كه از دوازده فرزند خود كه ائمه

دين اسلام بودند بر سر گرفت كه فرزند دوازدهمين آن همان بچه ذكورى است كه در

ص 256

آخر از ذريّه او امام زمان مهدى موعود بود و مقصود از آن اژدهاى بزرگ آتشين

سلطنت بنى اميه است هفت سر و ده شاخ كنايه از ملوك و سلاطين بنى اميّه است كه

يك ثلث كواكب آسمان را يعنى از علما و رؤسا و زهّاد شريعت اسلام را بقتل

رسانيدند و آخرالامر اقتدار و آثار عظيمه باهره ايشانرا منع نتوانستند و صيت

بزرگواريشان در عالم منتشر و بر قرار گرديد و بعد از هزار و دويست و شصت سال آن

فرزند دوازدهمين از ولد فاطمه زهرا من لدى اللّه بهدايت خلق مبعوث شد و با عصاى

آهنين بر طوايف و ملل و اديان عالم حكمرانى فرمود و نجات و حيات كل را بايمان و

اذا عت خود معلق نمود و آن قائم موعود كه دوازدهمين از ولد فاطمه بود بمبشر رجعت

حسينى گرديد و خلق را بظهورش دعوت و دلالت كرد چنانچه از عقايد مسلمه بين طوايف

شيعه است كه بعد از قائم رجهت حسينى خواهد شد ولى باصطلاح تورات و انجيل آن قائم

موعود بمنزله يحياى تعميد دهنده بود يعنى يوحنا كه خلق را مستعد ظهور ثانى مسيح

باسم اب آسمانى فرمود و كل را بملكوت اللّه بشارت داد چنانچه از قلم اعلى نازل

قوله تعالى : يا مَلا الابن قد اَرسَلنا الَيكُم يُوحنّا مَرة اُخرى

ص 257

اِنَّهُ يُنادى برّية البيان يا خلق الاكوان ظَهَروا عيونكم قد

اقتَرَب يَوم المُشاهِدَة وَ اللقاء و ىَ مَلَاء الاَنجيل اعمر السبيل

قَد اِقترب اليَومُ الذى فيه ما فى الرَّب الجَليل اِمتَعد و للِدُخُول

فى المَلَكُوت كَذلِكَ قُضى الامر مِن لدى اللّه فالِق الاِصباح

: فصل ثالث :

================

از رساله الستدلاليه سئوال و جواب در كيفيت ايمان و تصديق اين عبد باين ظهور

مبارك و ذكر حجبات و اوهامات طوايف و ملل كه در يوم ظهور موعودشان

علت غفلت و انكار ايشان اينگونه حجبات بوده مشتمل بر پنج باب

: باب اول از فصل ثالث سئوال مسيحى :

=======================================

در كيفيت تصديق و ايمان اين عبد كه بچه مسيله بوده . جواب .

حكايت و كيفيت ايمان اين عبد در سنه يكهزار و دويست و نود پنج هجرى مغفور مرفوع

حكيم آقا جان كليمى بهائى همدانى اعلى اللّه مقامه وقتيكه يكى از مبلغين طايفه

بهائيه يعنى جناب آقاى اقا ميرزا على محمد ابن اصدق عليهما بهاءاللّه الابهى از

خراسان بهمدان وارد و در منزل

ص 258

جنابان كقا محمد جواد و آقا محمد باق عليهما بهاءاللّه المالك الايجاد باثبات

ظهور جمال مبارك ابهى جل ذكره و هدايت خلق مشغول و ناطق بودند جناب حكيم مذكور

مغفور شب ورود اوقات خود را باستماع دلايل و براهين منحصر ساختند و پس از تحقيق

تام مفرى جز تصديق و ايمان نيافتند و بعد از اقرار و اعتراب باين امر عظيم

بهدايت و تبليغ مشغول شدند و جمع كثيرى از بنى اسرائيل از ذكور و اناث از همت و

قيام آنوجود مسعود موفق بايمان و حيات ابدى گرديدند اين فانى نيز به تشويفات

ايشان با دقت تمام در صدد تحقيق و مجاهده بر آمد چون از آيات كتاب استنباط ميشود

كه شخص مجاهد را خدا هدايت ميفرمايد چنانچه در امثال سليمان فصل (8)

آيه 17 من دوست دارندگان خود را دوست ميدارم و كسانيكه بسعى تمام مرا تجسس

مينمايند مرا خواهند يافت و در فصل 6 يرمياه 16 خدا ميفرمايد سئوال نمايند كه

از راه هاى عالم كه كدامين خوب است در آن راهى شويد كه فراغت از براى جان خواهيد

يافت ودر انجيل متى در فصل 17 آيه 7 الى دهم سئوال نمائيد كه بشما داده خواهد

شد تفحص نمائيد كه خواهيد يافت زيرا هر كس كه سئوال تحصيل كند و كسى جستجو

نمايد يابد و از براى آنكه در را بكوبد گشاده گردد و كيست كه اگر فرزندش از او

نان طلبد او را

ص 259

سنگ دهد و در قرآن هم ميفرمايد وَ الّذين جاهدوا فينا لنَهدينَهُم

سُبُلَنا : و نيز فهميد و دانست كه در تقليد آباء و تعصب اجداد و بعضى از حجبات

كه سبب گمراهى هر طايفه است بايد بيزار شد و بدقت تما م در فرق و امتياز بين حق

و باطل ساعى گشت تا آنكه بميزان عقل و دليل كتب مقدسه بعون و عنايت الهى اطلاع

و آگاهى حاصل گرديد كه لابد بايد مدعى من عند اللّه از جميع شئون نظير و مثيل

نداشته باشد و احدى از خلق ممكنات در مقابل ايتان و اظهار مثليت در شئون و آثار

حقيقت نتوانست و اگر نفسى مدعى شود و ايتان بمثل نمايد لابد حق و من عند اللّه

است زيرا اگر بگوئيم ممكن است باطل بمثل حق بر خيزد اثبات حقيّت انبيا محال

ميشود و امتياز بين حق و باطل حاصل نميگردد و اين ميزان از آيات كتاب نيز بدست

ميايد و وعده هاى اللهى شاهد و ممد بر اين مقال ميگردد مثل اينكه در اشعيا

فصل 42 ميفرمايد آيه 7 خداوند منم اسم من همان است جلال خود را بغير و ستايش

خود را به بتان تراشيده شده نميدهم ، مقصود اين است كه اين فانى در تورات

و قصص انبياء و در انجيل باره و نامه هاى حواريان نظر نموده آنچه را كه

ص 260

انبياء دليل قاطع بر صدق دعوى خودشان بيان نموده اند و جميع من فى الوجود را از

ايتان بمثل آن عاجز كرده اند اعظم و اتم آنرا از اين وجود و ظهور مبارك مشاهده

نمودم و همچنين آن حجباتى كه خود و بنى اسرائيل را در ظهور مسيح بان مبتلا ديدم

بعينه در اين ظهور اعظم ساير امم را بان گونه حجبات محتجب و گرفتار شماهده كردم

چنانكه در برخى از ابواب مذكوره در اين روقه نگاشته آمد حال در آنچه علم حجبات

طوايف در ظهورات اللّهى و باعث اوهام بنى اسرائيل در ظهور حضرت عيسى بوده

ابوابى مرقوم ميگردد تا عبرت سايرين گردد كه در يوم ظهور موعود خويش بانگونه

حجبات محتجب نگردند و بعد آيات بينات انبياى قبل واين ظهور مبارك نگاشته خواهد

آمد تا واضح و مبرهن گردد كه اين ظهور اعظم آياتش اقوم و بيناتش اتم و مجتّش

كامل و بالع بر امم عالم گرديده .

:باب دويم از فصل سوم :

==========================

در خصوص تقليد امم عالم بعلماى دين : د خصوص تقليد نمودن هر ملتى از علماى

كيش خويش و يكى از حجباتشان اين بوده كه در اصول دين اللهى خود را مطيع و مقلد

علما مينموده اند و رؤساى دين محض رياست و هواى نفس نه خود مؤمن بظهور موعود

ص 261

ميشدند و نه خلق را ميگذاردند كه مؤمن گردند و اين واضحست كه اختيار عموم در

كف كفايت علماى ملت است چنانچه هميشه بيكديگر گفته و ميگويند كه آيا ما از

علماى خويش عالم تر و عاقلتريم ؟ اگر اين صاحب دعوى بر حق بود اول آنها تصديق

مينمودند غافل از اينكه انبيا در هر عهد و عصر كه بعضى از سلبيل شهادت نوشيدند

و برخى طعن و لعن و اذيت ميديدند باعث علماى عصر بوده اند چنانچه تفاصيل در كتب

مرقوم است در فصل 7 عاموص است كه امصياه عالم بزرگ بنى اسرائيل عاموص پيغمبر را

يكدسته گرد و اخراج بلد خواست كه تو در بيت ئيل نبوت منما و بزمين يهودا بگريز و

در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت نماى ، يرمياه باب 20 آيه 1 وپشحور كاهن

يرميا پيغمبر را زده او را در حبس خانه گذاشت باب 29 آيه 8 و چون يرمياه از

گفتن هر آنچه خداوند او را مامور نموده بود بتمامى قوم بگويد فارغ شد

كاهنان وانبياء و تمامى قوم او را گرفته گفتند البته بايد بميرى آيه 11 پس

كاهنان وانبياء گفتند اين شخص مستوجب قتل است ارمياه باب 2 آيه 8 كاهنان گقتند

خداوند كجا است و تفسير كنندگان تورات مرا نشناختند و شتابان بر من عاصى شدند

ص 264 262اين صفحه موحود نيست

: باب سوم از فصل سوم :

========================

در خصوص پى نبردن بعضى از روساى دين بمعانى علامات و اسرار كلمات كتاب

و يكى از حجباتشان آن بوده كه چون علامات و اشارات كتاب را بزعم خود و گمان

تعبير و تفسير مينمودند و از اصطلاح انبيا بى خبر و از اسرار كلمات كتب بى اطلاع

ميماندند لذا در يوم ظهور موعود اعتراض ميكردند كه چرا مطابق مفهومات و

اسنتباطات ما ظاهر نشده و حال آنكه در جميع كتب اللهى مصرّح بوده كه معانى

اخبار و بشارات بعد را هيچكس ملتفت نميشود مگر نفوسيكه داراى روح قدسى و صاحب

ايمان كامل باشند زيرا كتب مقدسه اللهيه شامل سه گونه مطلب است ماضى و حال و

مستقبل مقصود از ماضى شرح حال سابقين است كه چه باعث شد كه خلق مظاهر قبل را

انكار و تكفير نمودند و بچه براهين و دلايل مومن و موفق ميشدند تا آنكه نفوس

پند گيرند و بمثل امم قبل بر نخيزند و مقصود از حال تأسيس قوانين و آداب و

فروعات لازمه باقتضاى وقت و زمان بوده و اما مستقبل بموجب بيانات خود انبياء

چون از متشابهات است لهذا احدى درك معانى و اسرار آنرا نمى نمايد جز مظهر بعد و

مؤمنين خالصيكه داراى ايمان كاملند و راسخ

ص 265 جاى (264)

در علم همچنانكه در فصل 29 تورات مثتى ميفرمايد آيه 27 سر پنهان مال خداست

و عيان مال خلق و در فصل 55 اشعيا آيه 8 خداوند ميفرمايد كه افكار من از افكار

شما نيست و طريقه هاى من طريقه هاى شما نه چنانكه آسمانها از زمين ها رفيع تر

است همچنان راههاى من و افكار كم از افكار شما اعلى است و در فصل 12 دانيال

ميفرمايد 19 اى دانيال راه خود پيش گير و اينكلمات تا آخر الزمان مخفى و مختوم

ساز بسيارى پاك و سفيد و قال گدارده خواهند شد و شريران شريرانه رفتار خواهند

نمود لذا هيچنك از شريران درك نخواهند نمود اما دانشمندان فهم خواهند كرد ز

در رساله اول قرنتيان باب دويم آيه 7 بلكه حكمت خاد را در سرى بيان ميكنيم

يعنى آن حكمت مكنون را كه خدا پيش از دهرها براى مجدما مقرر فرمود 8 كه احدى در

روساى اين دهر آنرا ندانست كه اگر ميدانستند خداوند جلال را مصلوب نميكردند 5

كيست از بشر كه امور بشرى را درك كند مگر روح بشر كه در وى است و بهمين وضع امور

عتيقه خدائى را هيچكس درك نتوان كرد مگر روح خدا پس مبرهن شد كه چون علماى

متأخرين هر ملتى اسرار و معانى اخبار و علامات كتاب را ندانستند و ظهور موعود

را براى و اراده خود تطبيق نمودند

ص 266

و مخالف اراده و ميل خويش يافتند از شناسائى دور و محتجب ماندند و عوام هم بر

تقليد آنها بر خواستند و چنان گمان كردند كه علماى دين معصوم و محفوظ از بدا و

خطا هستند و آن علما نيز بر فهم و دانش خود تكيه دادند يعلم حجاب و الاكبر را

نخواندند و ليس العلم بكثرة التَعَلم را نفهميدند و لا يَعلَمع تَأويله اِلّا

اللّه و الراسِخونُ فى العِلم را ادراك ننمودند و بِه اِنَّ حَدّيثَنا صَقبً

مُتِعصَّبً پى نبردند و ديگر از جمله احتجابات امم گذشته نشناختن آنها بود

پيغمبر خودشان را زيرا اگر پيغمبر و نبى خود را از روى تحقيق و بصيرت شناخته

بودند از شناسائى و معرفت ظهور بعد دور نمى شدند چنانچه در باب 2 از فصل اول

اين رساله در اين خصوص دلائلى مذكور آمد لذا در اين باب باختصار قناعت شد اگر

رجوع بباب مذكور نمايند از اين مسئله بنحو اكمل آگاهى حاصل آيد :

: باب چهارم :

===============

در خصوص تبديل و تغيير فروعات احكام كتاب كه يكى از احتجابات ملل و امم

در يوم ظهور انبياء بوده مثل اينكه خود اين عبد قبل از ايمان و اعتراف باين

ظهور

ص 267

مبارك در ميان بنى اسرائيل باين حجاب محتجب و مبتلا بودم زيرا كه علماى بنى

اسرائيل از آيات تورات استدلال مينمودند كه احكام و فروعات شريعت تورات ابدى است

و تاآخر عالم تغيير و تبديل نخواهد يافت از جمله استدلالشان بايه 7 ابدى بودن

سبت تورات خروج باب 31 آيه 15 پس بنى اسرائيل سبت را نگاه بدارند قبلا

بعد نسل بعهد ابدى ، و در مرموز نوزدهم داود است كه ميفرمايد شريعت خداوند

كامل است و جان را زنده ميگرداند ، و در مركوز 111 آيه 7 اعمال امتهايش

حقيقت و حكمت تمامى فرايض او حق است 8 تا ابدالاباد پايدار است و بحقيقت

و راستى معمول است و مركوز 119 آيه 44 شريعت تو را هميشه تا ابدالاباد

نگاه خواهم داشت ، اينگونه آيات را دليل بر صدق قوم و عقيده خود بيان ميكردند

كه شريعت تورات كامل است و نه آنكه ناقص باشد و يا محتاج به تغيير و تبديل شود و

هم چنين بايد تا ابدالاباد اوامر و فرايض تورات مجرى و معمول گردد نه آنكه

منسوخ شود و بغايت بنى اسرائيل از ايمان بمسيح در گيرزند كه چرا فرائض و سنن و

احكام تورات را تغيير داده و منسوخ نموده مثلا در تورات خوردن بعضى ماكولات و

شكستن

ص 268

يوم سبع و معامله در اعياد حرامست ولى در نامهء پولس بقولسيان باب 2 ميفرمايد

آيه 16 پس هيچكش شمار را در باره خوراكى و آشاميدن يا در خصوص عيد يا سبتها مجرم

نداند و در فصل 44 حزقيل امر حضرت موسى مكرر شده 9 خداوند چنين ميفرمايد كه از

تمام پسران غريبه كه در ميان بنى اسرائيلند هيچ پسر عريبه كه دلش غفله دارد و

گوشش نا مختون است بمقام مقدس داخل نشود ولى در نامه اول پولس باهل فرنتين باب

هفتم آيه 19 كه مختونى هيچ و نا مختونى هيز هيچست و نيز از اين كيات زبور معلوم

است كه اين شريعت تورات كامل است لكن در باب هشتن نامه بعبريان ميگويد 7 چه اگر

پيمان اول بى عيب بودى جائى به جهة پيمان ديگر مطلوب نميگشت چون پيمان نورا ذكر

مينمايند اول را كهن ساخته و آنچه كهن و سالخورده است در معرض زوال است و

همچنين در تورات مثنى فصل 24 ميفرمايد كه هم عيان را طلاق بدهند و هم طلاق داده

را بگيرند ولى در انجيل هم طلاق دادن حرام است و هم طلاق داده را گرفتن ، بارى

بنى اسرائيل ملتفت معانى اين آيات نشده اند كه تغيير نمودن فرايض و كامل و باقى

بودن آن تا ظهور بعد و زمان آخر است و معنى ابد موعود آيانده است و مقصود آن

بوده كه در مدت ايام شريعت كسى رخنه ننمايد و مخالف اوامر كتاب عمل نكند

ص 269

و از آيات ديگر معنى ابدالاباد مفهوم ميشود چنانكه در بشارت تعمير بيت المقدس

ثانى و آزادى بنى اسرائيل كه بتوسط كورش پادشاه فارس واقعشد خداوند ميفرمايد در

فصل 45 اشعياء آيه 13 من او را يعنى كورش را بصدق بظهور آورده تماى راه هايش را

راست ميگردانم او شهر مرا بنا خواهد كرد و اسيران را نه بقيمت نه بمزد آزاد

خواهد نمود گفته خداوند لشگر ها همين است 17 اما اسرائيل بنجات ابدى از خداوند

نجات خواهد يافت و ابد الابابد شرمنده و خجل نخواهند شد مقصود آنكه بصريح

عبارت خدا به بنى اسرائيل ميفرمايد كه عزت و نجات ايشان بعد از تعمير هيكل ثانى

ابد الاباد خواهد بود ارمياه باب 25 آيه 9 بيت المقدس را توسط نبوكد نصر خراب

ميكنم و ويرانه ابدى مينمايم و اين خرابه ابدى در انجام هفتاد سال مجددا تعمير

و بنا شد پس اين ابدى موقتى بود و حال آنكه چهار صد و بيت سال بيشتر عزت

و نجاتشان باقى نبود و طيطوس بيت المقدس را خراب و بنى اسرائيل را اواره و

پريشان نمود پس مقصود از ابد الاباد را ندانسته اند و اگر بغير از عهد شريعت

تورات نميبايست عهد ديگر از جانب خداوند صادر گردد چگونه آنخداى قديم بنى

اسرائيلرا وعده ديگر ميفرمود و بشارت عهد تازه ميداد كه در يرمياه باب 3 آيه 31

خداوند ميفرمايد

ص 270

كه روز ها ميايد كه من با خاندان اسرائيل و يهودا عهد تازه خواهم بست 32 و مثل

عهديكه با پدران ايشان روزيكه ايشانرا جهت بيرون آوردنشان از زمين مصر با يشان

بستم كه ايشان عهد مرا شكستند و ديگر اينكه ميفرمايد در فصل 18 آيه 15 كه چون

خداوند پيغمبر را مثل من از ميان شما از برادرانشان مبعوث فرمايد از او بشنويد

يعنى آنچه ميگويد او را اطاعت نمايند چون جميع انبياى بنى اسرائيل اظهار

استقلال در شريعت ننمودند و احكام تورات را اطاعت و ترويج مينمودند و مثل موسى

نبودند اما آنكس كه مثل موسى است بايد داراى احكام تازه و شريعت تازه باشد مثل

موسى و اگر موعود تورات مستقل در تأسيس شريعت باقتضاى وقت نباشد مثليّت او

بموسى ثابت نمى شود و گذشته از اين مراتب در اصول احكام اللّهيه مثل توحيد

و عدالت و نبوت و معاد و امانت و عفت و محبت و امثال ذلك هيچوقت تغيير و تبديل

نبوده زيرا تأسيس شرايع و اديان اللّهيه بجهت ترويج و تكميل اين اصول بوده و

لكن در فروع اوامر واحكام مدنيه كه باقتضاى وقت و مكان و بر حسب استعداد اهل

زمان بوده هميشه تغيير و تبديل مجرى شده و هر پيغمبرى تغيير داده همچنانكه

در فصل 9 سفر تكوين ميفرمايد كه خداوند بحضرت نوح فرمود

ص 271

3 كه جنبنده كه زندگى دارد براى شما طعام خواهد شد همه را چون صف سبزه بشما

دادم همان خداى قديم انى حكم را تغيير داد بحضرت موسى فرمود بعضى را بخور و بعضى

را نخور باز همان خداوند به مسيح فرموده كه در خصوص اكل هر چيز را ميل مينمايند

بخورند چنانچه در نامه بقوسيان باب 2 آيه 16 كسى شما را متعرض نشود در باره اكل

و شرب پس آنخداى حليم مختار است كه باقتضاى وقت اين احكام جزئيه را تغيير دهد و

هم چنين در تورات گرفتن خواهد خود و يا گرفتن شخس دو خواهر را در حيات يكديگر

حرام فرمود ولى حضرت ابراهيم خواهر پدرى خود را و حضرت يعقوب دو خواهر را با

هم گرفتند چنانچه در فصل تكوين حضرت ابراهيم باب ملك ميگويد 12 نهايت براستى

خواهر منست دختر پدر من اما نه دختر مادرم و به من زن شده است و اگر نكاح

كردن ابراهيم خواهر پدرى خود را مغاير اراده اللهى بود البته او را منع

از اين خطا مينمود چنان ابى ملك كه نبى نبود هنگاميكه خواست بيغرضاه عيال

ابراهيم را تصرف نمايد خداوند او را منع و تحديد نمود و باو گفت كه اين فصل

خطاى عظيم است چون كه اين زن صاحب شوهر است تكوين باب 20 آيه 6 و 7 و در

فصل 29 مينويسد كه يعقوب دو دختران

ص 272

لايان را به زنى گرفت : خلاصه نميتوان گفت كه حضرت نوح با حضرت ابراهيم

و يعقوب در اين امور مخالفت امر اللهى نمودند بلكه ميتوان گفت كه باقتضاى وقت

و زمان بوده و مسيحيان هيز همين حجبات را در ظهور ثانى مسيح دارند كه ميگويند

فروعات احكام انجيل تغيير نمى يابد و متمسك به بعضى از آيات انجيل شده اند از

جمله در باب 22 متى كه حضرت مسيح فرموده ممكن است آسمان و زمين زائل شود ولى

كلام پسر انشان زايل نخواهد شد و حال آنكه اين مخصوص است براى بشارت ظهور بعد

كه ميفرمايد آن موعود نزديك و برادارانت مقصود مقصود آن بوده كه آن بشارت و

خبرى كه من شما را وعده ميدهم حتما ظاهر خوهد شد و ممكن است آسمان و زمين زائل

شود ولى وعده پسر انسان محو و فراموش نخواهد شد اين دخلى به تغير نه نمودن

احكام ندارد و ديگر از جمله آياتيكه دليل مياورند اين است در نامه اول يوحنا

باب 2 آيه 27 پس بشما نوشتم در باره آنانكه شما را گمراه ميكنند و اما در شما

آن مسخه كه از او يافته ايد ثابت است و حاجت نيست كسى شما را تعليم دهد

ازخود اين آيه نيز معلوم است كه در باره دجال يعنى شخص كاذب است كه پدر

پسر را انكار نمايد و خلق را گمراه كند نه آنكه دجعت ثانى مسيح كه مثبت

ظهور اول و تكميل و مصدق

ص 273

حقيقت ظهورات و انبياى گذشته است چنانچه ظهور اول مسيح مثبت و تكميل اصول احكام

تورات بود و از جمله اين آيه است كه در باب اول خالطيان است 10 تعجب مينمايم كه

شما باين زودى بر گشتيد از آن كس كه شمارا بفضل مسيح خواندهبود و بمژده

ديگر توجه كرديد كه فى الحقيقه مژده ديگر نيست مگر اينكه بعضى هستند كه شما را

مضطرب ميسازند و ميخواهند كه انجيل را منحرف نمايند لكن اگر ما يا فرشته از

آسمان مژده ديگر جز اينكه ما بشما رسانيديم رساند ملعون باد و اين آيات نيز در

وقتى مرقوم شده كه هنوز امر مسيح بثبوت و استفرار نيافته بود و بتوسط پولس نفوس

مومن شده بودد و بعد از رفتن از آنشهر شنيد كه شخص شيطانى نفوس را از ايمان

بمسيح منخرف نموده اين نامه را نوشت و بغالاطان فرستاد كه هر كش شما را

مژده ديگر دهد ملعون است تا در شريعت مسيح هيچكس رخنه ننمايد بلكه ترويج

و تقويت يابد و محفوظ ماند چنانچه جميع انبياى بنى اسرائيل مروّج شريعت

تورات بودند و در ملاكى كه ختم انبيا بود خدا دفرموده كه تورات حضرت موسى را

با تمام فرايضش كه معمول و منظور دارند يعنى تا قبل از ظهور موعود كسى دخل و

تصرف در احكام نمايد اما خود موعود باراده خدا مختار است كه آنچه مصلحت داند

اقتضاى

ص 274

وقگ تفسير دهد همچنانكه حضرت مسيح فرايض محكمه مسلمه بنى اسرائيلرا كه منصوص

تورات و ابدى بود تغير داد و در نامه پولس بروبانيان ميفرمايد باب نهم در بيان

تقدير اللهى كيست كه با اراده او مقاومت نموده است 20 بلكه تو كيستى اى انسان

كه با خدا معارضه ميكنى ودر كتاب اول شموئيل در خصوص تغير باراده اللهى

ميفرمايد كه بخصوص نصب نمودن شائول بپادشاهى تغير باراده خودم دادم

زيرا كه از متابعت من برگشته اينگونه در هر ظهور براى مردمانى كه از مقتضيات

حكمت اللهّيه غافل بوده اند حاصل شده و شخص بصير نبايد باين حجبات كه عادات

قديمه امم سالفه است مبتلا و محتجب گردد و بر مشق علم و حكمت ربانى ايراد نمايد

: باب پنجم از فصل ثالث :

===========================

در خصوص اختلاف كتب انبيا يكى از حجبات هر طايفه و ملتى اين بوده كه چون

مسايل و مطالب كتب انبياى قبل رابا كتاب مظهر بعد مخالف ميديدند نسبت عدم

و هم و بطلان ميدادند و استهزاء مينمودند ديگر از حكم بالغه اللهيه و رموز

مسائل \_\_\_ غافل بودند كه اين نحو ايراد و اعتراض بر هر يك از انبياء از منكرين

آنها

ص 275

وارد گرديده مثلا مسيحيان بعضى از آيات و كلمات قرآنرا مخالف و ضد آيات

و كلمات انجيل و تورات بيان مينمايند و نعوذ با اللّه نسبت عدم علم و بطلان

ميدهند ديگر اينقدر تأمل و تعقل ننموده اند كه پيش از آن ملت يهود اين گونه

ايراد واعتراض را بر ظهور مسيح وارد آورده اند ونسبت عدم علم و امثال آن داده

اند و نيز بر خود يهود اين نحو ايراد بواسطه اختلاف در آيات و اسفار تورات و

كتب انبياى بنى اسرائيل بارى از جمله ايرادى كه مسيحيات بر قرآن وارد مياورند

كه مخالفت و ضديت آنرا با توارت اثبات مينمايند اين است كه در فصل 23 سفر تكوين

ميفرمايد كه خداوند بابراهيم فرمود كه پسر خود اسحق را براى قربانى تقريب نما

و ابراهيم بامداد سحر خيزى نموده اسحق را براى قربانى با خود برد ولى در قرآن

ميفرمايد حضرت ابراهيم اسمعيل را براى قربانى برد يعنى عالم و آگاه نبود و

مطلبى را كه در باره اسحق در تورات خدا فرموده آنرا در قرآن براى

اسمعيل بيان مينمايد جواب اين است اولا آنكه در قرآن نيست كه ابراهيم

اسمعيل را جهت قربانى كردن برد ثانى اگر اينگونه اختلافات را دليل بر بطلان

گيرند

ص 276

بنى اسرائيل هم مخالفت بسيارى از آيات انجيل را با آيات صريحه تورات و كتب

انبياء ثابت ميكنند و نعوذ با اله بر بطلان و عدم علم منزل انجيل دليل ميگيرند

از جمله ميگويند وقتيكه خداوند حضرت موسى را امر فرمود كه بنى اسرائيلرا از

اسيرى فرعون نجات دهد و از مصر بيرون آورد بنى اسرائيلرا پسر اول زاده خود خطاب

فرموده چنانكه 1 از فصل 4 خروج خداوند بموسى ميفرمايد 22 بفرعون بگو كه خداوند

چنين ميفرمايد كه اسرائيل پسر اول زاده من است 23 و بتو ميفرمايم كه پسر مرا

رهائى دهى تا آنكه مرا عبادت نمايند واگر رها ننمائى من پسر او زاده ات را

ميكشم و در فصل 11 يوشع مصداق اين آيه را راجع به بنى اسرائيل ميكند و ذكر

بيرون آمدن ايشانرا از مصر و بت پرستيدن آنها را بعد از اسيرى ميفرمايد

وايشانرا پسر خود خطاب مينمايد آيه 1 هنگاميكه اسرائيل طفل بود وى را دوست

ميداشتم و پسر خود را از مصر طلب كردم هر قدرايشانرا دعوت كردند از ايشان رو

گردان بودند به بتها ذبح نموده اند و به اصنام تراشيده شده بخور كردند از اين

آيات واضح است كه خداوند بنى اسرائيلرا پسر خود خوانده و مقصود از پسر اول زاده

خدا در اين آيات

ص 277

بنى اسرائيل بوده و مصداق اين آيات قبل از ظهور مسيح كامل شده با وجود اين در

انجيل متى فصل 4 از آيه 13 تا 15 مينويسد وقتيكه عيسى طفل بود بالهام خدائى كه

يوسف در خواب ديده بود طفلرا با مادرش بمصر برد و تا وفات هيروديس در آنجا بود

تا كامل شود : و توضيح آنكه مقصود از هيروديس ايام تولد مسيح تا هيروديس ايام

ظهورش دو پادشاه بودند بيك اسم ، : آنچه از خداوند بواسطه پيغمبر گفته شده بود

كه ميگفت فرزند خود را از مصر طلب كردم حال ملاحظه نمائيد چگونه آيات تورات را

در باره عيسى مينويسد و آن طفل را حضرت عيسى ميگويد كه از مصر بيرون آمده و حال

آنكه خود آن آيات معلوم است كه آن طفل بنى اسرائيل بودند و ميفرمايد بعد از

بيرون آمدن از مصر هر قدر ايشانرا دعوت كردند نپذيرفتند و بت پرستيدند و حضرت

عيسى نه در مصر اسير فرعون بود و نه بت پرستى نمود تا مصداق اين آيه معلق

بامدن مسيح باشد هر حكمتى را در ذكر نمودن آن آيات بنى اسرائيل در باره عيسى

معتقديد در خصوص قربانى اسحق در حق اسمعيل هم معتقد شويد همچنين بنى اسرائيل

ميگويند كه در فصل 31 يرمياه آيه 15 خداوند چنين ميفرمايد در راماه آوازى

مسموع است ناله و گريه تلح كه راحيل

ص 277

از براى پسرش گريه كنان شده از نسلى ابا مينمايد از اينكه پيدا نستند 15

خداوند چنين ميفرمايد كه آوازت را از گريه و چشمانت را از اشگ منع نما كه براى

يعمل مى نمايد راحيل كه عيالحضرت يعقوب و مادر اسرائيليان باشد براى پسرانش

بدور زمين دشمن \_\_\_ گريان و نالان بود مقصد از اين اسيرى ذلت بابل و آشور بين

هفتاد سال است \_\_\_ راحيل را تسلى ميدهد كه پسران تو از زمين دشمن بزمين

خودشان خواهند آمد چنانچه مصدق اين آيات نيز در انجام هفتاد سال در سلطنت كورش

واقع شد و در فصل ثانى \_\_\_ نيز مرقوم گرديد كه در ابتداى تعمير هيكل ثانى بنى

اسرائيل از اسيرى و مملكت دشمن بمملكت خويش بر گشتند و اين آيات كامل شد با

وجود اين در فصل 2 انجيل متى ميفرمايد كه مجوسى چند از ناحيه مشرق باورشليم

آمده گفتند كجا است آن مولود بپادشاه \_\_\_ از آنكه ما ستاره او را ديده ايم

16 هيروديس غضبناك شد و فرستاد همه اطفال بيت اللّحم و توابع آنرا از ده

ساله و كمتر مقارن زمانيكه از مجوسيان آگاهى داده شود بقتل رسانيد 17

آنگاه كامل شد آنچه از يرمياه پيغمبر گفته شده بود كه ميگفت \_\_\_

ص 278

در راماه آوازى شنيده شده امز گريه و فغان بسيار كه راحيل بر فرزند خود ميگريست

و ازتسلى كناره ميجست چرا كه پيدا نبودند حال بدقت ملاحظه نمائيد كه آيه يرمياه

در باره اسير شدگان بنى اسرائيل در زمين دشمن يعنى آشور و بابل بظاهر چه دخلى به

اطفال كشته شده در بيت اللّحم دارد كه در انجيل مرقوم شده زيرا كه در يرمياه

ميفرمايد پسرانت در زمين بحدود خودشان مراجعت مينمايند و نيز اولاد خودشان بر

خواهند گشت و آن اطفالى كه در متى ميفرمايد در اورشليم بزمين خودشان بودند و در

آنجا هم كشته شده بودند در اينصورت در باره آنها گفته نميشود كه پيدا نيستند

و بزمين خودشان مراحعت مينمايند و نيز اولاد راحيل در بيت اللّحم نبودند اولاد

لئا در آنجا بوند و انجيل براى اسرائيل سخت تر از اختلاف بين آيات تورات و قرآن

در باره اسحق و اسمعيل است اگر امت انجيل ميگويند مباينت در آيات را بزعم

خود دليل بر بطلان و عدم علم گويند لابد است تورات نيز اين اختلاف و مباينت را

در باره مسيح بطريق اولى دليل عدم علم و بطلان گفته و ميگويند و همچنين اسرائيل

ميگويند در فصل 7 اشعياء مذكور است كه در سلطنت آغاز كه در اورشليم و پادشاه

يهودا بود پادشاه ارم و پادشاه اسرائيل بقصد گرفتن اورشليم آمدند و خداوند

ص 280

بتوسط اشعياى پيغمبر فرمود كه به احاز بگو از آن دو سلطان خوف منما كه آنها را

شكشت خواهند داد و ذليل خواهند نمود و بتو ظفر نخواهند يافت و خداوند به آحاز

فرمود كه بجهة اينكه باو رنمائى آيتى بخواه تا بتو داده شود و آحاز گفت كه

خداوند را امتحان نميكنم تا آنكه ميفرمايد آيه 14 بنا بر اين خود خدا آيتى را

بشما خواهد داد اين فختر جامله شده پسريرا خواهد زائيد و اسمش عمانوئيل خوانده

خواهد شد 16 پى از آنكه كودك رد نمود بدى و بر گزيدن خوبى را براند زمينى كه

از آن ما خوشت ميايد از هر دو پادشاهيش متروك خواهد شد و وقوع اين آيات در فصل

8 اشعياء مرقوم است كه آن دختر حامله شده پسريرا زائيد و خداوند فرمود كه قبل از

اينكه آن طفل اى پدرم و اى مادرم را بگفتن عارف ممالك آن دو پادشاه متروك

خواهد شد و ميفرمايد گستردن بالهايش عرض ولايات تو را بعمانوئيل خواهد گرفت

ايقوم فراهم آمده و اى تمامى اهل ولايات بعيده شكست يابيد سخن رانى نمائيد كه

استوار نخواهد شد چونكه خدا با ماست از اين آيات نيز تولد آن طفل و خبر ذلت

پادشاه ارم و پادشاه اسرائيل و محفوظ ماندن احاز مفهوم ميشود و از اين آيات

ص 281

واضح تر در فصل 15 كتاب دويمن ملوك و تفصيل كشته شدن آن دو

پادشاه ارم و اسرائيلرا در سلطنت آحاز مينويسد و محقق است كه مصداق اين خبر

حامله شدن دختر واقه شد و آن بشارت و آيت كامل شد باوجود اين در فصل اول

انجيل متى مينويسد كه خداوند بيوسف فرمود در حصوص مريم آيه 12 و او پسرى خواهد

زائيد و تو اسمش را عيسى خواهى نهاد از آنجا كه تو قوم خود را از كناهانشان

نجات خواهد داد آيه 5 خدا مرا گفت چونكه اينقوم آبهاى شپزر را كه بملايمت جارى

ميشود خوار شمره از رصين و پسر يرمياه مسرور شده اند بنا بر اين خداوند آبهاى

زور آور بسيار نهر يعنى پادشاه آشور و تمامى حشمت او را بر ايشان خواهد آورد

22 و اينهمه براى آن واقع شد كه كامل شود آنچه از خداوند بواسطه پيغمبر گفته شده

بود كه ميگفت 22 اينك دختر باكره پسريرا خواهد زائيد و اسمش عمّانوئيل خواهد

خواند يعنى كه خدا با ما است چون بنظر دقيق نظر شود آن آيات اشعياء هيچ نسبتى

بحضرتعيسى ندارد كه در انجيل براى تولد مسيح دليل آورده اند چيرا كه وقوعشرا در

اشعيا مرقوم نموده و گذشته از اين در آنجا مينويسد كه اسمش عمانوئيل خوانده

ميشود يعنى خدا با ما است ولى در انجيل مينويسد اسمش را عيسى

ص 282

خواهى نهاد يعنى قوم خود را ازم گناهشان نجات خواهد داد فى الحقيقه يكى از

حجبات بنى اسرائيل در ظهور حضرت عيسى همين اختلاف هائى در آيات انجيل يا تورات و

كتب انبياء بود ميگويند خداوند اين آيت باخبار داد كه در سلطنت او وقوع يابد تا

دليل بر خبر ذلت پادشاه ارم و اسرائيل باشد و تولد مسيح كه تخمينا ششصد سال بعد

از مردن آخار بود چه آيتى بجهت اطمينان او ميشود و همچنين ميگويند كه در فصل

16 اشعياء بشارت ميدهد كه روح خدا باقى است چونكه خدا مرا مسح كرده تا مژده خبر

بستم ديدگان و خبر آزادى و گشودن خبس باسيران و شكسته دلان و زندانيان دهم و

بجاى خاكستر عزت و بجاى ماتم شادمانى خواهد بود آنگاه خزانه پيشين را بنا كرده و

پسر احنبيان فلاحان شما خواهند بود دولت طوايف را خواهيد مورد شما را عوش

شرمندگى حصه مضاعف خواهد بود در ولايت خود دو مقابل وارث خواهيد شد : اين آيات

و بشارات مخصوص است بخود اشعيا كه خبر وژده تعمير بيت المقدس را ثانيا و نجات

بنى اسرائيل و عزت و آسايش ايشان ميفرمايد و وقوع اينها نيز مسلم و مبرهن است

در زمان سلطنت كورش و دارايوش واقع گرديد كه اين سلاطين با آنكه از بنى اسرائيل

ص 283

نبودند ايشانرا حمايت كردند و جمعيرا باراضى مقدسه با اموال بسيار بردند و بتوسط

رزوبابل كه از اولاد داود بود خرابه هاى پيشين را بنا كردند يعنى تعمير هيكل

ثانى نمودند و اين خبر و بشارت اشعيا كامل شد با وجود اين در فصل 4 انجيل لوقا

از آيه 17 تا 22 مى نويسد كه چون كتاب اشعياى پيغمبر به عيسى داده شد او باز

نموده مقامى را يافت كه در آنجا مرقوم است كه بر من است روح خداوند براى كاريكه

مرا بجهت آن مسيح نموده كه بفقيران مژده آورم و دل شكسته گان شفا بخشم و اسيران

را خبر رستگارى دهم و جراحت ديدگان را آزاد سازم و بانها تكلم نموده كه امروز

اين كتاب تكميل يافت و بنى اسرائيل چنانچه مذكور شد ميگويند اين آيات تقريبا

چهار صد سال قبل از ظهور مسيح در تعمير هيكل ثانى تكميل شد ولى مسيح علاوه بر

اينكه بشارت و خبر بنا و تعمير نداد اخبار بخرابى فرمود چنانكه در فصل 23 متى

ميفرمايد آيه 38 اينك خانه شما بجهت شما ويران گذاشته ميشود و در اول فصل 24

متى ميفرمايد آيه 24 عيسى از هيكل بيرون آمد و بايشان فرمود كه در اين جا هيچ

سنگى بر سنگى گذارده نخواهد شد مگر اينكه انداخته خواهد شد وديگر قبل از ظهور

عيسى بنى اسرائيل از اسيرى و حبس آزاد شده بودند ودر زمان مسيح ذليل و اسير

نبودند تا آنكه مسيح

ص 284

ايشانرا آزاد و عزيز نمايد بارى بر حسب ظاهرى اسرائيل قبول نمى نمايد كه اين

آيات اشعيا قبل از عيسى تكميل نشده بود و در زمان مسيح تكميل شد بلكه ميگويند

مصداق اين آيات در زمان سلطنت كورش كامل شد و اين بشارت راجع بخود اشعيا بوده

در ظاهر دخلى بمسيح ندارد زيرا كه هم بعد از آزادى بنى اسرائيل بود و هم بعكس

خبر خرابى نه تعمير و آبادى پس لابد اين آيات بظاهر راجع بمسيح نيست مگر از روى

معنى و باطن كه اگر جميع تورات و كتب انبيا را حضرت مسيح درباره خود دليل

مياورد و يا مصداق و تكميل كل را معلق بظهور خودش ميساخت مختار بود و جميع آيات

در حق آنحضرت صادق و ثابت ميگرديد ودر اين صورت خداونديكه بابراهيم فرمود اسحق

را براى قربانى و فداكارى تقريب نما همان خداوند بتوسط محمد رسولش اگر بفرمايد آن

افتخار و قربانى را در باره اسمعيل معتقد شويد نيز البته مختار است چرا كه تحقق

و ثبوت هر رتبه و بمقامى بكلمه اللّهيه و اراده ربانيّه است و كلمه و اراده او

در هر ظهورى از هيكل امر و مشرق فيضش ظاهر شده و ميشود و اگر مؤمن موحد اينقدر

خدا را مختار نداند و يعفل ما يشاء نخواند از توحيد اللهى جز تحديد چيزى

نفهميده ز از جنت تفريد بهره و نصيبى نبرده

ص 285

و نيز ميگويد در فصل 13 كتاب اول شموئيل مينويسد كه بعد از دو سال از سلطنت

شائول بر بنى اسرائيل فلسطيان بقصد جنگ كردن با شائول بر خواستند آيه 13 شموئيل

يشاءول گفت كه بى عقلانه رفتار نمودى 14 حال مملكت تو استوار نمى ماند خداوند

جهت خويش مردى موافق راى خويش جستجو نموده و او را مامور كرده است كه پيشواى

قومش باشد و در فصل 16 آيه 13 شموئيل داود را از ميان برادرانش مسح نموده و روح

خداوند از آن روز به بعد بر او مؤثر شد بارى ازاين آيات معلوم ميشود كه بعد

از دو سال از سلطنت شاءول داود بفرموده خداوند ممسوح شد و در فصل 5

كتاب دويمين شموئيل مينويسد كه داود در آغاز از سلطنتش سى ساله بود و چهل

سال سلطنت نمود عمر داود را تا ابتداى سلطنتش سى سال مينويسد و از بعض آيات

ديگر شموئيل مفهوم ميشود كه در سال سوم پادشاهى شاءول داود جوان هجده ساله يا

بيشتر بوده از آيه 18 فصل 16 شموئيل اول معلوم است كه ميفرمايد اينك پسر ميشياى

ديدم كه صاحب قوت و مرد جنگى و كاردان و مرد خوب صورت و خداوند با او است

معلوم ميشود كه سن داود

ص 286

بيش از هجده سال بوده زيرا درباره او مرد جنگى گفته شده و بچه دوازده ساله را

مرد جنگى نميگويند و نيز 1 فصل 17 كتاب شموئيل مينويسد آيه 38 شاءول

بداود اسلحه خود را پوشانيد و كلاه خود برنجى را بر سرش نهاد و هم به برش زره

پوشانيد 39 و داود شروع نمود برفتن زيرا كه تجربه ننموده بود و داود بشاءول

گفت كه با اينها نتوان رفت بسبب اينكه تجربه ننموده پس داود آنها را از برش

كند 40 و چوب خود را با پنج سنگ صيقلى انتخاب نموده و فلاخنش بدستش بان

قبطى نزديك رفته آيه 50 داود بر قبطى با فلاخن و سنگ غالب آمد 57

و داود سر قبطى را بحضور شاءول آورد چنين معلوم ميشود كه عمر داود بعد از مسح

شدن و بجنگ قبطيان رفتن كمتر از هيجده سال نبوده زبرا اگر كمتر بود زره و

اسلحه شاءول اندازه او نميشد كه شاءول باو بپوشاند و بجنگ بفرستند از عمر داود

و پادشاهى شاءول معلوم ميشود كه اگر در آن وقت عمر داود بيست سال بوده سلطنت

شاءول ده سال ميشود اگر هيجده سال بود سلطنت شاءول دوازده سال ميشود اگر پانزده

سال بوده با آن كه قبل ازو مسح شدن داود سلطان بود نهايت سلطنت شاءول 17 سال ميشود

ص 287\_288

با وجود اين در اعمال حواريان فصل 13 مينويسد آيه 12 در آن ايام خواستند

پادشاهى را پس خداوند شاءول رابايشان داد كه آهل سال سلطنت نمود بيست و سه سال

بلكه زياد تر با كتاب انبياى اسرائيل اختلاف دارد و همچنين ميگويند در فصل 13

كتاب اول شموئيل مينويسد كه داود چون از نزذ شتءول اريخت پيش احيملك كاهن بزرگ

آمده نان خواست احيملك گفت نان رمسى موجود نيست اما نانى كه مخصوص است براى

كاهنان و بغير ازايشان كسى نبايد بخورد موجود است داود نان مخصوص را از آن كاهن

بزرگ گرفت و خورد و همين فقره را در باب دوم انجيل مرقس مينويسد آيه 25و26 چون

داود گرسنه گرديد در زمان بياثار كاهن بزرگ بخانه خدا در آمده نان تقدمه را كه

بر غير كهنه خوردن آن جايو نيست خورد در كتاب شمئيل پيغمبر مينويسد كه داود نان

از احيملك كاهن بزرگ گرفت و خورد اما در انجيل مرقس مينويسد كه داوند آن نانرا

از ابيثار كاهن بزرگ گرفت و خورد و حال آنكه ابياثار پسر احيملك بود و در آن

زمان او كاهن نبود هر گاه مسيحيان بواسطه اختلاف آيات قرآن با آيات

تورات و انجيل عدم علم حضرت محمد رسول اللّه را بزعم خود بخواهند بيان كنند

ص 289

و بگويند كه عالم بتورات و انجيل نبودند بايد ملاحظه نمايند كه بنى اسرائيل نيز

بعينه اين نحو ايراد را بر حضرت مسيح واردآوده اند و مخالفت آيات انجيل را با

آيات تورات و كتب انبياء بزعم خود دليل مياورند فر عدم علم و احاطه حضرت عيسى

بيان مينمايند كه عالم بر كتب قبل نبوده در اين صورت آنچه در خصوص اختلاف اين

آيات و مسائل انجيل با تورات و كتب انبيا بنى به اسرائيل حواب ميدهند همان را

حواب خود دانند چه كه ايراداتشان شبيه و اعتراضاتشان قرين يكديگر است

و ديگر از جمله اعتراضات بنى اسرائيل بر آيات انءيل و حواريان اين است كه

ميگويند در سفر اعداد فصل 15 ميفرمايند كه بنى اسرائيل چون مباتلاى بزنا شدند

خداوند بر ايشان بلا و طاعون فرستاد و كسانى كه از طاعون مردند بيست و چهار

هزار نفر بودند اما پولس حوارى در نامه اول قرنتيان باب 10 همين مطلب را

مينويسد آيه 7 زنا نكنيد چنانكه بعضى از آنها كردند بيست و سه هزار نفر مردند

هزار نفر را كمتر از تورات نوشته و ديگر ميگويند در سفر تكوين فصل 50 ميفرمايد

13 يعقوب را پسرانش بزمين كنعان بردند و در مغاره كشت زار مكفلاه كه ابراهيم

ص 290

آنرا بجهت قبرستان در مقابل قمرى از عفرون حيى خريده بود او را دفن كردند

از اين آيات معلوم ميشود كه يعقوب را در مغاره مكفلاء دفن نمودند و علاوه

آنزمين مكفلاء را ابراهيم از غفرون حيتى خريده بود اما در اعمال حواريان

مينويسد كه بعقوب را در شكم زمين دفن نمودند و آنزمين هم از بنى عمور در شكم

ابراهيم خريده بود چنانچه در اعمال حواريان فصل 7 مينويسد 15 پس يعقوب بمصر فرو

رفت و در آنجا او و پدران ما وفات نمودند 16 و آنها را بشكم برده در مقبره

كه ابراهيم از بنى عمور پدر شكم بزر خريده بود گذاشتند و حال آنكه بنى عمور

تقريبا دويست سال بعد از ابراهيم بود و همچنين ميگويند كه در فصل 34 تواريخ دويم

مينويسد كه ذكريا پسر يهوياداع كاهن را در هيكل اول كشتند در آيه 20 پس روح

نازل خداوند به ذكريا كه يهوياداع كاهن نازل گرديد و او قوم با باحكام خدا دلالت

نمود و آنها را نفرين كرد 21 پس بر خلاف او هم عهد گرديدند و او را سنگ سار

كردند بامر پادشاه در صحن خانه خداوند اما در فصل 23 متى منيويسد آيه 15 از

خون هاميل صديق تا خون ذكريا اين يرخياه كه در ماين هيكل و قربان گاه كشته

بودند بر شما واقع گرديد و آن ذكريا

ص 291

كه در تواريخ مينويسد در هيكل اول بود و اين ذكريا كه در انجيل مينويسد در هيكل

ثانى بود آن ذكريا پسر يهوياداع كاهن بود و اين ذكريا پسر برخياه بود چنانچه

در فصل اول ذكريا مينويسد كهدر سال دويم دارايوش كلام خداوند بذكريا پسر برخياه

بدين مضمون رسيد آيه 14 كه بخصوص اورشليم و صيون غيرت عظيم نموده و ذكريا با

زروبابل به تعمير هيكل ثانى در زمان دارايوش و كورش بر خواستند و آن ذكرياه پسر

يهوداع در هيكل اول بود : توضيح آنكه اين ايام مسيحيان اين آيه ا تصحيح نموده

اند در انجيل هاى تازه هم اين ذكرياه را و هم اين يهوداع را نوشته اند غافل از

اينكه كتاب را از اعتبار انداخته اند : همچنين ميگويند در فصل 13 يرمايه آيه 2

و 3 خداوند ميفرمايد كه بنى اسرائيل در قوت بيرون آمدن از خصر عهد مرا

شكستند و براى ايشان بجاى شوهر بودم و همين آيه را در فصل 8 نامه بعبريان

مينويسد آيه 9 كه در روزيكه من ايشان را از مصر بيرون آوردم در عهد من استوار

نماندند و من ايشانرا واگذاردم در يرمياه مينويسد ميفرمايد كه از براى اسرائيل

بجاى شوهر بودم يعنى ايشانرا پرستار بودم و در نامه بعبريان مينويسد من ايشانرا

واگذاشتم يعنى ترك آنها را كردم و اين ضد آيه يرمياه است و ديگر از جمله

اعتراضات مسيحيان در خصوص اختلاف قرآن با انجيل اين است كه در انجيل

ص 292

ميفرمايد عيسى را بدار چدند و كشتند و روز سوم از قبر بر خواسته باسمان رفت

وليكن در قرآن ميفرمايد : ما قتلوه و ما صَلَبُوهُ وَلكن شبة لَهُم : يعنى

نكشتند او را و دار نزدند ولكن مانند شد بر آنها جواب اين است كه مسيحيان در

صورتيكه از معانى و رموز آيات انجيل مطلع نيستند و از اصطلاح كتاب خبر ندارند

چنانچه قبلا در اين رساله استدلال شد پس چگونه ميتوانند از رموز و معانى و

اصطلاح قرآن اطلاع يابند ؟ و فى الحقيقه اگر از معانى آيات انجيل با خبر بودند

يمكن از بعضى حكم و اسرار مودوعه در كلمات قرآن آگاهى حاصل مينمودند

و اعتراض نميكردند مثل پولس حوارى در باب 2 نامه بكالايتان ميفرمايد آيه 20 با

مسيح مصلوب شدم و زنده هستم ليكن نه منم بلكه مسيح است كه در من زنده است از

اين معلوم است كه صليب شدن پولس و زنده شدن مسيح در او نه از حيث جسم بوده چونكه

در حسب ظاهر مصلوب نشد بلكه از حيث روح بوده كه تغيير و تبديل و ممات و فنا در

ارواح مقدسه انبيا و حقايق آنها نيست بلكه ممات در باره مؤمنين خالص آنها

باصطلاح ايشان گفته نميشود تا چه رسد بخود آن حواهر مجرده چنانچه حضرت روح

اللّه فرموده منم قيامت و حيات هر كه به من ايمان آرد هرگز نميرد پس خود آن

روح پاك بطريق اولى كشته نشده

ص

293

و در حقيقت نمرد و در قرآن نيز اين اصطلاح جارى است چنانچه ميفرمايد : لا

تحسَبنَ الَّذينَ قَتَلوُا فى سٌبيل اللّه امواتاً بَل اَحياهء عِندَ رَبِّهُم

يَزرقُونَ : يعنى گمان منمائيد كسانيكه در راه خدا كشته شدند مردگانند بلكه زنده

و در نزد پروردگارشان مرزوقند باين برهان حضرت مسيح كشته نشده بود يعنى در

عالم روح او را نكشتند مام در علام جسم كه شبه و صورت است او را كشتند اين است

كه ميفرمايد ( و شُبِهَ لَهُم ) و نيز از آيه ديگر قرآن در سوره مباركه كل

عمران فوت جسمانى و صعود آن روح پاك بملكوت اللهى مذكور است قوله تعالى

: قالَ اللّه يا عيسى انّى مّتموصيبك و رافعُكَ اِلَّى و مُطَهَّرُكَ مهنَ

الَّذينَ كَفَروُا يعنى فرمود خدا بعيسى بدرستيكه من ميارننده تو و بلند كننده

توام بسوى خودم و پاك كننده تو از كسانيكه كافر شدند صريح است كه ميفرمايد بعد

از ممات جسمانى بملكوت نزد خدا ميرود و مسيحيان چون از اصطلاح كتب انبيا مطلع

نيستند بزعم و گمان خود بر كتاب قرآن ايراد ميكنند كه مينويسد عيسى مصلوب نشد و

حال آنكه در آيه ديگر ميفرمايد من ميراننده توام و بعد ميفرمايد و بلند كننده

تو بسوى خود بعينه اين حكايت صليب نشدن مسيح و شكته نشدنش در آيه قرآن و ممات

جسمانى او و صعودش بملكوت

ص 294

كه در آيه ديگر ميفرمايد حكايت مَنّ يعنى نان آسمانى است كه خداوند بتوسط

حضرت موسى به بنى اسرائيل نازل فرمود و حضرت عيسى در انجيل در يكمقام ميفرمايد

موسى از آسمان نان را بشما نداد و در يك مقام ميفرمايد پدران شما آن نان را

خوردند و مردند و فى الحقيقه هر دو در مثام صحيح است ولى براى نفوسيكه از معانى

آيات اللهّه مطلعند نه غير آنها در فصل 16 خروج ميفرمايد آيه 14 خداوند بموسى

فرمود كه از آسمان نان را براى شما خواهم بارانيد و قوم بيرون رفته كفايت هر روز

خود را بر خواهند چيد آيه 15 بنى اسرائيل ديدند و به يكديگر گفتند كه اين مَنّ

است زيرا ندانستند آن چيست و موسى بايشان نانى كه خداوند بشما داده است

بجهت خوردن همين است اما در فصل 6 انجيل يوحنّا مينويسد 30 گفتند چه

معجزه ميكنى تا به بينيم و تو را باور كنيم 31 پدران : در بيان ما مَنّ را

خوردند چنانكه مكتوب است كه از آسمان بايشان مَنّ عطا كرد تا بخورند 32 عيسى

جواب داد هر آينه بشما ميگويم كه موسى از آسمان نان را بشما نداد بلكه پدرم نان

آسمانى حقيقى بشما ميدهد و در تورات مينويسد كه از آسمان بتوسط حضرت موسى به

بنى اسرائيل داده شد

ص 295

و در همين فصل انجيل يوحنا حضرت مسيح ميفرمايد 48 منم نان حيات 49 پدران شما

در بيابان نان را يعنى مَّن را خوردند و مردند 50 و اين نانى است كه از آسمان

نازل شد تا هر كه از آن خورد نميرد و در اين آيات ميفرمايد نان را خوردند و

مردند پس معلوم ميشود كه آن آيه را كه ميفرمايد موسى نان را از آسمان بشما نداد

در مقام خود صحيح است يعنى آن نان آسمانى كه ايمان كامل باشد نخوردند و تحصيل

ننمودند و آيه بعد هم ميفرمايد كه پدران شما نانرا خوردند و مردند نيز صحيح است

يعنى آن نان بى ايمان كامل باعث حيات ابدى ايشان نشد مثل اينكه در قرآن آن آيه

كه ميفرمايد عيسى را نكشتند و بدار نزدند صحيح است يعنى حقيقة آن حضرت كشته نشد

و از ميان رفت زيرا كه يهود ميگفتند كه در تورات مرقوم است كه بنى كاذب بايد

بميرد يعنى كشته شود و از ميان برود بزعم باطلشان حضرت عيسى را بدار زدند و از

ميان بردند اين است كه در قرآن آن نفوسرا تكذيب فرموده كه عيسى را نكشتند و بدار

نزدند مانند شد بر ايشان اينمقام كه در حقيقه و باطن صحيح است و آيه ديگر هم كه

در قرآن ميفرمايد خدا بعيسى فرمود بدرستيكه من تو راميمرانم و تو را بلند ميكنم

بسوى خود نيز صحيح است

ص 296

چنانكه بظاهر نيز وقوع يافت پس مبرهن شد كه اين دو آيه قرآن هر يك در مقام خود

صحيح است و درست و مسيحيان بواسطه عدم اطلاع و آگاهيشان از معانى و اسرار آيات

\_\_\_ ايراد و اعتراض كشانيد و شباهت بامم سابقه خواستند و اگر عدم اطلاع نميبود

دراينگونه مسائل بنظر غرض ملاحظه نميكردند و ازاين آيه در فصل 10 انجيل متى

مقصود را ميفهميدند كه ميفرمايد 15 و از آنها كه جسم تباه مينمايند و بر هلاك

روح قادر نيستند هراسان ميباشند بلكه سزاوار است از آنكس ترسيد كه قادر است بر

هلاك روح و جسم در جنهّم واگر امّت انجيل بگويند كه طلعت بهاءاللّه جّل ذكره

چون بصديق حقيقت حضرت عيسى و انجيل او را فرموده اند لهذا نميتوانيد در آيات

انجيل ايراد نمائيد جواب اين است كه اين ايرادات از بنى اسرائيل كه منكر مسيح و

كتاب او هستند وارد شده و از لسان آن معترضين جارى گرديده مثل اينكه ايراد

اينكه بر حضرت رسول و قرآن وارد گشته از اسرائيليان و مسيحيان بوده كه منكر

شريعت اسلامند و الا مؤمنين بهيچوجه ايراد واعتراضى بر انبياى اللهّيه نداشته

و ندارند و اگر تصديق جمال مبارك ابهى منكرين را كفايت نمايد در اين صورت همان

نحو كه تصديق حضرت مسيح و كتاب او را فرموده اند تصديق

ص 297

رسول اللّه و كتاب او قرآن را هم نموده اند چگونه اين تصديق را مسيحيان در باره

رسول اللّه قبول نمينمايند وبر قرآن ايراد و اعتراض وارد ميكنند اسرائيليان

نيز تصديق مباركرا در باره مسيح قبول نمينمايند و بر انجيل ايراد وارد مياورند

و علاوه با وجود آنكه حضرت مسيح تصديق حضرت موسى وتورات و كتب انبيا را فرموده

مسيحيان بنص انجيل عمل بشريعت توراة را باعث نجات نميدانند وانبياى بنى اسرائيل

را معلوم نميگويند و احتمال عدم علم ميدهند كه آن انبيا در بعض موارد مطلبى را

نميدانستند و اشتباه مينمودند چنانچه در صحائفشان مرقوم است همين قسم تصديق

حضرت بهاءاللّه جل ذكره در باره مسيح و كتاب او دليل بر نفى اينگونه مسائل

نميشود با وجود تصديق جمال ابهى نبايد اختلافات آيات انجيل و توراة را ذكر

نمايند و آياتى را كه دليل بر عدم علم حواريان است مذاكره كنند ٍبراى تذكر و

هدايت مردمان اينگونه دلايل را بنگارند چه كه از تحرير اينگونه مطالب مسائل اهل

بهار را مقصود و آگاهى و بيدارى ملل و امم است كه شايد باوهامات منكرين بر

موعود بعد اعتراض ننمايند و ديگر از جمله اعتراضات مسيحيان بر آيات قرآن اين

است كه در قرآن فرموده : اِذ قالَ عيسى اِبنَ مَريَم يا بَنى اِسرائيل

ص 298

اِنّى رَسول اللّه اِلَيكُم مُصدَّقاً لِما بَينَ يَدى مِنَ التورات وَ مُبَشراً

بِرَسول يَاتى مِن بَدى اِسمُهُ اَحمَد : ولى در انجيل از لسان حضرت مسيح چنين

مطلبى مرقوم و مذكور نيست جواب اين است كه اولا در قرآن نميفرمايد كه در انجيل

چنين مطلبى مرقوم است بلكه ميفرمايد حضرت عيسى به بنى اسرائيل فرمود كه بعد او

من كسى ميايد كه اسمش احمد است و در صورتيكه در انجيل چنين آيه نباشد ذليل بر

اين نميشود كه حضرت مسيح لسانا باسرائيليان چنين كلمه را نفرموده زيرا اناجيل

اربعه و رسائل خواريان بعضى را بيست سال و بعضى را سى سال و برخى را چهل سال و

بيشتر بعد از شهادت حضرت مسيح نوشته اند و حواريان آنچه را كه از لسان حضرت روح

اللّه شنيده بودند و در خاطر داشتند آنرا نوشتند و شهادت نامه خود خواندند

چنانچه در فصل اول انجيل لوقا مرقوم است آيه 1 كه جمعى آن وقايعى را كه در

ميانه ما بيقين پيوسته است 2 بنهجى كه آنان از آغاز بچشم خود ديده اند و خادمان

كلام بوده اند بما رسانيده اند 3 من نيز مصلحت ديدم كه آن وقايع را تماما من

البدايه كمال تبعيت نموده بر حسب اتصالشان تحرير نمايم مقصود آن است كلمه

را كه حضرت مسيح به بنى اسرائيل فرموده كه موعود بعد از من اسمش احمد است

اگر هم در انجيل موقوم نباشد

ص 299

دليل بر اين نميشود كه حضرت عيسى چنين كلمه را نفرموده و علاوه بر اين بعينه در

نامه يهوداى حوارى نظير اين آيه قرآن مرقوم است و موجود در آيه نهم مينويسد كه

مكائيل رئيس الملائكه با ابليس منازعه مينمود در باره جسد موسى و چون باسفار

توراة و كتاب انبياى بنى اسرائيل رجوع مينمائيم چنان مطلبى موقوم و مذكور نيست

مگر درتفاسير علماى يهود كه صحت آن معلوم نه و ديگر در آيه 14 همين نامه مرقوم و

مذكور است كه اخنوح پشت هفتم از آدم از اينها اخبار نموده گفت كه اينك خداوند

بابواب مقدسه خود ميايد و چون بسفر تكوين كه حكايت اخنوح در آن مسطور است

مراجعه شود ابداً چنين عبارتى ديده نميشود و از اخنوح چنين خبرى ملاحظه نميگردد

بارى از اين قبيل آنچه اعتراض نموده اند بر آيات قرآن و اختلاف آيات توراه

وانجيل تمام دليل بر بى اطلاعى ايشان است و از براى هر يك از ايراداتشان جوابهاى

كافيه موجود اگر به تحرير و تفصيل هر يك از اين اجوبه اشتغال رود اين مختصر

رساله كتاب مفصله گردد لهذا بهمين چند فقره اكتفا ميشود

پس على هدا المنوال ساير الشئون و الاقول و ديگر از جمله اختلافات آيات انجيل با

آيات و كتب انبيا اين است كه در انجيل يوحنا فصل 5 ميفرمايد آيه 37 خود پدر

كه مرا \_\_\_ من شهادت داده است كه هرگز آواز او را نشنيده ايد و در فصل 1

يوحنا 18 خدا را

ص 300

هرگز كسى نديده بشر يگانه او را ظاهر كرد در اين آيات حضرت مسيح به بنى اسرائيل

ميفرمايد هرگز آواز خدا را نشنيده ايد و كسى او را نديده و حال آنكه در فصل 4

توراة مثنى ميفرمايد آيه 34 آيا قومى آواز خدا را كه از ميان آتش متكلم شد شنيده

است بنوعيكه تو شنيده و زنده بماند ؟ و در فصل 5 نيز ميفرمايد خطاب به بنى

اسرائيل آيه 22 اينكلماترا هداوند باواز بلند بتمامى جماعت شما در كوه از ميان

آتش و ابر و عمامه مظلمه تكلم نمودم و در فصل 24 سفر خروج مينويسد كه مشايخ بنى

اسرائيل خداوند را ديدند آيه 10 خداى اسرائيلرا مشاهده نمودند 11 و خدا را

مشاهده كردند و خوردند و نوشيدند و در فصل 13 قضاة مينويسد كه مانوح و زنش

خدا را ديدند با آنكه مانوح پيغمبر نبود و آيه 22 و مانوح و زنش گفت كه البته

ميميريم زيرا خدا را ديديم از قبيل اين آيت بسيار در توراة رؤيت خدا را

مينويسد اما حضرت عيسى ميفرمايد كه هرگز خدارا كسى نديد پسر يگانه او را ظاهر

كرد و در انجيل هم غير از مسيح در باره هيچكس مرقوم نيست كه خدا را ديد ولى

در توراة ديدن خدا و شنيدن آواز او را بسيار مينويسد با وجود اين حضرت روح اللّه

چگونه ميفرمايد كه تا حال كسى او را نديده و آوازشرا نشنيده بارى اينگونه

اختلافات در جميع كتب و صحايف مذكرو و مشهود است و سبب آن مقتضيات حكمت و تدبير

مظاهر امريه و اختلاف وقت و زمان بوده و منكرين چون از اين مقتضيات بى خبر بوده

اند لذا لسان ايراد و اعتراض گشوده اند و نسبت عدم علم و عرفان و بطلان

ص 301

بمطلع صفات اللهّيه داده اند وديگر در فصل 11 تكوين ميفرمايد آيه 26 و ترح

هفتاد سال زندگانى نموده ابراهيم و ناحورهاران را توليد نمود در آيه 31

و ترح پسر خود ابراهيم و پسر پسر خود لوط و عروسش سارى زن ابراهيم را برداشته

از اوركلدانيان به قصد رفتن به زمين كنعان بيرون آمدند و بحاران در آمده در آنجا

ساكن شدند 32 و روزهاى ترح دويست و پنج سال بود و ترح در حاران

وفات نمود ودر فصل 12 مينويسد آيه 4 ابراهيم حين بيرون آمدنش از حاران

هفتاد و پنجساله بود 5و ابراهيم با زنش به قصد رفتن بزمين كنعان بيرون آمدند و

بزمين كنعان داخل شدند از اين آيات معلوم ميشود كه ترح پدرابراهيم هفتاد ساله

بود كه ابراهيم و برادرانش راتوليد نمود و ابراهيم هفتاد و پنج ساله بوده كه از

حاران به كنعان وارد شده معلوم ميگردد كه بعد از بيرون آمدن ابراهيم از حاران و

ورود به كنعان عمر ترح پدر يكصدو چهل و ينج سال بوده و چون تمام

ترح را دويست و پنج سال مينويسد ثابت ميشود كه تا شصت سال بعد از بيرون

آمدن ابراهيم از حاران زنده بوده و بعد از آن در حاران وفات نموده

ص 302

ولى در فصل 7 اعمال حواريان مرقوم است آيه 4 كه ابراهيم از زمين كلدانيان

بيرون آمده در حاران ساكن شد و بعد از وفات پدرش از آنجا باين محل يعنى زمين

كنعان آمد از آيات توراه محقق ميشود كه بعد از بيرون آمدن ابراهيم از حاران

پدرش شصت سال ديگر زنده بوده ولى ازاعمال خوريان چنين مفهوم ميشود كه ابراهيم

بعد از وفات پدرش از حاران بيرون آمد و ديگر اختلاف تورات با انجيل در باره فوت

حضرت هارون سفر اعداد باب 33 آيه 38 موسى بامر خدا ميگويد هارون كاهن بر حسب

امرخدا بجبل هور درآمد در سال چهلم خروج اسرائيل از مصر در اول ماه پنجم وفات

يافت و در سفر شبيه باب 10 آيه 6 ميگويد بنى اسرائيل از بيروت بنى يعقان بمومره

كوچ كردند و در آنجا هارون وفات يافت و دفن شد

از اينگونه اختلافات كه باعث اعتراضات تورات با انجيل است بسيار است اگر بذكر

تمام آنها

ص 303

بپردازيم اين رساله كتابى شود لهذا محتصرا ذكر شد و همچنين با آنكه قبل ازتورات

كتبى ازانبياى سلف موجود و مسلم بين طوايف نيست كه اين نحو اختلاف تورات با كتب

انبياى قبل از حضرت موسى معلوم شود ولى در بعضى مطالب و مسائل اختلاف ما بين

اسفار تورات و صحايف انبياى بنى اسرائيل مشاهده شده و اين نحو اختلاف كه در آيات

توراة و انبياست عجيب تر است مثل اينكه سفر خروج باب 34 آيه اول خداوند بموسى

فرمود دو لوح سنگى مثل اول بتراش و من بر آن خواهم نوشت آيه 4 و موسى دو لوح

سنگى را تراشيد و در حضور خدا آمد آيه 27 خدا بموسى فرمود اينكلمات را

مرقوم ساز آيه 28 و نوشت موسى ده كلمات را همين مطلب را در سفر مثنى باب ده

تكرار مينمايد آيه 1 خدا به من فرمود دو لوح سنگى را بتراش تا كلمات را باو

بنويسم آيه 2 دو لوحرا تراشيدم خدا بر دو لوح نوشت ده كلام را و به من داد :

اين دو آيه با هم اختلاف دارد آيه اول ميگويد كه موسى نوشت ثانى ميگويد

خدا نوشت در فصل 13 سفر اعداد مرقوم است آيه 1 خداوند بموسى خطاب كرده

گفت كه مردمانى بفرست تا آنكه زمين كنعان به بنى اسرائيل ميدهم تجسس نمايند

ص 304

اما در فصل اول سفر مثنى حضرت موسى به بنى اسرائيل ميفرمايد آيه 22 همگى شما

نزد من آمده گفتتيد كه مردمان چنديرا پيشاپيش خود بفرستم تا براى ما مرز و بوم را

تجسس نمايند در نظر موسى اين حرف مقبول آمد اين دو آيه مخالف يكديگر است در آيه

اعداد مينويسد كهه خداوند بموسى فرمود مردمانى را از براى تفتيش و تجسس از يش

بفرستد ولى در آيه مثنى مينويسد كه موسى به قوم گفت شما نزد من آمديد و گفتيد

كهمردمانى راپيشاپيش براى تجسس و تفتيش بفرستيم از اين قبيل اختلافات بسيار است

ولكن به اينها اكتفا شد وديگر در كتاب دويمين شموئيل مينيوسد فصل 24 و خداوند

بار ديگر باسرائيليان غضبناك شده داود را برايشان انگيزانيد تا آنكه بگويد برو

اسرائيل و يهودا را بشمار و همين مطلب را در كتاب اول تواريخ ايام مينويسد فصل

12 و شيطان بداود گفت اين دو ضد است و ديگر در همان فصل شموئيل مينويسد 9 كه

يؤاب تعدادشان قوم را ملك تسليم نمود وتعداد اسرائيل هفتصد هزار نفر جنگى شمشير

كش بود و مردمان يهودا پانصدهزار نفر بودند

ص 305

ولى در همان فصل تواريخ اين مطلب را مينويسد 5 يؤاب تعداد فوم را بدادو تسليم

نمود شماره بنى اسرائيل هزار هزار و يكصد هزار مرد شمشير كش و يهودا چهار صدو

هفتاد هزار مرد شمشير بند بودند سيصد هزا درتعداد بنى اسرائيل و سى هزار در

شماره بنى يهودا اختلاف نوشته شده وديگر در همان فصل شموئيل منيويسد 13 كه خدا

بتوسط گاو پيغمبر بداود فرمود كه در ولايت قحطى هفت ساله واقع شود ودر همين فصل

تواريخ مينويسد 11 خدا بتوسط گاو پيغمبر بداود فرمود در ولايتت سه سال قحط واقع

شود و چهار سال اختلاف دارد از اين قبيل بسيار حال اگر نصارى و يهود بگويند كه

در انجيل وتوراة بواسطه سهو نسيان كتابت اين اختلاف آيات حاصل شده اما قرآن همان

آيات نزولى است تغيير نيافته اين قوى ايشان انجيل و توراه را از درجه اعتبار

ساقط مينمايد و باعث اعتبار قرآن ميشود ودر اينصورت در مسئله كه ما بين قرآن و

كتب مقدسه اختلاف مذكور شده حق ايراد ندارند كه بگويند چرا آيات قرآن با كتب ما

احتمال اشتباه كاتب در آن ميرود مطابق نيامده و اگر احتمال اشتباه كاتب در آن

و كاتب نميدهند و ميگويند عين كلمات اللهيّه است در اين حالت بايد قرار بنادانى

خود و عدم

ص 306

احاطه خويش در آيات كتاب خدا نمايند يا آنكه نسبت عدم علم و احاطه بمظاهر احديه

دهند شبهه نيست كه شق اول صحيح است چنانچه در خود آيات كتاب مرقوم است

كه غير از مؤمن ممتحن كه داراى روح قدسى است ديگر نفسى واقف اسرار و معانى كتاب

به و اين ايرادات منبعث از عدم وقوف مردمان در معانى حكم آيات كتاب است

كه مسيحيان اعتراض مينمايند كه چرا قرآن : سَأأخبَرَكُم خدا : ميفرمايد

معلوم ميشود كه در آن حين نميدانست كه فرمود شما را خبر ميدهم غافل از اينكه

بنى اسرائيل همين اعتراض را بر آيات انجيل وارد مينمايند و آن آيات را بر عدم

علم حضرت مسيح دليل مياورند كه از جمله در فصل 11 مرقس مينويسد 13 كه مسيح

گرسنه بود و درخت انجيريرا از دور بنظر آورد بخيال اينكه شايد انجير داشته باشد

و از ميوه او بخورد و وقتيكه نزديك آندرخت آمد چون فصل انجير نبود ميوه نداشت

نفرين كرد و اندرخت خشكيد : و خوب بود بجاى نفرين دعا كند كه انجير بياورد كه

آنحضرت بخورد تا اراده اش جارى شده باشد بارى بنى اسرائيل نيز از كتب خود بى

خبرند و غافل از اينكه اينگونه آيات در توراة و كتب بنى اسرائيل هم مندرج است از

جمله در فصل 18 سفر خروج از آيه 17 تا آخر

ص 307

فصل مرقوم است كه چون پدر زن موسى ديد در وقت رساندن اوامر واحكام خدا بقوم

حضرت موسى بسيار زحمت ميكشد كه جمعيت بنى اسرائيل از صبح تا عصر در برابر او

بايستند و حضرت موسى بنداى بلند اوامر خدا را بايشان برساند بموسى گفت كه اينكار

كه ميكنى خوب نيست قول مرا بشنو و از قوم مردمان هنرمندى كه خدا ترش باشند در

نظر آرد بر ايشن سردار نزاره و سردار صده و سردار پنجاهه و سردار دهه نصب نما تا

بر قوم هميشه حكم نمايند و هر مصلحت عظيم را نزد تو بياورند و هر مصلحت جزئى را

خود ايشان حكم نمايند آنوقت اينكار بر تو آسان تر خواهد شد و اينقوم بسلامت همگى

بمكان خود خواهند رسيد موسى سخن پدر زن خود را شنيد و هرچه گفته بود عمل نمود

معلوم ميشود كه حضرت موسى علمش محيط بامورات آينده نبود بظاهر چنين مينمايند و

از اين آيات اين نحو مفهوم ميگردد كه علم سپاه دارايرا از پدر زنش آموخت و

همچنين در فصل 9 باب حضرت يوشع ابن نول كه ساكنان حيعون چون شنيدند كه يوشع بان

نون و بنى اسرائيل زند روز ديگر براى جنگ و قتل ايشان و تسخير اراضى آنها خواهند

آمد تدبير و حيله نمودند لباسهاى مندرش و مشكهاى كهنه و ريسمانهاى پاره شده و

نعلين پينه زده لباسهاى

ص 308

كهنه و نانهاى خشك زنگ زده باردوى يشوع در آمدند و گفتند كه از ولايات

بسيار بعيده آمده ايم و بيوشع گفتند ما بندگان تو هستيم بخصوص اسم خداوند خداى

تو زيرا كه آوازه او را و هر چه كه در مصر كرد شنيديم مشايخ ما و تمامى ساكنان

ولايات ما را بشما فرستاده اند كه بگوئيم ما بندگان شما هستيم پس با ما عهديرا

به بنديد كه ما را نكشيد و زنده بگذاريد زيرا كه از راه هاى دور آمده ايم و

تمامى تعلين و لباس و نانهاى كهنه و مندرس شده يوشع و اميران جماعت بنى اسرائيل

با ايشان عهد بستند كه ايشانرا زنده گذارند و ندانستند كه آنها تزوير كرده از

زمينى هستند كه يوشع خيال تسخير و فتح او را دارد بنى اسرائيل روانه شدند روز

سوم بشهرهاى ايشان رسيدند و ديدند ايشان همان اشخاصى هستند كه با يوشع و اميران

عهد بسته اند و به خداى اسرائيل قسم خورده اند كه آنها را نكشند و حضرت يشوع

ابن نون كه پيغمبر خدا بود ندانست كه آنها حيله و خدعه كرده اند و از بلاد بعيده

نيستند و چون بخداى اسرائيل قسم خورده بودند و عهد كرده بودند كه آنها را نكشتند

تمامى جماعت اسرائيل بخلاف اميران همهمه كردند و بجمهور جماعت گفتند كه براى

ايشان بخداى اسرائيل سوگند خورده ايم پس حال بايشان

ص 309

ضرر نتوانيم رسانيد و يوشع ايشان را آواز كرده گفت كهچرا ما را فريب داديد

و گفتيد از ما از شما بسيار دوريم و حال آنكه در ميان ما ساكنيد ؟ و ديگر

در فصل 16 كتاب اول شموئيل مينويسد كه خداوند بشموئيل فرمود كه حقّه خود را

از روغن پركن كه من تو را به يشپى به بيت اللحم ميفرستم كه فرزندان يشئى بجهت

خود پادشاه تعين نموم و شموئيل به بيت اللّحم آمد و يشئى و پسرانش را دعوت نمود

وواقع شد هنگام در آمدنشان شمئيل بالياب نگرسيته گفت كه مسح شده خدا

اين است خداوند گفت كه بچهره و بلندى قدش نگران مباش كه از را رد كردم مقصود

اين است كه شموئيل نشناخت كه الياب آنكسى نيست كه ميخواهد او را مسح نمايد تا

آنكه از يشئى پرسيد كه آيا تمامى پسرانت اينها هستند ؟ جواب داد هنوز پسر كوچكى

باقى است كه او داود بود شموئيل داود را در ميان برادارنش مسح نمود با آنكه

شموئيل پيغمبر خدا بود ندانست كه آن فرزنديرا كه بايد او را مسح نمايد كدام است

و ديگر در فصل 4 باب دويمين ملوك مينويسد كه زنى باليشاع پيغمبر چون در وقت

عبور منزل داده خدمت كرده اليشاع بان زن وعده پسرى داد كه آينده در اين موسم

پسريرا

ص 310

خواهى آورد آن زن گفت ايمرد خدا نميشود چونكه شوهر او پير بود تا آنكه موافق

وعده اليشاع آن زن پسرى زائيد بعد از نشو و نماى چندى انطفل مرد آن زن با

خدمتكارش بكوه كرمل نزد مرد خدا يعنى اليشاع رفت چون اليشاع او را ديد از دور

پرسيد كه آيا تو و شوهرت و پسرت سلامت هستيد ؟ و اليشاع پيغمبر با آنكه خبر تولد

آن طفل را خودش داده بود و بعد ندانست كه آن پسر مرده است و از مادرش اخوال او

را پرسيد

: فصل رابع از فصول اربعه اينرساله شريفه :

=============================================

استدلاليه سئوال و جواب در اثبات حقيّت ابنبياى اللهيّه و ظهورات ربانيّه

و اثبات حجيّت ايشان بصفات و آثار عظيمه فايقه كه غير حق يعنى مدعى كاذب ايتان

بمثل آن نتوان نمود و جامع اين صفات و شئون اللهيّه نخواهد بود اهلّا من

اَظهَرُ اللّه و اَيدُه عَلى هذا الاَمرُ العَظيم الخَطير مشتمل بر 9 باب :

: باب اول : در خصوص حامعيّت انبيا در صفات و شئونات

مخصوصه ربّانيه هر چند جميع من على الارض از ايتان هر شانى از شئونات آن

مظاهر صفات عاجز ولى عرفان اين مقام مخصوص نفوس قدسيّه ايست كه در يوم

ظهور بمجرد استماع نداء

ص 311

جواب بلى موفق شوند و بنظرى حق را از باطل تميز دهند وفرق گذارند و يمكن بر بعضى

از \_\_\_ مشتبه شود لهذا آنچه از كتب آسمانى مفهوم و معلوم ميگردد و از آثار

انبياى \_\_\_ موجود مشهود اثبات آن حجت بشئون و صفاتى است كه درابواب اين فصل

\_\_\_ انبيا مرفوم و استدلال ميوشد كه خداى عادل خبير اين شئونات و صفاترا مخصوص

خود فرموده و مطالع امر خود را كامل و بالغ كرده تا بر ضعفا نيز مجال اشتباه

نماند چه مه مقتضاى عدالت اللهيّه آن است كه آن صفاتى را كه مخصوص بانبياء

\_\_\_ فرموده آنرا بباطل ندهد و هر مدعى كاذب را استعداد جامعيت

و جسارت نه بخشد و بنصوص آيات اللهيّه در اينخصوص نيز استدلال خواهد شد

خداوند توسطه اشغياى پيغمبر در باب 42 آيه 8 ميگويد خداوند منم

عزت و جلالت خود را بغير و ستايش خود را به بتان تراشيده نميدهم و اگر

مدعى كاذب جامع اين صفات مخصوصه و شئون رابنيه باشد ديگر

\_\_\_ ما بين حق و باطل حاصل نگردد و اثبات حقيّت انبياء ممتنع و

\_\_ كتب و صحف ابنيا گردد بارى مقصود از آن است كمال

ص 312

و بلوغ حجت اللهيّه در جامعيت مظاهر حقّه است بصفات \_\_\_ قاهره مثلا در

تورات با آنكه وقوع و انجام كلام را يكى از معجزات و دلايل حقيّت انبياى خداوند

قرار فرموده چنانچه در فصل 18 تورات مثنى ميفرمايد آيه 21 و اگر در دلت بگوئى

كلاميكه خداوند گفته چگونه او را بدانيم 22 چنانچه پيغمبرى خبرى بنام خداوند

بگويد و آنچيز واقع نشود و بانجام نرسد اين امرى است كه خداوند نفرموده است

دراين آيات مذكوره انجام كلام و وقوع آنرا دليل حقيّت قرار فرموده و لكن در

آيات ديگر تورات دون دعوت بخداى قديم و تصديق انبياى قبل معجزات جعلى را رد

ميفرمايد چنانكه در فصل 3َ تورات مثنى ميفرمايد اگر پيغمبرى و يا بننيده

خوابها از ميان شما بر خيزد و آن آيت و يا معجزه كه بتو گفته بود بوقوع

پيوندد و او بتو گويد كه خدايان غيرى كه نميدانى متابعت نما سخنان او را

استماع منما پس معلوم ميشود كه مظهر حق بايد جامع جميع اين شئونات باشد كه

اگر يكى ازاين شئون را حجيّت بالعه بخواهيم قرار دهيم منافى جامعيت و مخالف

آيات و كتب مظاهر احديت است و در انجيل نيز اين ميوان مرقوم و مسطور است و در

ابواب آتيه اين رساله مذكور ميشود

ص 313

: باب دويم از فصل رابع :

===========================

در خصوص ادعاى مظاهر حقّه كه يكى از صفات انبياى اللهى ادعاى ظهور عند اللّه

و دعوت بخداى ابراهيم و اسحق بوده اعتراف به حقّيت پيغمبران گذشته

چنانچه مذكور شد كه در فصل 13 تورات مثنى ميفرمايد كه اگر پيغمبرى يا بيننده

خوابها بر خيزد و آن آيات يا معجزه كه بتو گفته بود بوقوع پيوندد و او بتو گويد

خدايان غيرى كه نميدانى متابعت نما سخنان او را استماع منما از اين آيات معلوم

است كه بايد مدعى من عند اللّه خلق را بخداى واحد يعنى خداى ابراهيم دعوت نمايد

و نيز باب هفتم انجيل آيه 28 عيسى گفت من از پيش خود نيامده ام آنمس كه مرا

فرستاده حق است .

در باب دويم نامه اول يوحناى حوارى مذكور آيه 22 آنكس دجال است كه پدر

و پسر را انكار مينمايد و همچنين در قرآن نازل كه : لَهُ فَعُوهُ الحَقّ ايضاً

احبيبو داعَى اللّه : در جميع كتب آسمانى دعوت به خداى قديم يكى از صفات

مخصوصه مظاهر احديه است چنانه هر يك از آن مظاهر مقدسه دعوت بخداى قديم

نمودند و بحقّيت انبياى گذشته شهادت دادند اين است كه در باب 3 سفر خروج

ص 314

ميفرمايد آيه 4َ خداوند بموسى فرمود كه به بنى اسرائيل چنين بگو كه يهوه مرا

بشما فرستاده است 15 آيه 12 و ديگر به بنى اسرائيل بگو خداى پدران شما ابراهيم

و اسحق و يعقوب مرا بشما فرستاده است ابداً اسم من همين است و تذكره من دهر

بدهر اين است و در انجيل يوحنا هم حضرت مسيح ميفرمايد باب 12 آيه 49 زتنرو كه من

از خود نگفتم لكن پدرى كه مرا فرستاده به من فرمان داد كه چه بگويم و بچه تكلم

كنم و در باب 3 عال خواريان 22 كه منم آنكس كه موسى خبر مرا داده همين قسم در

خود مسيح انبياى قبل دعوت بخداى ابراهيم فرمودد و تصديق انبياى گذشته را نمودند

ازبراى بعد اين را دليل بيان فرموده چنانچه در نامه اول يوحنا ميفرمايد باب 4

اى محبوبان هر روح را باور ننمائيد بلكه ارواح را بيازمائيد كه از خداست يا نه

زيرا پيغمبران كاذب در دنيا بسيار شده اند 2 و از مبسنايم روح خدا راكه هر

روحيكه اقرار مينمايد كه عيسى مسيح مجسم شده است او از خداست و هر روحيكه اقرار

و در قرآن نيز ميفرمايد : ما اَنطَقَ عَنِ الهَوى ان يَنى الاُحئ نُوحى :

عَلَمنَى شَديدُ القُوى و نيز ميفرمايد :

وَ المَسيحُ اِبنُالمَريَم و ما اُمِروُا اِلا لِيَعبُدوا اِللها واَحداً لا

اِلهَ اِلّا هُوَ سُبحانهُ عَمّا يُشرِكُونَ

ص 315

و نيز تصديق انبياى سلف را در اكثر از سوره قرانيه فرموده : بنى الاُمّى الّذى

تَحَدونهُ مَيتوباً عندَهُم فِى التورات ؤ الاِنجيل : ايضاً كُلَ وَ اُمَِ

مُدَعى اِلى كِتابَها : اما اين ظهور اعظم ابهى ادعاى امرش و تصديق انباياى

مرسله از مشرق اراده اش در بسيط غَبرا منتشر و آوازه ظهورش در شرق و غرب مرتفع و

از قلم اعلايش در لوح سلطان ايران اين كلمات عاليات صادر و نازل قوله تعالى : ما

دَعوَت النّاس الّا اهلَى اللّه ربِّكَ و رَبّه العالمين : و ايضاً در جاى ديگر

ميفرمايد : هذا هُوَ الَّذى اَخَذُ نُقطَةِ البَيان عَهدُه فى فَرَ البَيان و

مُحمَّدء رَسُول اللّهُ فى ذُرّ الفرقانُ و الرّوح فى ذُرّ الاِنجيلُ وَ الكَليمُ

فى ذُرّ التورات و اَلخَليلَ فى ذُرّ الاَخر اِن كُنتُم فى العالَمين :

ايضاً : كُلّ قَدَ جاءَ الاَب و كهمُن ما وَعَدُتُم بِه فى مَلَكوتِ اللّه هذاٍه

كَمِمةء سَترَ الاِبن اِذ قالَ لِمَن حُولَهُ اَنتُم اَليوم لا َتَحمِلُوها

فَلَّماتم الميقاتِ وَ اَتى الوَقتَ اَشرَقَت الكِلَمة مِن اُلُقَ المشيَّته

و نيز ميفرمايد : قَد ظهَرَت الكَلِمَة الَتى سَترَها الابِنَ انهَّا

قَدنَزَلَت عَلى هِيكلِ الاِنسان فى هذا الزَمان تَبارِكَ الرَّب و الَّذى نُوَ

الاَبُ قَد فى بِمَدِ الاَعظَم بَينَ الاُمَم تَوَجَهُو يا مَلَاءٌ الاخيار :

و هم ميفرمايد : يا مَلَاء اَلدّين

ص 316

قَد اَرسَلنا اِلَكُم يَوحَنا مرَةَ اُخرى اِنَّهُ نادى فى بَرِيه البَيان يا

خلقُ الاَكوان طَهَّرو عُيُونَكُم قَد قُرَّيبَ يُومُ المُشاهِدَة و اللَقاء

و يا مَلاَءَ الاِنجيل اِعمَروا بالسَبيل قَد اَقرَبَ اَليَومُ الَّذى تَاتى

الرَّبَ الجَليل اِستَعَدُوا لِلدُخْولِ فى المَلَكوت كَذلِكَ قُضِىَ الاَمرُ

مِن لَدَى اللّه فالِقُ الاِصباح : ايضاء يا مَلاَءَ النَصارى قَد

تَجَلينا عَلَيكُم مهن قَبل وَ ما عَرَفتُمُو فى هذِه مَرَة اُخرى هذا يَومُ

اللّهِ اَقتَلُو اِلَيهَ انَةُ اَتى مِن السَّماء كَما اَتى اَوَلَ مَرَّة وَ

اَرَادَ اَن ياويكُم اِلى ظِلالِ رَحمَةِ اِنَهُ هُوَ المُتعالى العَزيز

البصار:

: باب سوم از فصل رابع :

=========================

در خصوص استقامت و تحمل و طاقت انبياء كه هر قدر رد و انكار و بلا و زحمت

ديدند در اظهار امر و هدايت خلق آنى سكون و سكوت نداشته و از شدت زحمات

و مشقات از امر و اراده اللهى منحرف ومنصرف نشدند با وجود آنكه عموم خلق

در اذيت و حبس و عذاب و قتل و قمعشان با كمال سعى بر خواسته بودند

بالاخره اراده و امرشان بر ارادهاى طوايف عالم از ملوك و مملوك غالب شد

ص 317

ملاحظه نمائيد كه گذشته از صدماتى كه حضرت موسى از فرعون و قومش ديد از خود

بنى اسرائيل چه قدر زحمت و مشقت بر او وارد گرديد كه در فصل 18 سفر خروج آيه

4 موسى به خداوند استدعا نموده گفت با يانقوم چه خواهم كرد نزديكاست

مرا سنگ سار نمايند و در محلى كه اسرائيل مرتكب عصيان گرديدند اراده اللهى بر

انعدام آنها قرار گرفت با آنهمه صدمه كه بر حضرت موسى از قوم وارد شد با طلب

آمرزش گناه در باره آنها مينمايد و در فصل 32 حروج آيه 32 موسى در باره بنى

اسصرائيل بخدا عرض نمود پس حال اگر گناه ايشانرا رفع مينمائى كه خوب و الا تمنا

اينكه مرا از كتابى كه مكتوب اسختى محو نمائى ملاحظه نمائيد كه بدرجه در امر

خدا و دوستى امت مستقيم بود كه از حيات خود ميگذشت و همچنين در باب اول يرمياى

پيغمبر خداوند به يرميا فرمود در مقابل اعدا بايست من با توام آيه 17 پس تو

كمر خود را بسته بر خيز و هرچه كه بايشان تورا امر ميفرمايم بگو و از ايشان مترس

تا اينكه تو را در حضور ايشان تشكنم 18 زيرا اينك من تو را بحاى شهژ مشيد و

ستون آهنين و حصارهاى برنجين بر ضد تمامى اين زمين بر خلاف ملوك يهودا نصب نموده

ام در فصل 21 بانچه خدا

ص 318

باو امر فرموده بود اظهار نمود آيه 7 چونكه برايم كلام خدا هر روز ملامت و

استهزا است پس گفتم كه ذكر او را نخواهم كرد و بسام او بار ديگر متكلم نخواهم

اما كلامش در دلم مثل آتش سوزنده حبس شده و در استخوانهايم از تحمل نمودن در

مانده شدم و قادر نبودم كه بگويم و ديگر اسرائيل هم عهد شدند بر قتل او در جواب

مى گويد آنچه اراده داريد در باره من مجرى داريد مبرهن است كه در مقابل صدمات و

بليات جز نفس حق كه قدرت خدا او را معين و حافظ است ديگر شخص كاذب نميتواند زيست

نمايد در صورتيكه انبياى حقه اظهار شدت بلايا و ابراز تالم و تأثر فرمودند ديگر

مدعى باطل كه قدرت خدا بر ضد او است چگونه ايستادگى و استقامت خواهد نمود ؟ همين

قسم حضرت روح اللّه در باب 26 متى آيه 39 اى پدر من اگر ممكن باشد اين پيمانه

از من بگذرد ليكن نه بخواهش من بلكه باراده تو 14 : بيدار باشد و دعا كنيد تا در

معرض آزمايش در نيفتيد روح بتحقيق راغب است ليكن چشم ناتوان يوحنا

باب 5 آيه 11 من شبان خوب هستم جان خود را در راه گوسفندان

من نهد 12 اما مزدوران كس كه شبان نيست و گوسفندان از آن او نيست

ص 319

چون گرگ را مى بيند گوسفندان را ترك ميكند و ميگيريزد و در لوقا باب 23 آيه 34

طلب آمرزش گناه ميكند در باره بنى اسرائيل و در قرآن : استَقَم كَما اَمَرت

يهنى اى محمد بايست آنگونه كه مامور شده بان و نيز ميفرمايد : وَ اِن كَذَبوكَ

فقَده كُذِنَت رسِلء من قبلُكَ : يعنى اگر تكذيب كردند تو را بدرستيكه انبياى

قبل از تكذيب كرده شدند و نيز اِن كانَ كَبُرَ عَلَيكَ اِعراضَهُم كانَ

استَطَعَت اَن يَنبَغى لَعَقا فى الاَرضَ اَو سُلماً فى السَماء : اما اينوجود

مبارك استقامت در صدمات و بليات و مقاومتش دول و ملل شهره آفاق است و مسلم نزد

عموم اهل وفاق بلكه هر پيغمبرى در مقابل يكدولت و ملت اظهار قدرت و استقامت

فرمود سر بلاياى اهل يك مملكت شد ولى اينظهور عظيم و جمال قديم و نيز اعظم فلك

اثير به ظاهر تحمل مشقات طوايف و امم فرمود ومحل مام و جفاى ممل عالم گشت و آن

استقامتى كه از انبياى معظم اللهى ديده شده اعظم از آن از بندگان آستانش مشاهده

گرديد چنانچه در لوح سلطان ايران ميفرمايد قوله تعالى هَل يُقدَرُ اَحَدء اَن

يَتَكَّلَم مِن تَلِقاء نَفسِهِ بِما يَعتَرِضُ بِه عَلَىِ العِبادِ من مُمِل

وَضيع و شريفٍلا وَ الَّذى عَلََ العَلَمُ

ص 320

اَسرارُ القِدَم الاَمن كان مُؤيد اَمن لدن مُقتَدِرٍ قَدير : و همچنين

ميفرمايد قَد حَبَسَ جَسَدى لِعَنقَ اَنفسَكُم و قَبلَنا الذّل لعِزَتِكُم ؟

اِتبَعوُ الرَّبّ و المَجد و المَلَكوتُ و لاتَبَعُو مُشرِك جَبّار حَسَدى

يستاقَ الصَليب و راسى سَطِرُ السَنانَ فى سَبيل الرَحمن لِيَطهَير العالَمِ

عَنِ العُصيان كذالِكَ اشرَقَت شَمسُ الحُكم مِن اُفُقِ اَمرِ مالِكَ الاَسماء

و الصفات : وهم چنين ميفرمايد كُلَّما ارَدُا و البَلاء زادُ البَهاء فى

حُِبِّ اللّهَ و اَمرِه بِحَيث ما مَنَعى ما وَرِدَ عَلَى مِن جُنُودِ العالَمين

لو لَسرُوشَ فى اَطباق التُرابه بِحُدُودى راكبا عَلى السَحاب و داعيا الى اللّه

المقتَدرُ القَدير اتى فَديَتُ يَنفس فى سبيل اللّه ؤ اشتاقَ البَلاء فى حُبّه

وَ رِضائه يَشهَدُ بِذالِكَ ما اَنا فيه مِن البَلايا التى ما حَملَها

اَحَدُ مِنَ العالَمين و در لوح بسلطان ايران ميفرمايد يا ملك قد رَايَتُ فى

سَبيل اللّه ما راَت عَينء و لا سَمِعَت اَذنء قد اَنكَر لى المعارِفَ وضاقَ

عَلَى المخارف قَد نَصبُ ضَحَضاحُ السَلامة ؟ و اصقر ضَحضاحُ الراحَة كُم مَن

البلايا نَزَلتَ و كُم مِنها سَوف تَنزُل امتى مقبلا اِلَى العَزيزُ الوَهّاب و

ورائى ثناب الحُباب قد استهَل مَدمعى اِلى اَن بل مصجعى و ليس حُزنى لنَفس تا

اللّه رايتى يشتاق الرياح

ص 321

فى حُبِّ موليه و ما مررَّت عَلى شجرٍ الا وَ قَد قاطبَه فُؤادى يا ست فطعت

لاسمى و صَلَبُ عَلَيكَ جَسَدى فى سَبيل رَبّى بَل بما اَرَى الناس فى

سُكرِتَهُم يَعمهُونَ و لا يُعرِفُون

: باب الرابِع مِن فَصلِ الرابِع:

===================================

در ثمره نفوذ و اثر تعليمات و كلمات انبيا در انفس عباد و اين ايت انفس است كه

در ظل بيانات و تعليماتشان نفوسى مبعوث ميشوند باطاعت و استقامتى كه انفاق

جان و تن و نام و عزت و خانمان نمايند و از هر طايفه و ملتى را نيز باين صفات

حسنه و شيم مرضيه و انقطاع و محبت خالصه هدايت و دلالت كنند و اين آيات تكوينى

يعنى تربيت نفوس مقدسه از اثر ايت تدوينى يعنى تعليمات اللهيّه تست زيرا مقصود

اصلى از ارسال رسل و انزال كتب تكميل محبت خلق است به خدا و نسبت به يكديگر

بر تما دل و جان و توان و بريدن از شئونات و هوى و دينى چه كه امتياز و فرق

نوع حقيقى از مجازى اينگونه انقطاع و محبت تامه است وفانى شدن در رضاى محبوب

واطاعت امر و هدايت خلق چون ثمره و نتيجه خلقت معرفت است و فايده معرفت

بندگى و عبوديت حق و تربيت نوع انسان و تاليف قلوب بندگان و ترقى مشاعر

ص 322

و تكميل كمالات ومعارف ايشان و اثر ان چون بواسطه تعليمات انبياء در خلق

دنيا نمودار شد محقق گرديد كه امر و كلمه و حكمشان نافذ و موثر است و علت تربيت

و ترقى است زيرا كه اين گونه اثرات از مدعى كاذب و كلمه باطن محال است كه حاصل

شود شاهد اين مقال اكثر آيات كتاب از جمله در تورات مثنى باب 4 آيه 5 و6 اينك

چنانكه يهوه خدايم مرا امر فرموده است و فرايض و احكام بشما تعليم نمودم تا عمل

يابند پس آنها را نگاه داشته بجا آوريد زيرا كه اين حكمت و فطانت شما است در نظر

قوم هائيكه چون اين فرايض را بشنوند خواهند گفت هر آينه اين طايفه بزرگ قوم حكيم

و فطانت پيشه اند و آيه 8 كدام طايفه بزرگ است كه فرايض و احكام عادله مثل تمام

اين شريعتى كه من امروز پيش شما ميگذارم وارد و در فصل 55 اشعياء آيه 10 به

تحقيق به نهجيكه باران و برف از آسمان مى براد و بانجا بر نميگردد و زمين را

سيراب و سر سبز و باور مينمايد چنانچه شخم به زارع و نان بخورنده ميدهد كلاميكه

از دهانم بيرون مى آيد بهمان نهج بوده بى ثمر به من رجعت نخواهد نمود بلكه آنچه

اراده نموده ام به جا آورده خواهد و بانچه او را فرستادم ميسر خواد شد ودر

فصل هفتم متى آيه 15 اما از

ص 323

انبياى كذبه اختراز نمايند كه به لباس ميشها ميايند ولى در باطن گرگان درنده

ميباشند 16 ايشانرا از ثمر هاى او خواهيد شناخت زيرا انگور را از خار و انجير را

از خس نمى چينند 17 بر اين قياس هر درخت نيمو ثمر نيكو مياورد و درخت به ثمر

فاسد 30 لهذا از ميوه هاى ايشان ايشانرا خواهيد شناخت آيه 18 هيچ درخت

خوب نتواند ميوه بد آورد نه شجر پست تواند كه ثمرات نيكو آورد انجيل يوحنا

باب 15 آيه 5 من تا كه هستم و شما شاخهاى آن آنكه در من ميماند و من در او ميوه

بسيار بياورم زيرا كه جدا از من هيچ نميتواند كرد اگر كسى در من نماند مثل

شاخه بيرون افكنده ميشود از مفاد اين آيات معلوم ميشود كه از اثر و ثمر و نتيجه

حقيّقت و بطلان ممتاز و محقق ميگردد زيرا كه از كلام غير و مدعى كاذب نفوس تربيت

نميشوند درخت بد ثمر خوب به بخشد و اثمار جنينه نمى دهند چنانچه فرموده نميتواند

درخت بد ثمر خوب بخشد يعنى مدعى كاذب مثل مدعى صادق سبب تربيت

و معرفت خلق نگردد و باعث ترقى نشود چنانچه اشعياء كلام الله را به باران مثل

ميزند كه زمين را سبز و بارور مينمايد بهمين نخو كلام مظاهر امر كه از فم

مطهرشان ظاهرميشود باران

ص 324

رحمتى است كه بر اراضى قلوب صافين و؟ حقايق متقدسين ميبارد و رياحين علم و حكمت

و سنبلات ايمان و عرفان و عدالت و فتوت و محبت انبات مينمايد و ضديت و

نفاضت را از قلوب اهل عالم مرتفع مينمايد و بجاى آن شجر محبت و الفت غرس ميكند

بنحويكه از ما سوى اللّه كه سراب و باطل است چشم ميپوشد و بروز و ظهور اين صفات

و آثار و اين قسم انقطاع و محبت امتيار و رجحانى است كه موسى و مسيح و رسول

اللّه براى مؤمنين و مقدسين ذكر فرموده اند و در قرآن مبين در سوره مباركه

ابراهيم نيز چنين ميفرمايد ضَرَب اللّه مَثلاء كَلَمةِ ظَيِبَه كَشَجَرَةٍ

عَتَبَةٍ اُمتثبت مِن فوقِ الاَرض مالها من قَرار : يعنى مثل زد خدا مثل كلمه

طيبه را مثابه درخت طبسى كه اصل و ريشه او ثابت ومستقر در زمين است و شاخه وبرگ

او در نمود و ترقى است و در هر حين ميوه خوب مياورد اما مثل كلمه خبيثه بمثابه

خس و خاريست كه در روى زمين ميرويد و قرار و ثباتى ندارد و نيز ميفرمايد در

سوره انفال : لَو انقصَت ما فى الاَرضِ جَميعاً ما لَفَتَ بَينَ قُلُوبِهُم

ولكَنَّ اللّهُ

ص 425

اَلفَ بَينَهُم : و ياضا در سوره مباركه قصص : انَّكَ لا تَهدى

مَن اَبَبَ وَلكِنَّ اللَّ يَهدى مَن يَشاء : ايضاً در سوره انفال :

يُريدُ اللّه اَن يُحَقَ ما يَحُقَ لِكَلماته و لِقَطعُ و اَبرِالكافِرين : ايضاً

در سوره قصص ميفرمايد قُل فاتو بِكِتابِ مِن عِندِ اللّهِ هُوَ اَبدى مِنها

اَتبَّعهُ اِن كُنتُم صادِقين و در سوره رعد : لَهُ دعُوهُ بالحق وَ الَّذينَ

يَدعُونَ مِن دُونِه : و در سوره شورى : وَ الَّذينَ يُحاجونَ فِى اللّهِ مِن

بَعد ما اَستُجيبَ لَهُ حُجَّتَهُم و اِختَصه عِندَ رَبِهُم و عَلَيهُم غَضَبء و

لَخُم عَذابء شديدء : حال تعليمات انبياى قبل و اثر و نفوذشان در انفس عباد

مرقوم ميشود و بعد تعليمات و كلمات اين ظهور قويم و تأثير و نفوذش در قلوب و

افئده اهل عالم نگاشته ميشود تا بعد از تدقيق و تطبيق معلوم گردد كه چگونه اثرات

و نتايج اينظهور منيع سبب تربيت وهدايت و ترقى نفوس گرديده و خواهد گرديد خلاصه

آيات تدوينيه يعنى تعليمات اللّهيه در تورات و فصص الانبيا اين است در مثنى فصل

6 آيه 5 پس خداوند خداى خود را بهمگى دل و جان و همگى دوستدار 6 و اين كلماتيكه

امروز بتو امر ميفرمايم

ص 326

در دل تو باشند 7 بجهد تمام آنها را به پسرانت تعليم نما و حين نشستن و رفتن

براه و وقت خوابيدن و برخواستنت از آنها گفتگونما 8 و آنها را بمنزله علامت بر

دستت به بند و در ميانه چشمانت بمنزله پيشانى بند و در فصل 19 لويان آيه 18

از انبياى قومت انتقام مكش و حقد منما رفيق خود را چون خود دوستدار خداوند منم

مثنى 10 پس آلان اى اسرائيل خداى تو از تو چه ميخواهد جز اينكه از خدايت بترسى

ودر همه طريقهايش سلوك نمائى و او را دوست بدارى و او را بتمامى جان خود عبادت

نمائى و خلاصه آيات تدوينيه يعنى تعليمات روحانيه در انجيل و رسائل حواريان اين

است كه در فصل 10 انجيل متى ميفرمايد آيه 31 هر كه پدر و مادر را زياده از من

دوست بدارد مستحق من نيست و هر كه او پسر يا دختر را از من زياد تر دوست دارد

لايق من نيست 18 و هر آنكو صليب خود را بر ندارد و بعقب من نيايد لايق من نباشد

39 آنكه حيات خود ميخواهد هلاك خواهد شد و آنكه زندگى براى من برباد داده است

آنرا خواهد يافت ايضاً در فصل 19 آيه 16 ناگاه شخصى آمد گفت ويرا اى استاد نيكو

چه عمل نيكو كنم تا حيات جاودانى يابم 17 اگر بخواهى داخل حيات شوى احكام را

نگاه دار 12 عيسى گفت اگر بخواهى كامل شوى

ص 327

رفته ماينلك خود را بفروش و بفقرا بده در آسمان گنجى خواهى داشت آمده مرا متابعت

نما و در فصل 16 آيه 26 شخص را چه سود دارد كه تمام دنيا را ببرد و جان خود را

ببازد و نيزدر فصل دهم آيه 28 از آنها كه قادر بر گشتن روح نيستند بيم مكنيد

بلكه از آن بترسيد كه قادر است بر گشتن روح و جسم را نيز در جهنم و در فصل 10

آيه 32 و هر كس در حضور مردم مرا انكار نمايد من نيز ويرا در حضور پدر كه در

آسمانست نكار نمايم و در نامه او يوحنا فصل 4 آيه 18 در محبت خوف نيست بلكه

محبت كامل خوف را بيرون مى اندازد زيرا كه خوف عدالتست و مخوب در محبت كامل

نشده است و نيز در فصل 5 آيه 4 و ظفريكه دنيا را مغلوب ساخت ايمان ما است و در

انجيل متى فصل 6 آيه 24 هيچكس دو آفا را خدمت نميتواند كرد پس خدا و مال دنيا

را با هم عبادت نمتوانيد كرد و در قرآن مجيد ميفرمايد سوره حشر آيه 9 وَ

يوُءَثرون عَلى انفسِهُم وَ لَو كانَ بِهِم خَصاصهء وَ مَن يُوقَ مسحَ نَفسِه

فَاُولئِكَ هُمُ المُفتِحونَ يعنى نثار و انفاق نمائيد آنچه را كه مخصوص و ما

يحتاج ايشان است و نفوسيكه عيان كل خويش را نگاه ميدارند از رستگارانند و نيز

در سوره جمعه ميفرمايد : صَمَتُوا الموتَ انِن كُنتُم

ص 328

صادقين : تمناى مرگ و نثار جانرا دليل بر صدق ايمان فرموده و در سوره

توبه آيه 24 ميفرمايد : قُل ان كان آبائكم و ابنائكم و اَحوالَكُم الى آخر آيه

مفادش اين است اگر باشد پدران وبرادران وخويشان و پسران تان و امواليكه كسب كرده

ايد آن را و تجارتيكه ميترسيد كسادى آن را و مسكنهاى پسنديده شما دوسترا خدا و

فرستاده او و ءهاد در راه او پس منتظر عقوبت خدا باشيد و خدا راه نمى نمايد بد

كاران را اين تعليمات و خلاصه آيات كتب آسمانى بود كه خداود براى تربيت و هدايت

و ترقى اهل عالم انبياى قبل فرموده حال ازاثر و نفوذ آن تعاليم و اوامر مرقوم

ميگردد كه ملاحظه شود در ظل آن كلمات در ظهورات ماضيه بچه درجه خلق تربيت شده

اند تا بعد از آن مشاهده تأثيرات اين ظهور اقوم غايت بلند و تذكر براى نفوس

قدسه حاصل شود از جمله آيات تكوينيه يعنى تربيت نفوس انسانيه در ظل تعليمات

وكلمات حضرت كليم آن بود كه چون با عصاى امر قويم و بيضاى معرفت و ثعبان قدرت از

سيناى نور بعرصه ظهور مامور گرديد كه خلقرا بملكوت بقا دعوت فرمايد بنى اسرائيل

كه چهار صد سال اسير و ذليل و دستگير بودند در بلاى عظيم و جور و تعدى فرعون

ص 329

و فرعونيات گرفتار و بمواعيد اسلاف ظهور اورا منتظر بعد از ورود آنحضرت

بمصر و اظهار آيات بينات و ابراز بشارات رستگارى و نجات از فم مطهرش از زحمات با

متد و وعده نجات بانحضرت مومن شدند ولى بعد از ايمان باندك زحمت جزئى از صراط

مستقيم ثبوت و استقامت منحرف شدند زيرا چون فرعون ديد كه حضرت موسى ميخواهد

بنى اسرائيلرا از مصر بيرون ببرد زحمت ايشانرا دو مقابل نمود چون براى خشت و گل

كارى كاه را به بنى اسرائيل ميدادند بعد بروز امر آنحضرت فرعون امر نمود كه كاه

را ندهند تا خود بنى اسرائيل از صحرا هم كاه بياورند و هم خشت را بجساب سابق

تحويل بدهند بنى اسرائيل ديدند كه زحمتشان زيادتر شد بحضرت موسى و هارون لسان

تعرض گشودند و نفرين كردند كه ما را نزد فرعون و قومش كنده نموديد و ما را كشتند

شمشير فرعون گرديد چنانچه در فصل پنجم سفر خروج مرقوماست آيه 20 بموسى و هارون

گفتند خدا بشما حكم نمايد كه رايحه ما را در يش فرعون و بندگان او گنده كرديد

در خصوص كشتن ما شمشير بدست ايشان نهاديد و ديگر بعد از رهائى از زحمت قطبان

در بيابان بواسطه نبودن آب نزديك بود كه موسى را سنگسار نمايند چنانچه در صفر

خروج

ص 330

فصل 17 آيه 4 موسى به خداوند استفاثه نمود و گفت با يان قوم چه خواهم كرد كه حال

نزديك است مرا سنگ سار نمايند و همچنين با آنكه آن معجزات و بينات را از جضرت

موسى ديده بودند بواسطه تاخير وعده آوردن الواح سماوى گوساله پرست شدند و سجده

نمودند كه اين است آن خداى نجات دهنده ما و در خصوص عدم ايشمانشان در فصل اول

تورات مثنى ميفرمايد آيه 2 و در اين كارها بخداى خودتان ايمان نياورديد و خدا

غضب فرمود كه سوگند ياد نمود كه يكى از آنها را بارض موعود نبرد مگر كالب و يوشع

ابن نون و تمام آنها در بيابان هلاك شدند سواى دو نفر و اولاد آنها كه هنوز

ببلوغ نرسيده بودند و خوب و بد را تميز نميدادند و حال آنكه بعد از آزادى در حبس

و ملاحظه اينهمه آثار و بينات و غلبه بر اعدا و مالك شدن اموال مصريان

شايسته نبود كه نسبت بموسى اينگونه جسارتها و بى ادبى اظهار دارند و از عقيده

بلغزند ولى با وجود اين ملاحظه نمائيد كه آخر چگونه بنى اسرائيل بعد از ظهور

حضرت موسى ذلتشان بعزت بى منتها تبديل شد و در عالم سعادت محسود اعدا و مغبوط

ملل دنيا گرديدند مثل اينكه حكمال يونان در بيت المقدس ميامدند و از تربيت

شدگان در ظل كلمه حضرت موسى مثل داود و سليمان كسب كمالات و معارف حقيقى

مينمودند و پس از مراجعت به يونان در انظار يونانيان جلوه \_\_\_

ص 331

پيدا ميكردند و همچنين به حضرتمسيح كه آيات تكوينيه او بودند در عصرى كه آنحضرت

باراده اللهيّه از عوالم غيب بعرصه شهود جلوه گر گرديد و خطه جليل را بنور جمال

خود منور فرمود و بنفس مسيحائى نفوس را از قبور غفلت و نادانى مبعث فرمود و

بحيات آسمانى و زندگانى روحانى دلالت نمود در موارد امتحانات با آنكه آن نفوس

تبيجه ثمرن آيات بينات آنحضرت بودند با متزلزل و مضطرب مشاهده شدند و بفراق و

پريشان گرديدند و واضح است كه منتخب مومنين مسيح كه دوازده نفر حواريان بودند

هيچيك از امتحان سالم بيرون نيامدند و در اول استقامت ننمودند با ديدن آنهمه

آثار عظيمه و خود روح اللّه بر عدم ايمان و استقامتشان شهادت ميدهد در انجيل

متى باب 4 آيه 21 عيسى شاگردانش را از شهيد شدن و مصلوب گرديدن خود مطلع نموده و

پطرس ويرا ملامت نموده و جواب عيسى پطرس را كه دور شو از عقب من اى شيطان زيرا

كه انديشه تو از اللهيّات نيست بلكه از انسانى است مقصود آنكه پطرس كه بر اتر

ازسايرين بود علاوه بر آنكه خود منقطع و مستقيم نشده بود مانع از رفتن مسيح

بمشهد فدا بود و هم چنين يهودا كه يكى از حواريان بود بواسطه گرفتن پارهء

نقره حضرت عيسى را تسليم يهود نمود چنانچه تفصيلش در فصل 27 متى مرقوم است

ص 332

و نيز پطرس حوارى با \_\_\_ حضرت گفته بود كه اگر همه در باره تو لغزش بيابند

من هرگز لغزش نيابم و نخواهم يافت در فصل 26 ميفرمايد در وقتيكه حضرت روح اللّه

را گرفتند و همه شاگردانش او را رها نموده فرار نمودند 69 پطرس در ايوان بيرون

نشسته بود كه كنيزكى نزد وى آمده گفت تو نيز با عيسى جليلى بودى گ 70 و او در

حضور همه انكار نموده گفت نميدانم چن ميگوئى 76 پس آغاز لعن كردن و قسم خوردن

نمود كه اين شخص را نميشناسم كه خروس بانگ نمود و در انجيل مرقس در خصوص عدم

استقامت يازده نفر ميفرمايد در فصل 16 آيه 14 بعد از آن بر آن يازده تن

در حالتيكه نشسته بودند ظاهر گرديد و آنها را بسبب عدم اعتقاد و قساوت قلب

ملامت نمود از آنروز كه اشخاصى كه او را خواسته ديده بودند تصديق ننمودن كه

اعمال حواريان فصل 23 پولس كه بعد از حضرت مسيح فى الحقيقه مويد بروح القدس بود

وقتيكه رئيس كهنه امر نمود كه بدهان \_\_\_ پولس رئيس كهنه را نفرين نموده گفت كه

خدا تو را خواهد زد اى ديوار سفيد شده تو نشستهء تا بر حسب شريعت داورى كنى

و بضد شريعت حكم بردنم ميكنى با آنكه حضرت عيسى ميفرمايد با شرير مقاومت نكنيد

بلكه هر كس بر رخسارهء

ص 334

راست تو طپانچه زند رخسارهء ديگر را بسوى او گردان با همه اينها پس از ظهور حضرت

روح اللّه اهل انجيل در عالم مدنيت و تربيت سرآمد جهانيان و سر دفتر دانايان

گرديدند وانفاس روح بخش عيسوى هيكل امكان را جان جاويدان مبذزل داشت

و مقصود از اين آيات و تفاصيل العياذ باللّه نه من باب تعرض و تحقير بوده بلكه

بجهت آنستكه مطابثه و مقابله شود قيام استقامت و ايمان مومنين باين ظهور اعظم

با مومنين انبياى سابقه تا واضح و مشهود شود كه مقصود انبياء و تعاليم و كلمات

كنها در اين ظهور تكميل شده و نه نحو اكمل تحقق و بروز پيدا نموده و نفوذ و

تأثير امر اللّه در افئده جهانيان موثرگشته كه ادنى تزلزل از بندگانش ديده

نشده و ذره خوف از ايشان مشاهده نگشته با وجود آنكه از حضور مبارك مشرق ظهور

دور بودند و در تپه هجر كهجور نه در جوار بودند كه حيا و شرم حضور مانع از انكار

و نفوذ شود ونه طايف حور عرش ظهور بودند كه در جان فشانى مجبور گردند

بلكه هر كى از ايشان در مملكتى و هر مشتاقى در باديهء فراقى با اين حال در

سبيل وصلش قربان گشتند و راضى نشدند كلمه سوئى بر زبان رانند و مولاى خود را

انكار

ص 335

در ظل اين اوامر بديعه اللهيّه خلاصه تعليمات يعنى آيات تدوينيه اين ظهور اعظم

اين است (قوله تعالى ) اى اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع شفقت

و رحمت اللهى بوده وهستيد لسان را بسبّ و لعن احدى ميالائيد و چشم را از آنچه

لايق نيست حفظ نمائيد ، سبب حزن مشويد تا چه رسد بنزاع اميد هست در ظل

سدره مباركمه عايت اللهيّه تربيت شويد و بماينبغى ناطق و عامل گرديد :

و ديگر ميفرمايد : اليوم اگر مستقرين بر عزّ صمدانيه قوت لا يموت نداشته باشند

البته بما يهد دست دراز نكنند تا چه رسد بغيره حق ظاهر شده كه ناس را بامانت

و ديانت و صدق و تقوى و رفق و مدارا دعوت نمايد و برطراز ثواب اخلاق

مرضيه مزين نمايد و هم چنين ميفرمايد معاشرت با جميع احزاب را اذن داديم

: عاشرُ و مَعَ الاَديان كُلِّها با الَروحَ و الريحان : و ديگر سراپرده يگانگى

بلند شد بچشم بيگانگان يكديگر را نبينيد همه بار يك داريد و برگ يك شاخسار

و نيز ميفرمايد : لَيسَ اَلفخر لِمَن يُحِبُ الوَطَن بَل لِمَن يُحِبُ

العالَمء : وَ لَيسَ الفَضلِ لَحُبَ اَنفسكِم بَل لِحُبَّ اَبناءِ حُبَّكُم

وَ اَن تَصَّلُو فى رِضاء

ص 336

خَيرء فى اَن تَصَلوة و نيز زَيَّنوا رؤُسَكُم باِكليل الامانة و الوَفاء

و قُلُوبَكْم بِرِداء التَقوى و اَلسَنَكُم بالصِدقَ الخالِص و هَياكِلَكُم

بِطَرازِ الاَداب لَو اَنتُم مِنَ المُتِبَصرين و ديگر اَجعَلوُ اِشراقَكُم

اَفضَلُ مِن بِينَكُم وَعَدَكُم اَحسَنَ فى امسَكُم و لا تُصرِفُوا نقوده

اَعمارَكُم النَفسيه فى المشتَهيّات النَفسيه و لا تَتقصِرَوا الامور عَلى

منافعَكُم الشخصيه و هم چنين اى اهل عالم مذاهب اللهى از براى محبت و اتحاد

است او را سبب عداوت و اختلاف منمائيد و هم چنين لسان از براى ذكر خير است او

را بگفتار زشت ميالائيد عفى اللّه عمّا سلف از بعد بايد كل بما ينبغى تكلم

نمايند از لعن و طعن و ما يتكدر به الانسان اجتناب نمائيد و هم چنين لا

تُضيعوا اوقاتِكُم بااَلبِطالَة و الكِسالَة و اَشتَفلو بما يَنتَفعَ به

اَنفسَكُم و اَنفس غيركم ابغض الناس عند اللّه من يقعد و يطلب تمسّكوا

بحبل الاسباب متوكلين على اللّه مسبب الاسباب و هم چنين در تعليم و سلوك

مومن با اللّه ميفرمايد در كتاب مستطاب ايقان : و از عالم تراب منقطع

شود و بكسلد و برب الارباب در بندد و نفس خود را بر احدى ترجيح ندهد و افتخار

و استكبار را از لوح

ص 337

قلب بشويد و بصبر واصطبار دل بندد و صمت را شعار خود سازد و از تكلم بى فايده

احتراز كند چه زبان نارى است افسرده و كثرت بيان سمى است هلاك كننده

نار ظاهرى اجساد را محترق نمايد و نار لسان ارواح وقلوب و افئده را بگذازد اثر

آن نار بساعتى فانى شود و اثر اين نار بقرنى بافى ماند و غيبت را ضلالت شمرد و

بان عرصه هرگز قدم نگذارد زيرا غيبت سراج منير قلب را خواموش نمايد و حيات دلرا

بميراند بقليل قانع باشد و از طلب كثره فارغ مصاحبت منقطعين را غنيمت شمارد

و عزلت از ممسكين و متكبرين را نعمت شمرد در اسحار باذكار مشغول شود

و بنمام همت و اقتدار در طلب آن نگار كوشد و غفلت را بنار حب و ذكر بسوزاند

و از ما سوى اللّه چون برق در گذرد و بر بى نصيبان بخشد و از محرومان عذا و

احسان لايغ ندارد و از شماتت خلق از حق اختراز نجويد و آنچه براى خود نه پسندد و

نگويد آنچه را وفا نكند و از خاطيان در كمال استلا در گذرد و طلب مغفرت نمايد و

بر عاصيان قلم عفو در كشد و در كتاب عهد ميفرمايد نوصيكم بخدمة الامم

و اصلاح العالم انتهى از اين قبيل بيانات بسيرا است كه اين مختصر را گنجايش

تحرير

ص 338

آن تعليمات بديعه اللهيّه نيست لذا باختصار قناعت ميرود حال اگر مسيحيان

بخواهند بگويند كه اكثر اين تعليمات ما خود از كلمات انجيل و رسائل حواريانست

اين قول دليل بر بى اطلاعى ايشان از معانى اسرار يوم ظهور است چه اگر اندك تدبر

و تبصر در آثار اللّهيه ميداشتند ابدأ خيال اظهار اينگونه اقوال نميكردند

زيرا كه شخص بصير و متفرس ملاحظه مينمايد كه اكثر بلكه جميع آيات و تعليمات

انجيل نيز ماخوذ از تورات و كتب بنى اسرائيل است نهايت اين است كه مسيح تعليمات

و آيات قبل را تكميل و ترويج فرمود چنانچه در فصل 5 انجيل متى حضرت مسيح

ميفرمايد آيه 17 تصور نكنيد كه من از بهر ابطال تورات و رسائل انبيا آمده ام از

جهت ابطال نه بلكه جهت تكميل آمده ام كه راست بشما ميگويم تا آنكه آسمان و زمين

زايل نشود يم همزه يا يك نقطه در شريعت بهيچوجه زايل نشود و نخواهد گشت تا آنكه

هوه كامل نشود علاوه بر دليل عقل اين آيات نير شاهد و گواه اين مقال است كه هر

ظهور بعد در اصول احكام روحانيه و كليات مسائل اللهيّه مكمل و مروج ظهور قبل

بوده و خواهد بود و تكرار آيات و تعليمات كتاب قبل نيز بجهت تكميل آن است كه

همان حكم سابق را طراز و جلوه بديع و نقوذ اثر غريب

ص 339

ميدهد چنانچه حضرت روح اللّه در فصل 12 انجيل يوحنا ميفرمايد آيه 34 و من بشما

حكم تازه ميكنم كه شما يكديگر را دوست داريد آنچنانكه من شما را دوست دارم

زينهار كه شما نيز يكديگر را دوست بداريد ملاحظه فرمائيد كه اين حكم بعينه در

تورات لويان در فصل 19 ميفرمايد آيه 18 از انبياى قومت انتقام نكش حقد منما و

رفيق خود را مثل خود دوست دار خداوند منم دوست داشتن يكديگر را خدا در تورات

فرموده بود چگونه حضرت عيسى ميفرمايد بشما حكم تازه مينمايم كه شما يك ديگر را

دوست داريد بظاهر چه تازگى داشت با آنكه اين حكم در تورات مذكور بود مگر اينكه

بگوئيم چون فراموش ذهن خلق شده بود اين حكم را ترويج وتكميل فرمودند لذا حكم

تازه شد چنانچه در فصل 5 انجيل متى حضرت مسيح در تكميل دوستى و محبت ميفرمايد

آيه 43 شنيده ايد كه گفته شده است دوست خويش را محبت كن و دشمن خود را بغض نما

44 لكن من بشما ميگويم كه اعداء خود را دوست داريد و در اورات نيز محبت

و حبى را در باره دشمن امر فرموده در فصل 3 سفر خروج آيه 4 اگر حمار

با گاو دشمنت را در آواره گى بيابى او را البته باو رسان و اگر حمار

ص 340

بغض كننده خود را كه در زير بار خودش خوابيده بيابى و مسيل بادمداش ندارى البته

باو كمك كن و در فصل 25 امثال سليمان آيه 12 اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان

به خوران و اگر تشنه باشد او راآب بنوشان و حضرت مسيح اين را نيز تكميل فرموده

كه اگر برخساره تو طپانچه زنند رخساره ديگر را بگردان پس اييگونه اقوال دليل بر

عدم حقيّت نميشود و اگر بزعم ايشان نقص باشد و حال آنكه عين كمال است اين نقص

راجع بجميع كتب و صحف ميشود و بسيارى آيات و احكام روحانيه انجيل و صحايف

حواريان مأخوذ از تورات و قصص الانبياء است منتهايش اين است كه بالفاظ و عبارات

ديگر مذكر شده و تكميل گشته مثل اينكه ذكر آخرت كه حيات آينده باشد نيز از قبل

در آيات مذكور بوده در فصل 23 اعداد آيه 10 جان من با وفات صالحان بميرد

و عاقبت من مثل عاقبت آنها باشد و در فصل 12 وخظ سليمان آيه 5 اينكه

انسان بخانه دائمى خود ميرود 7 و روح بهدائيكه آن را اعطا فرموده بود

عود نمايد 14 چونكه خدا هر عمل با هر فكرى پنهانى خواه نيكو خواه بد باشد بر

معرض حكم خواهد آورد و واضح تر آيه انجيل شهادت ميدهد كه قبل از مسيح بنى

اسرائيل

ص 341

معتقد باخرت و حيات آينده بوده اند كه در فصل 19 انجيل متى ميفرمايد

آيه 16 نا گاه مشخص آمده عيسى را گفت : اى استاد نيكو كار چه فصل نيكو را بعمل

آرم تا زندگى جديد يابم ؟ معلوم است كه اگر معتقد باخرت و حيات ابدى نميبود

اين سئوال را نمى نمود مقصود اين است كه ذكر آخرت و حيات آينده كه مسيحيان

يكى از خصايص و بدايع ثمرات و تعليمات انجيل ميدانند اين نيز مأخوذ از تورات

و صحايف قبل است و اختصاص بمسيح ندارد نهايت آنحضرت تكميل فرمود

و ديگر از جمله تعليماتيكه آنرا از خصايص اوامر حضرت عيسى ميدانند تولد تازه است

كه آنحضرت ميفرمايد از نو بايد تولد يابيد يعنى در عالم ايمان و روح چنانچه در

فصل 3 انجيل يوحنا ميفرمايد آيه 4 و آيه 5 و عيسى او را جواب داده گقت تا كسى

تولد تازه نيابد ملكوت خدا را نميتواند ديد و عيسى جواب فرموده تا كسى از اب و

روح متولد نشود در ملكوت خدا نميتواند آيد اين ذكر تولد تازه نيز از تورات و

فصص انبياء ماخوذ است چنانچه در مرموز دوم داود مى نويسد 7 خداوند به من گفته

است كه پسر من توئى امروز تو را توليد نمودم و مقصود حضرت داود از اين آيه

و تولد يافتن

ص 342

تازه خودش \_\_\_ است كه بفرموده خدا شموئيل مينويسد 13 و شموئيل حقّه روغن را

گرفت و او را در ميان برادرانش مسح نمود و روح خداون از آن به بعد بر داود مؤثر

شد بارى مقصود آن بود كه اكثر آيات و مسائل انجيل كه ازتعاليم تازه مسيحميدانند

و اختصاص بظهور او ميدهند ماخوذ از تورات و كتب انبياى قبل از مسيح است بدانگونه

كه اگر نفسى بدقت تمام تفحص و تفرس نمايد آيات انجيل و رسائل حواريان خاصه

مكافات يوحنا را از تورات و كتب انبيا خاصه مزامير داود و امثال سليمان و

مكاشفات دانيال مأخوذ مييابد و اين مسئله دليل بر توهين يا نعوذ باللّه بطلان

آن نميشود بلكه دليل بر تكميل و ترويج آنها است و همچنين بعضى احكام موسى مأخوذ

از شرايع قبل از موسى است مثل نهى او از قتل و زنا و مردم آزارى و اكل خون و

و امر به ختنه و قربانى و جزاى زانى و قاتل و تزويج نمودن عيال برادر بعد

از فوت و امثال ذالك بارى اين خلاصه آيات تدوينيه يعنى تعليمات و كلمات اين

ظهور بديع بود و اما از آيات تكوينيه يعنى اثر و نفوذ اين تعليمات د كينونات

انسانيه اين است كه تأثيرات تعاليم اللهيّه در نفوس بشر در اين كور بديع

بدرجه ايست كه جميع طوايف و امم عالم گواهى داده و ميدهند

ص 342

و تهذيب اخلاق و تربيت نفوس و تزكيه صدور ازهر بد است و ملتى نموده اند

چنانچه قبل از ايمان باين ظهور مبارك اين عبد و جمعى از بنى اسرائيل چه اعدوتهاى

شديد و ملامتهاى غير لايقه و تهمتهاى عظيمه نسبت بمسيحان و مسلمانان اظهار

ميداشتيم و هم چنين اهل اسلام نسبت به بنى اسرائيل و مجوسين نسبت بملل سايراه و

خصومت و عداوت ما بين اين بشدتى بود كه براى خون يكديگر تشبنه بودند و در بغضاى

مذهبى هر يك چون شعله افروخته از تاءثيرات نصايح و مواخط اين ظهور ربانى حال جان

نثار يكديگر گشتهايم و به خدمت امم و طاويف مامور شده ايم و كل در يك مجمع

روحانى حاضر و از يك خوان مرزوق و منتعم اين يكى از تأثيرات اين امر بديع است و

ملت مسيح با آنكه در هر شهر و بلدى از ايران تأسيس معلم خانه و تعين معلمين و

مواجب و مصارف كلمه نموده اند و زحمايت بسيارى كشيده اند و خلق را دعوت و دلالت

بمسيح خواسته اند هنوز ده نفر را از \_\_\_ بر يك وارد نكرده اند و رفع ضديت و

عداوت ننموده اند و اين طايفه بهائيه با آنكه داراى هيچيك از اين اسباب ظاهره

بنوده اند انيگونه باعث الفت و محبت گرديده اند و آتش بغضاى مذهبى را

خواموش نموده و قلوب و افئده متنوعه متضاده را مألوف و مهربان ساخته اند اين

است كه ميفرمايد از حركت قلم اعلى بروح جديد كعانى بامر آمر حقيقى در اجساد

الفاظ دميده شده و آثارش در جميع اشياء

ص 344

عالم ظاهر و هويدا انتهى و ديگر يكى از تأثيرات اين تعاليم ربانيه انقطاع و

يگانگى و جان بازى و قربانى مومنين اين يوم عظيم است كه ميفرمايد آثار قربانى

هاى حق در هر بلدى مشهود معذالك اهل عالم متنبه نشده اند ملت قبل يك ذبيح دارد بر

منابر ذكرش نموده و مينمايند و سبب هدايت خلق ميدانند و اين قربانى ها كه بكمال

روح و ريحان جان داده اند مذكور نبوده و نيستند اين است شأن خلق بى انصاف انتهى

از جمله وقوعات عبرت انگيز واقعه آباده بود كه مسلمين آن بلد يكى ازاولياء

اللّه را يعنى حاج محمد رضا را با آلات حربيه مقتول ساختند و جسد منيرش را پاره

پاره نمودند حكومت دولت بهيه روس تحقيق نموده وپس از استفسار داشت كه اينطايفه

مظلوم واقع شده اند ودر دوت و ملت مخالفتى ننموده بلكه محض عداوت و بعضا مذهبى آن

ظلم و تعدى وارد و واقع از مصدر حكومت حكم قتل قاتلين و مفسدين صادر شد و اسباب

جزاوترا حاضر و موجود گشت چون بهائيان با خبر شده از قاتلين خود شفاعت نمودند

و از بهاى خون خويش در سبيل محبت جمال بهاء جل جلاله گذشتند از قلم باين خطابات و

عنايات مخاطب و مفتخر آمدند قوله تعالى اين مظلوم در ليالى و ايام بشكر و حمد

مالك انام مشغول چه كه مشاهده شد نصايح و مواعظ تأثير نموده و اعمال اين حزب

بدرجه قبول و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امرا بوده انتهى و همچنين جناب

بديع كه حامل لوح

ص 345

سلطان ايران بوده با آنكه از قم مبارك خبر چجر و شكنجه و شهادت خويش را شنيده

بود از عكا تا طهران كه مركز سلطان ايرانست پياده بمحل شهادت دويد و در هر دمى

بملكوت ابهى متوجه گرديد و در هر حال رجا نمود كه خدايا اين كاش شهادت را از من

نگير واين خلعت مكرمت را از اين مسكين خلع مكن تا آنكه مقصد اللهى را بانجام

رسانيد و لوح مبارك را ابلاع نمود و ابتسقامت و جرئتى تام قبول داغ و شآنجه نمود

كه محير عقول گرديد و آخر كأس خمر شهادت را از يد ساقى عنايت نوشيد و در الواح

و آيات اللهى ذكر قربانى و دائيش باقى افسوس كه اين مختصر را گنجايش تحرير اين

وقايع عظيمه و تفاصيل مهمه نيست در يكى از الواح اين كلمه عليا نازل قوله تعالى

: بديع بر بيك كلمه خلق فرموديم و بمثابه كوه نار لاجل تبليغ امر اللهى

فرستاديم از تو نپذيرفتند و شهيدش كردند و هم چنين يكى از شهداى يزد را چون

بميدان جان بازى رساندند فرمودند ايها الناس حضرت سيد الشهدا ء عليه السلام در

كور اسلام هل من ينصرنى فرمود حال من عرض مينك هل من ينظرنى وديگر از شهداى اين

قرن بديع حضرت محبوب الشهداء و سلطان الشهداء روحى لاستقامة الفداء بودند كه در

شهادتشان هر ملتى خوى گريست و هر فرقه بر مظلوميتشان ناله نمود و هر نفسى بر

تقديس و دينت و امانت و تقواى كن مظلمونا در اصفهان شهادت داد و دعر عالمان بذكر

استقامت اينگونه هياكل قدسيّه

ص 346

در مراتب جان بازى زينت يافت اين است كه در لوح سلطان ايران ميفرمايد قوله تعالى

پسر ازعباد كه روحش با كمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهايت فقر وذلت

ما من ارض الا و قد ضعيت من دمائهم و من هواء الا و قدر ارتفعت اليه زفراتهم

و در اين سنين معدودات من غير تعطيل از سحاب و سهام بلايا باريده و مع جميع اين

قضايا و بلايا نار جب اللهى در قلوبشان بشأنى منتقل كه اگر كل را قطعه قطعه

نمايند از حب محبوب عالميان نگذرند بلكه بجان مشتاق و آمل اند آنچه را در سبيل

اللهى وارد شود انتهى و ديگر از منجذبان كلمه اللهيّه و فذائيان سبيل حضرت

رحمن حضرت سليمان خان عليه بهاءاللّه و الرحمة الغفران بود كه در وقت جان بازى

و تقديم حيات بحضرت جانان بانجذاب و حرارتى مبعوث شده بود كه در ميدان جانفشانى

از همه عاشقان كوى معشوق حقيقى و محبوب معنوى سبقت روبوده به نحويكه از تاثرات

جسمانيه بكلى بى خبر گرديده و از دست مامورين شكنجه و عذاب كارد را گرفته بر بدن

نازنين خويش ميزد و شمعى سوزان بجاى زخم فرو ميبرد و تكميلا بعدد حروف

البسمله در آن حالت رقت آور جريحه بدن خويش را ميشمرد و ثبتها للغافلين و ايقان

بنائمين رقص مسنانه مينمود و ميگفت : دستى بجان باده و دستى بزلف يار : رقص

چنين ميانه ميدانم آرزوست و تا كنون قريب پنجاه نزار نفر اينگونه نفوس قدسّيه

باتفاقجان و مال و هستى در سبيل اللهى حاضر

ص 347

گشته و بالاختيار در ميدان فداء خندان و غزل خوان كأس شهادت نوشيده و در روى

رضا در راى حق چشم از دنيا و مافيها پوشيده اند اگر ذكر و تفصيل هر يك مرقوم

شود مايه تفصيل شود چنانچه ضحرت مسيح اذيت مؤمنين را شاهد حقيقتشان ميشمارد

متى باب 10 آيه 17 و 18 بر حذر باشيد كه شما را به محبس تقسيم خواهند كرد و شما

را تازيانه خواهند زد و در حضور حكام و سلاطين خواهند برد و بخاطر من تا برايشان

و بر امت ها شهادتى شود و اگر بگويند كه اينگونه اثر و تصرف در نفوس بشر دليل و

برهان نيست چنانكه در زير عراده اوثان بزرگ انداخته اند و بهلاكت رسيده اند

جواب اين است كه اولا آن جماعت مربى و مبدئى ندارند كه مدعى امرى باشد و بخداى

واحد خداى ابراهيم و اسحق دعوت نمايد ثانيا چنانكه در باب اول از فصل ثالث مرقوم

گرديد كه مدعى من عند اللّه بايد جامع شئونات و صفات ربانيه باشد نه آنكه يك شان

را حجت بالغه قراد دهد حال جماعت بت پرستان گذشته از ساير شئون و صفات كه بخداى

قديم دعوت نمودند و اثبات وحدانيت خداى ابراهيم نمودند و چه وقت مثل مظاهر

احديه ادعا نمودند و بنصوص آيات و كتب اللهى اثبات حقيّت و اظهار حجيّت كردند

در فصل 12 سفر مثنى ميفرمايد كه اگر پيغمبرى \_\_\_ خواهد در ميان شما بر خيزد

و آيت معجزاتى

ص 348

بشما ينمايد و جميع بوقوع پيوندد و او بتو بگويد كه خدايان غيرى كه نميدانى

متابعت نما آن پيغمبر و آن بيننده خوابها را استماع منما پس معلوم ميشود كه چون

بت پرستان مدعى من عند اللّه نيستند و دعوت بخداى قديم نمى نمايند ايتان بمثل

ننموده اند زيرا بميزان آيات تورات و كتب انبياء هرگونه امورات غريبه و آثار

عجيبه ازنفس صادر شود بى آنكه دعوتش بخداى قديم و تصديقش بانبياى اللهى باشد

صدق او ثابت نمى شود و ثالثاً اين حركاتيكه با بت هاى خود مينمايند در عادت

سالفه و جاهليه است (لاعادة كاالطبيعة الثانيه) ولى اعمال تفوسيكه در اثر

كلمات انبيا در هستى خويش گذشته اند و بكلى قربان گرديده اند از خوارق عادات است

زيرا قبل از ايمان از ذره اعتبار نمى گذشتند و از امرى از امورات عاديه صرف نظر

نمى نمودند اما بعد از ايمان وايقان جميع را فى سبيل اللّه ايثار و انفاق كردند

و فطرت ديگر شدند و خلق جديد شدند و تولد تازه يافتند و خرق عادت نمودند

چنانچه در كتاب مقدس ايقان از فم مطهرش نازل قوله تعالى و هم چنين ملاحظه شد كه

اين نفوس قبل از خوذ بعنايت بديع جديد اللهى جان خود را بصد هزار حيله و تدبير

از موارد هلاكت حفظ مينمودند بقسميكه از خوارى احتراز مى جستند و ارزوهاى فى

المثل فرار مينمودند

ص 349

و بعد از مشرف بفوز و عنايت عظمى صد هزار جان رايگان انفاق ميفرمودند

بلكه نفوس مقدسشان از قفس اش بيزار و يكنفر ازاين جنود در مقابل گروهى مقاتله

مينمودند معذلك چگونه ميشود كه اگر اين نفوس همان نفوس قبل باشند اينگونه امورات

كه مخالف عادات بشريه است و منافى هواهاى جسمانيه از ايشان ظاهر شود انتهى

پس معلوم ميشود كه فدائى بت پرستان از عادت است و فدائى اولياى رحمن خرق عادت

و رابعا اگر اين گونه اثر و نفوذ و انقطاع و فدائى انبيا و اولياى ايشان در ضمن

نيز شپونات و صفاتى كه مختص بانهاست و بس بر حقيّت و اثبات حجيّت نباشد چگونه

مسيحيان شهادت و قربانى حضرت مسيح را دليل بر حقيّت او ميگيرند و باعث نجات

جهانيان ميدانند و در اين اگر بنى اسرائيل سئوال نمايند فرق فدا شدن مسيح با

فدا شدن بت پرستان چيست چه جواب خواهند داد ؟ و خامسا در تورات و انجيل و كتب

انبيا گذشتن از جان و انقطاع و محبت دليل صحت ايمان و كمال انسان است مثل اينكه

در تورات ميفرمايد خداى خود را بهمگى دل و جان و همگى وقتت دوست دار و در انجيل

ميفرمايد هر چه پدر و مادر و اولاد را زياده ازمن دوست دارد لايق نباشد يا

آنكه هر آنگونه صليب خود را بر ندارد و بعقب من نيايد

ص 350

لايق من نباشد و آنكه حيات خود ميخواهد هلاك خواهد شد و يا آنكه محب خوف را

بيرون مى اندازد و مخوف در محبت كامل نشده و اگر فى الحقيقه شهادت و ايثار جان

و مال و حيات دليل بر حقيت و صحت ايمان نباشد اين آيات و كلمات انبيا كه نعوذ

باللّه بى مصداق ميشود و نيز اگر چنانچه اين كلمات انبيا كه ميزان نقص و كمال

ايمان است و امتياز ميانه مومن حقيقى و مجازاست تكذيب شود ديگر تفاوت قول و فعل

از چه شناخته ميشود و فرق ميانه كاذب و صادق بچه حاصل ميگردد ؟ زيرا كه جميع ملل

عالم در قول شبه و شريكند و در لفظ هر طايفه خود را هادى و مربى ميداند و اهل

نجات ميشمرد و در اين صورت امتياز اهل نجات بر اهل هلاك معلوم نگردد مگر بافعال

و اعمال و اگر اين نفوس كه قول و فعلشان مطابق است و ظاهر و باطنشان موافق ممتاز

و مرجح نباشد چگونه نفوس كه جز حفظ جان خيالى ندارند و غير از راحت اميدى

نجويند ادعاى سبقت و تقدم توانند اين اعتراضات نيست مگر از بى بصيرتى در ديانت

و بى اطلاعى از اسرار و حكم كتاب و شريعت و ديگر اثرى كه مخصوص است باين ظهور

اعظم آن است كه چون خطاب ملوك و سلاطين روى زمين احكامى در اين ظهور مبارك از

قلم اعلى جارى شد و در بسيط غبرا منتشر و ترجمه آن احكام مسموع ملل و دول گشت

در خارج بين عقلاى اهل عالم چنان اثر و نفوذى بخشيد كه با وجود آنكه هنوز مومن

باين ظهور نشده اند در اجراى اكثر اين احكام مهمه كه علت نظم عالم

ص 351

و آسودگى بنى آدم است ساعيند از جمله آن احكام كه جيمع ملوك در مذاكره و خيال

اجارى آنند صلح اكبر است كه سلاطين ارض با يكديگر صلح اكبر نمايد و بالعت و مودت

صميميه با يكديگر تمسك جويند تا در مصارف باخظه و خسارت عظيمه فارغ و آسوده

گردند و عالم امنيت و راحت تامه يابد و شرح اين حكم محكم در اغلب آيات از قلم

مالك امم نازل و صادر قوله تعالى لابد بر اين است مجمع بزرگى در ارض بر پا شود

و ملوك و سلاطين در آن مجمع مفاوضه در صلٌ اكبر نمايند و آن اين است كه دول

عظيمه براى آسايش عالم بصلح محكم متشبث شوند و اگر ملكى بر ملكى ديگر بر خيزد

جمع متفقا بر منع قيام نمايند در ايصورت عالم محتاج بمهمات حربيه و صفوف عسكريه

بنوده و نيست و الاعلى قد يحقظون به ممالكهم و بلدانهم

: باب ششم :

================

در خصوص معجزات انبيا باول و اراده اللهيّه اين معلوم است كه يكى از شئونات

قدسيه مظاهر امريه عادات و خوارق بوده و لكن بايد تفكر نمود كه با وجود اينگونه

معجزات كه از انبيا و رسل بظهور او ميرسد ديگر چرا خلق آن مظاهر قدرت و عظمت

اللهى را انكار مينمايند و اخراج بلد و لعن و طعن \_\_\_ و قتل مينمودند و جهة چه

بوده كه با وجود بروز آن اقتدار باز منكرين آگاه متذكر نمى گشتند

از آيات آسمانى چنين معلوم ميشود كه چون تعين معجزات بصرف اراده حق و مظهر امرش

بوده و خلق

ص 352

قبول نمينمودند كه بايد بميل و خواهش ما واقع شود چنانچه بحضرت موسى بعد از ديدن

نور هدى از سدره سينا چون عازم مصر و و مامور هدايت و نجات اسرائيليان گرديد

بصرف و اراده اللهيّه ثعبان قدرت و يد و بيضاى عظمت بانحضرت عطا شد نه آنكه در

اول امر بخواهش قوم و يا اراده منكرين آن معجزات واقع گشت چنانچه در فصل 4 سفر

خروج آيه 1 موسى جواب داده گفت كه اينك از من باور نخواهند نمود و قول مرا

نخواهند شنيد خداوند بموسى فرمود كه آنچه در دست تو است چيست فرمود عصائى است

فرمود بر زمين انداز و او انداخت كه مار شد خداوند فرمود دست خود را دراز كن

و بگير و گرفت باز در دستش عصا شد و فرمود غرض آنكه باور نمايند خداى ابراهيم تو

را فرستاده 6 خداوند باز باو گفت دست خود را باغوشت گذار دست خود را گذاشت و

بيرون آورد و دستش مانند برف حيروض شد مقصود آن است كه يقين اين قدرت باراده

خواهش خلق نبود بلكه بارده خدا و پيغمبر بود زيرا خدا بايد خلق را امتحان نمايد

نه خلق خدا را و ديگر خلاصه و نتيجه آنمعجزات كه غليه آنها باشد نمونه قدرت

خداوند است و برهان عظمت چه اگر عصا انداختن و اژدها شدن برهان بودى بايستى سحر

سحره هم برهان خوانده شده باشد زيرا كه آنچه حضرت موسى نمود ساحرين نيز ايتان

نمودند الا آنكه قدرت حضرت موسى بر سايرين

ص 353

فالب شد چنانچه در فصل 7 خروج ميفرمايد 13 كه هر كس كه عصاى خود را انداخت مار

شد و عصاى موسى سحره را بلعيد آن غلبه نيز در ضمن سائر شئون و صفات آنحضرت آيت و

برهان اللهى بود چه بنص تورات و كتب آسمانى معجزات تنها حجت بالعه شمره نميشود

و دليل حقيّت نيست بى آنكه مدعى من عنده اللّه باشد و به خداى ابراهيم دعوت

نمايد در تورات مثنى فصل 13 شاهد اين مقال اگر پيغمبرى با يننده خوابها از ميان

شما بر خيزد و آيت يا معجزاتى كه گفته بود بوقوع پيوندد و او بتو گويد كه

خدايان عبرى كه نميدانى متابعت نما سخنان آن پيغمبر را استماع منما و همچنين

بميزان آيات انجيل قابت است كه بروز معجوات بسته باراده خدا و مظهر او است نه

باراده خلق چنانچه در انجيل متى فصل 4 ميفرمايد آيه 3 آنگاه امتجان كننده نزد

عيسى آمده گفت اگر فرزند خدائى بگو اين سنگها نان شود 6 با باو گفت اگر فرزند

خدا هستى خود را ازبالاى اينكوه بزير انداز تا خدا تو را خفظ نمايد عيسى باو

گفت كه نيز مكتوبست يعنى در تورات ، كه خداوند كاريرا كه خداى تو است تجربه مكن

پس معلوم ميشود كه بنده نبايد خق را امتحان نمايد و قدرت خدا را بميل و اراده

خود معلق سازد كه مبادا خدا ويرا امتحان فرمايد و خالص بيرون نيايد و نيز در متى

فصل 12ميفرمايد 83 آنگاه شبى

ص 354

چند از نويسندگان وفريسيان گقتند اى استاد از تو خواهش ديدن آيتى داريم ايشانرا

گفت كه طبقه شيرير و زنا كار طلب آيا نمينمايند جز آيت پوياى پيغمبر هيچ آيتى

بوى داده نخواهد شد و نيز در انجيل لوقا فصل 23 ميفرمايد 7 چون هيروديس پادشاه

عيسى را ديد بسيار خوشوقت شد زيرا كه مدتها بود كه خواهان ديدارش بود بعلت آنكه

بسيرا از آن نقلها شنيده بود و اميدوار بود كه از او معجزه ديده باشد پس از او

سئوالات زند نمود و او مطلقا جوابش نداد و هيروديس با لشگر خود او را استحقار و

استهزاء مينمودند و نيز در قرنتيان اول فصل 10 ميفرمايد 9 و نه مسيح را امتحان

كنيم چنانكه بعضى از آنها امتحان نمودند و از مار ها هلاك شدند از اين آيات چنين

مستفاد ميشود كه اگر بخواهش و ميل خلق معجزات واقع نشود در حجيّت اللهيّه نقص

وارد نمى آيد بلكه بروز معجزات معلق است باراده نفس ظهر و اينگونه معجزات نيز در

ضمن سائر شئون حجت ميگردد چنانچه در انجيل يوحنا فصل 8 ميفرمايد 28 و از پيش خود

هيچ نميكنم بلكه موافق آنچه پدرم به من تعليم كرده است حرف ميزنم و ايضا در فصل

38 اگر من كارها پدر خود را بجا نمياورم باور نكنيد و اگر بجا آورم مرا باور

بكنيد كارهاى مرا يعنى معجزات مرا

ص 355

باور كنيد و چون حضرت مسيح ادعاى من عند اللّه فرمود و بخداى قديم دعوت نمود آن

معجزاتى را كه بارادهء خدا ظاهر كرد و امر خدا را غالب ساخت آن دعوت و غليه و

بقا حجت بود چه اگر مدعى من عند اللّه نميبود و دعوت بخداى ابراهيم نميكرد و

بيعت او پديد نميگشت معجزات تنها حجت بالغه نميشد چنانچه در باره يغمبر كاذب

نيز ذكر معجزات مينمايد در فصل 24 متى آيه 24 مسيحيان كاذب و انبياى كذبه ظاهر

شده علامات و معجزات عظيمه چنان خواهند نمود كه اگر ممكن بود بر گزيدگان را گمره

كنند و ديگر در فصل 16 مكاشفات يوحنا آيه 14 زيرا آنها ارواح ديوها هستند كه

معجزات ظاهر ميسازند چنانچه معجزات ظاهره حضرت موسى كه خلق او را حجت قرار

ميدهند به بنى اسرائيل موثر نشد و علت ايمان و تربيت آنها نگشت و در سفر اعداد

باب 4 آيه 11 شهادت بر عدم ايمان آنها ميدهد و خداوند بموسى گفت : اينقوم تا بكى

مرا غضبناك خواهند كرد و تا يچند بمن ايمان خواهند آورد با وجود اينهمه آيات كه

در ميان شما ظاهر كردم و نيز در سفر مثنى باب اول آيه 32 و در اينكار بخداى

خودتان ايمان نياورديد 34 و خداوند آواز را استماع نموده غضبناك شد سوگند ياد

نموده گفت 35 كه يكى از اين مردمان اين طبقه

ص 356

بعد آن زمين نيكو را كه به پدران شما سوگند خورده بودم البته نخواهند ديد و تمام

اسرائيل را در بيابان هلاك نموده غير از دو نفس كه هوشع ابن نون و كالب نام و

علاوه بر آن معجزات از براى فرعون و فرعونيان مثمر ثمور نشد و مومن بانحضرت

نشدند و بهم چنين بعد از صعود آنحضرت تا كنون علت هدايت نفسى نگرديده مثلا اگر

اليوم نفسى را بان حضرت دعوت نمائيم لابد طلب معجزه مينمايد چون معجزه حاضر و

موجود نيست نميتوانم او را قانع نمائيم پس باين دلايل معجزه كه در عصر موسى ونه

بعد از وى بفرعون و سايرين مثمر ثمر و مفيد فايده نشود اينطور معجزه را حجت كامل

وبالغ و قاطع و دائم و باقى نميتوان گفت چونكه نقص آن ثابت و آشكار گشت پس بهمين

دليل معجزات حسيّه تمام انبيا علت تربيت و ايمان نفوس نخواهد بود مقصود اين است

كه خداوند در هيچ ظهور و كتابى حجيّت ز دليل حقيّت را منحصر بمعجزه نفرموده و

خوارق عادات را بميل و خواهش خلق معلق نساخته بلكه معجزات را در ضمن ساير شئونات

آيت قدرت قرار داده و غليه و بقاى آن را دليل و برهان نمده و در كور فرقان نيز

چنين بوده و آيات قرآنى بمثابه آيات تورات و انجيل مذكور و موجود كه در احيان

طلب

ص 357

معجزات و خوارق عادت بميل خواهش خلق گاهى : توابع الحق اهوائهم

لفسدت السموت و الارض و ما بينهما : از مصدر امر اللهى صادر ميشد ، گهى : خدا :

ميفرمود و وقتى : سبحان ربى هى كنت الا بشراً رسولاً : با آنكه منبع

علم ربانى و مطلع قدرت صمدانى بود ايضا د سوره بنى اسرائيل ميفرمايد : و قالوا

من نومن لك حتى تفخر لنا من الارض يبنوعا او تكون لك جنته بخيل و عنب فتفجر

الانهار خلالها تفجيراً و تقط السما كما رغمت عليها اوتاتى با اللّه و الملائكة

قبيلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى فى السماء و لن فومن لرقيك حتى تنزلعلينا

كتابا نقرة و نيز : و اسقموا با اله ايمانهم لئن جائهم آية ليؤمنتن بها قل انما

الايات عند اله و يا يشعركم انها اذا جائت لا يومنون : و همچنين حضرت امير عليه

السلام ميفرمايد : ليس للعبد ان يمتحن مولاه بل للمولى ان يمتحن العبد : ازاين

سبيل بسيار ولى مقصود اختصار است بهمچنين در اين ظهور اعز صمدانى بصرف اراده

قدرت اللهيّه اظهار معجزات و خوراق عادات خارج از احصاى عباد فرموده اند

ص 358

ولى حجيّت بالفه كليه اللهيّه را منحصر بمعجزات حسيّه نموده اند چنانچه حضرت

مسيح هم دليل شناختن ظهور ثانى خود را بمعجزات حسيّه منحصر نفرموده اين است كه

در فصل 24 متى كه مسيحيهاى كذبه و پيغمبران كاذب خود مسند بر خواست علامات عظميه

و آيات را چنان ظاهر منيمايند كه بر گزيدگانرا اغوا نمايند از اين قبيل آيات

انجيل نيز شاهد است كه در ظهور ثانى حجيّت منحصر بمعجزات نخواهد بود يعنى فى

الحقيقه حجيّت و اثبات حقيّت اجل و ارفع از آن است كه محتاج باثبات معجزات و

خوارق عادات ظاهره از اين ظهور اعظم باشد و اگر اوقاتى بصرف اراده و قدرت ابراز

شده نظر بضعق نفوس بوده و چون بنظر انصاف در خوارق عادات و معجزاتيكه ازاين ظهور

ظاهر شده نظر و ملاحظه رود معلوم ميشود كه فوق معجزات قبل بوده چه كه منكرين مقر

شدند و در كتب تواريخ ثبت و ضبط نمودند از جمله آنكه در اول اينظهور مبارك

وقتيكه حضرت قائم المحمد نقطه اولى روح ما سواه فداه را در تبريز حكم قتل دادند

و بدار زدند و با طنابهاى محكم بستند و فوج مخصوص را مامور نمودند در ميدان

مشهور معلوم به صف سربار را يكمرتبه امر بشليك كردند بعد از ارتفاع دود و دخان

ظاهر و عيان گشت

ص 359

كه در گلوله وتير ادنى اثرى آن وجود خير و جسد مقدس نرسيده بود ولى طنابها سوخته

و از يكديگر گسسته بقسميكه عموم نظار از اين واقعه متحير و متاسف گرديدند اما

اهل ظلم و طغيان بجزاى اعمال غير حسيّه مشتبه نگشتند و از خواب غفلت بيدار

نگرديدند تا آنكه مرة اخرى آن هيكل مبارك و مسعود و طلعت مقدس معبود را صليب

نمودند و آن جمال انور در سبيل مالك قدر شهادت و قدائى را قبول فرمود و فى

الحقيقه يكى از دلايل حقيّت مظهر ظهور قربانى و شهادت است چنانچه حضرت مسيح در

باب 20 انجيل يوحنا ميفرمايد من شان نيك هستم و شبان نيكو جان خود را در راه

گسفندان مى نهد تا مزدور آنكس كه شبان نيست و گوسفندان از ان او نيست چون گرگرا

مى بيند گوسفند را ترك ميكند و ميگريزد ملاحظه نمائيد كه حضرت مسيح فرار از جان

بازى و اذيت و مشقت را صفت انبياى كذبه قرار داده و ثبوت و استقامت و فداكاريرا

صفت انبياى حقه و نقى اين صفت را از باطن نموده بارى چنين قدرت و آيتى در حين

شهادت از آن هيكل منور بظهور رسيدكه منكرين با وجود شدت عداوت و بغضاء و نسبت صد

هزار تعمت و افترا قدرت انكار نداشتند و كتمان تنوانستند و در كتاب و تاريك ثبت

و درج نمودند

ص 360

و الفضل ما شهدت به الاعداء : و گذشته از اين چه قدر از امورات عظيمه و

خوارق عاديته كه از مطلع قدرت ربانيّه بچشم ظاهر مشاهده نموده اند واگر چنانچه

بميزان آيات معجزات انبياى قبل كه از كتاب ايشان بتواتر اقوال مؤمنين آنها

به قبوت رسيده متمسك شويم از اين كتاب و تواتر و اقوال اين مؤمنين نيز زياده از

قبل معجزات به ثبوت ميرسد اما چنانكه منكران انبياى گذشته معجزات ايشان را

رد نموده اند و قبول نكرده اند لابد در اين ظهور نيز آنچه اينگونه امورات خارق

عاديته مذكور شود منكرانرا ثمرى به بخشد واگر بگوئيم چنانكه انكار نمودن امم

سالفه معجزات انبياى گذشته را دليل بر بطلان و نفى نشد انكار امم موجوده هم اين

معجزاترا دليل بر نفى نميشود اين نيز صحيح است بقانون عقل و نقل اما چون در اين

امر مبرم اراده مالك قدم نبوده كه حجيّت منحصر باين خوارق عادات گردد لذا در

تحرير قناعت ميشود مگر در آنچه از قلم ابهى صدور يافته چنانكه در اقتدارات

ميفرمايد قوله تعالى و از آيات گذشته اكثرى از اهل اديان از مقر اقدس خارق

عادات ديده اند على شان لا يذكر بالبيان فاسئلوا اهل المدينه و من حولها

ليظهر لكم الحق و نيز ميفرمايد

ص 361

قوله تعالى كم من المشركين خصروا تلقاء الوجه منهم مناراد الدنيا و منهم من

اراد خوارق ما عندهم منالعادات فلما اظهرنا لهم ما ارادهم الا الخسران المبين كم

من عباده القبلوا الى الوجه و سمعوا كلمه من فم ربك فدا انفسهم فى سبيل اللّه

العزيز القدير و همچنين در كتاب اقتدارات از قلم جمال ابهى ججل جلاله نازل قوله

تعالى : آنچه از بحر اعظم سئوال نمودند جوابهاى كافى و شافى شنيده اند و اكثرى

از نفوس آنچه طلبيده اند و بان فايض شده اند مگر اموريكه ضر و قبح كن از نظر

سائلين و طالبين مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبى عنايت شده

كه اگر يكى از آن مشهود گردد كل عالم منصهق شوند انتهى و ديگر در اياميكه

طلعت بهاءاللّه جل ذكره در دارالسلام بغداد تشريف داشتند از جانب علماى دين

عالم كاملى كه در علوم و فنون جامع و ماهر بود بحضور مبارك مشرف شد از هر علمى

سئوال نمود و جل هر مشكلى را رجا كرد و از خوارق عادات نيز طلب نمود آنعالم شهير

بعد از مشاهده علم و قدرت اللهيّه اقناع شد و ايمان آورد و بعد مامور شد كه امر

اللهى را بعلما ابلاغ نمايد و هر معجزه خواستند كل متفق شوند آنچه بخواهند از

مطلع ظهور رجا نمايند تا ظاهر شود

ص 362

ولى علماى اعلام اقدام ننمودن و \_\_\_ و عجز خود را نه پسنديدند و گفتند شايد آنچه

را خواستيم ظاهر نمود چگونه ممكن است كه مطيع شويم و ازاسلام و رياست دست

برداريم چنانچه در صفحه 243 كتاب مبين در لوح اسرائيل حكايت از قلم ابهى جل عزه

صادر شده قوله تعالى : يا قلم القدم اذكر الدامم ما ظهر فى العراق اذجاء رسولً

من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سئل عن العلوم اجبناه بعلم من لدنا ان ربك

العلام الغيوت قال نشهد عندك من العلوم مالا احاط به اعدائه لا يكفى المقام الذى

منه الناس اليك فاننا بما يعجز من الايتان بمثله من على الارض كلها كذالك قضى

الامر فى محضر ربك العزى الودود قا انظرنا و اترى اذا انصعق فلما افاق قال

آمنت با اله العزى المحمود اذهب الى القوم قلاسئلوا ما شئتم انه هوالمقتدر على

ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء اجتمعوا على امرتم اسئلوا

ربكم الرحمن ان اظهر لكن بسلطان من عنده آمنوا و لا تكون من الذينهم يكفرون

قال الان طلع فجر العرفان و تمت حجت الرحمن قام و رجع الى القوم بامر من لدى

اله العزيز المحبوب مضت ايام معدودات و ما رجع اليتا الى ان درس

ص 363

رسولاً اخيرا خير بان القوم اعرضوا بما ارادوا و هم قوم صدغروه كذالك قضى الامر

فى العراق انى شهيد على مااقول و انتشر هذا الامر فى الاقطار و ما انتبه احد

كذالك قضية ان كنتم تعلمون لعمرى من سئل الايات فى القرون الحاليه لمّا اظهرنا

له كفر با اللّه و لكن الناس اكثرهم غافلون انّ النبى فتحت ابصارهم بنور العرفان

يجدون نفحات الرحمن و يقبلون اليه الا انهم هم المفلحون : و هم چنين در لوح

بسلطان ايران ميفرمايد قوله تعالى ايكاش راى جهان آراى هميونى بر آن قرار

ميگرفت كه اين عبد با علماى عصر مجتمع ميشد و در حضور حضرت سلطان ايتان حجت و

برهان مينمود اين عبد حاضر و از حق آمل كه چنين مجلسى فراهم آيد تا حقيقت امر در

ساحت حضرت سلطان واضح و لايح شود و بعد الامر بيدك و انا حاضر سرير سلطنتك

انتهى چون حضرت سلطان لوح مبارك را مطالعه نمود براى علما فرستاد و علماى

طهران نيز \_\_ علماى دار السلام متعذر شدند قالوا ما قاله الدولون و ديگر در

لوح فارسى كه بسطان عيبد العزيز فرقوم فرموده بودند مرقوم و مسطور است

به يك از مامورين دولت عليه فرموده اند كه بسلطان معروض دارد قوله تعالى

ص 364

اگر نتوانى بسلطان معروض دارى كه ده دفعه اين غلام با ايشان ملاقات نمايد تا

آنچه را كه حجت ميدانند و دليل بر صدق قول حق مشمرند بخواهند اگر من عند اللّه

ايتان شد اين مظلومان را رها نمايند و حال آنكه شان حق نيست كه نزد احدى حاضر

شود چه كه جميع از براى اطاعت حق خلق شده اند انتهى فى الحقيقه چون تطبيق

بظهور مسيح شود عظمت اين امر معلوم ميشود كه هيروديش پادشاه چون حضرت مسيح را

ديد آنچه از او سئوال نمود و معجزه خواست آنحضرت جوابى نفرمودند

ولى اينظهور اعظم بپادشه و علماء فرموده كه آنچه بخواهيد و دليل حجيّت بدانيد

ايتان و اظهار مينمائيم

: باب هفتم :

در اخبار بغيب و انجام كلام : از جمله معجزات اخبار بغيبت بوده كه مكرر از

قلم اعلى اخباراتى نازل گشته كه بعد از بروز مصداق و وقوع سبب تحير نفوس

و عقول گرديد چنانچه در تورات و انجيل خبر بغيب و انجام كلام را از براى مدعى

من عند اللّه برهان حقيقت مذكور و مقرر گشته در فصل 18 تورات مثنى ميفرمايد

ص 365

آيه 12 و اگر در دلت بگوئى كلاميكه خداوند نگفته است چگونه بدانيم 22 چنانچه

پيغمبرى خبرى بنام خداوند بگويد و آن خبر واقع نشود و بانجام نرسد اين امرى است

كه خداوند نفرموده است بلكه آن پيغمبر آنرا از روى غرور گفته از او مترس در فصل

14 اشعياء به انبياى كذبه آيه 12 خداوند ميفرمايد دعواى خود را به پيش آريد و

براهين قوى خود را نزديك نمائيد 22 و از براى ما آنچه واقع ميشود اعلام نمائيد

و يا اينكه حوادث آينده را مسموع ما گردانيد چيزهائيكه بعد از اين واقع ميشود

بيان نمائيد تا آنكه بدانيم شما خدايانيد يا نيكوئى يا بدى نمائيد تا كه نگران

شده جميع را به ببنيم اينك شما هيچيد و اعمال شما هيچ است و ايضا در فصل 24

خداوند ميفرمايد 7 مثل من كتب كه از براى ايشان آينده و واقع شدن را اعلام

نمايد يرمياه باب 22 آيه 28 و 92 كلام پيغمبر حق مثل گندم است و كلام بنى كاذب

باطل مثل كاه است خداوند ميفرمايد آيا خاصيت كلام من مثل آتش و مانند تيشه سنگ

شكن نيست و در انجيل يوحنا فصل 13 آيه 19 من شما را الحال قبل از وقوع خير

ميدهم تا كه چون واقع شود باور كنيد كه من او هستم از اين آيات مبرهن ميگردد

كه يكى از معجزاتى كه ميزان حقيّت و بطلان است

ص 366

اين است كه اگر شخصى ادعاى حقيت نمايد و آنچه خبر آينده دهد و واقع شود

آن حق است و اگر خبر دهد و واقع نشود باطل و كاذب است : و للّه غيب السمّوات

و الارض : و در اين ظهور بسيار اين گونه اخبار از قلم امر مليك مختار نازل

گرديده و وقع هر يك از آنها برهان و دليل اقوم است بر اينكه غير اللّه قادر و

عالم بر اين امور نبوده و نيست از جمله زوال سلطنت ناپليون كه پادشاه فرانسه

بود از فم مبارك صدور يافت چون ناپلئون مكرر اظهار نموده بوده و مدعى اين شده

بود كه وجود من براين نجات مظلومين و رفع ظلم ظالمين از هر مذهب و ملتى است چون

اين كلمه و ادعاى او در محضر مبارك مذكور شد فرمودند ما او را امتحان مينمائيم

لوحى خطاب باو از مصدر امر نازل و ارسال شد و او را او بنصرت اولياء اللّه و

ترويج اوامر اللّه فرمودند بعد از زيارت لوح مبارك اعتنا ننمود و بانچه در آن

مرقوم بود عمل نكرد معلوم شد كه در دعوى خود صادق نبوده و از روى غرور و هواى نفس

تكلم نموده تا بعد از ورود جمال قدم جل ذكره الاعلى بمدينه عكا كه امر الله را

بعموم سلاطين روى زمين ابلاغ فرمودند ثانيا لوح مبارك خطاب به ناپلئون صادر

ص 367

و نازل و از قول بى عمل او اشاره مرقوم و مذكور و بعد در آن لوح خبر ذلت و غزل و

تغيير و اختلاف فرمودند و آن اين است قوله تعالى : بما فعلت تختلف الامور فى

مملكتك و يخرج الملك من كفّك جزاء عملك اذ تحد نفسك فى خسران مبين و تاخذ

الزلال كل القبايل هناكه الا بان تقوم على نصرت هذا الامر و تتبع الروح فى هذا

السبيل المستقيم الى آخر : چه سنه بعد از صدور و نزول لوح مبارك مخاربه بين دوت

فرانسه و دولت آلمان واقع با آنكه ناپرئون فرانسه از شدت غرور دولت آلمان را

چيزى حساب نمى نمود از اثر كلمه اللهيّه مملكت از تصرفش بيرون رفت و از سرير

سلطنت افتاد و شدت عزتش بغايت ذلت تبديل يافت و در كمند بلا مبتلا و ذليل گرديد

و ديگر خبر صعود مبارك است كه در لوم رؤيا در اوايل ورود بعكا نازل شده و در آن

لوح مبارك صعود و عروج بملكوت ابهاى خود را و وقوع اين مصيبت عظمى را در ارض

عكاء فرمودند قوله تعالى الى متى اودعت نفسك بين هولاء فى مدينة عكاء اقصد

ممالك الاخرى التى ما وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند و انك مستقيما اعرفوا هذا

الذكر الاعلى و ما اردنا فى التسر المستّر الاخفى انتهى موافق اين آيات و

اخبار مصيبع عظمى و صعود

ص 368

مبارك ابهى در عكا واقع شده عيون ملأ اعلى بخون گريست و اكباد اهل فردوس لقا

مخترق گرديد و ديگر در لوم رئيس يعنى سلطان عبد العزيز خان عثمانى كه مقصودش از

حبس جمال مبارك ابهى جل ذكره الاعلى در مدينه عكاء محو و اضمحلال امر اللّه بود

خبر تبديل ارض سرّ كه ادرنه باشد و خارج شدن از تحت تصرف سلطان و بروز فساد شديد

و اختلاف امور و تغيير حكم و شدت تزلزل و اضطراب ميفرمايد : قوله تعالى : سوف

تبدل الارض السّر و ما دونها و تخرج من يد الملك و يطهراً الزلزال و يرتفع

العويل هوالاء الاسرار من جنود الظالمين و تعير الحكم و يشتد الامر بحيث ينوح

الكبيث فى الهضاب و تبكى الاشجار فى الجبال و يجرى الدم فى الاشياء و ترى الناس

فى اضطراب عظيم : و ديگر در لوم هيكل 2010 كذالك اجرنا يخافيه الصدور ان ربّك

عزيز العلام : و در لوح خطاب مذكور ميفرمايد قوله تعالى سوف ياخذكم اللّه بقهر

من عنده و يظهر الفساد بينكم و يختلف ممالكتكم اذا تنوحون و تتنصرعون و لن تجدوا

لانفسكم من معين و لا نصير : تا آنكه ميفرمايد چند مرتبه بلا بر شما نازل و

ابدا اعتنا نه و التفات ننموديد يكى احتراق بود كه اكثر مدينه تبار عدل سوخت

چنانچه شعراء قصايد انشاء نمودند نوشته اند

ص 369

خرقى تا كنون نشده معذالك بر غفلتتان افزود و همچنين با مسلط شد و \_\_\_

و لكن منتظر باشيد كه غضب الهى آماده شده زود است كه آنچه از قلم اعلى نازل

مشاهده نمائيد انتهى دوازده سنه بعد از نزول اين ايات و الواح اللهيّه

بين دولت بهيه روميه و دولت عثمانيه واقع شد و در آن واقعه ادرنه و بعضى قطعات

از تصرف دولت عليه خارج شد و نتيجه اختلاف و فساد شديد امور و خود سرى

دولت و اهل مملكت شد كه مركز حكومت را تغيير دادند و عبد العزيز خان معزول و

مخذول و اخذ شد با آنكه قبل از اين وقوعات در هيچ قلبى خطور نمى نمود كه آن غلبه

و اقتدار به ذلت و اضطرارى مبدل ميشود اين نيست مگر از امر كلمه اللهيه و مصداق

و وقوع آينده و اين نحو خبر بغيب و وقوع آن را حواريان دليل و معجزه خود قرار

داده اند فصل 15 اعمال خواريان حكايت خانباس و زنش را مينويسد كه پطرس خبر

\_\_\_ آنها را داد و چنان واقع شد و ديگر در آيه 12 و معجزات غريب

بسيار در يمان خلق بدست حواريان جارى شد و زمانيكه قارون با موسى ممانعت

\_\_\_ در اعداد باب 16 آيه 28 و 29 خطاب بقارون ميگويد

ص 370

اگر تسليم بمرگ ساير بنى آدم بميرند من از جانب خدا مبعوث نيستم اما اگر خداوند

خبر بديع را ابداع نمايد كه زمين دهان خود را گشاده ايشانرا و هر چه كه ما يملك

ايشان است بلع نمايد تا زنده بگور فرو روند آنگاه ميدانيد كه اين مردمان خداوند

را تحقير نمودند بعد از نزول اين آيه بوقوع پيوست و ديگر چون جمال مبارك ابهى

جل ذكره را بمدينه عكاء نفى و حبس نمودند گمان نميكردند كه وجود مبارك و طائفين

حول بى مثالش از صدمات آن سجن اعظم محفوظ و مصون ماند زيرا آب و هواى آن در

نهايت چثافت و عفونت بود چنانچه در لوم بسلطان ايران ميفرمايد قوله تعالى سوف

نخرجنا الوالحكم و الغناء من هذه الارض التى سمّيت بادرنه الى مدينه عكاء على

يحكون انها اخرب مدن الدنيا و التجها صورپه واردها هواه و امنتها ماء كانها دار

حكومة الصدى لايسمع من ارجائها مالا صوت برجعة و ارادو ان يحسبوا الغلام فيها و

يسدوا على وجوهنا ابواب الرخاء و در اوخر همين لوح مبارك خبر فتح باب سجن و

آزادى مظلومان و دخول مقبلانرا ميفرمايد قوله تعالى سوف تشق يدا البيضاء \_\_\_

لهذه الليله الدماء و يفتح اللّه المدينة بابا رتاجو يومئنذ يدخل فيها الناس

افواجا و يقولون ما قالته الائمات فى قل

ص 371

ليظهر فى الغايات مابدا فى البدايات انتهى پس از نزول اين آيات ورود مالك

اسماء و صفات بمدينه عكا روز بروز تغيير آل و هواء آن ارض مقدسه پديد شد و با

آنكه منع ابواب راحت و رخارا سد نموده بودند حتى خروج و دخول اولياى اللهى را

منع نموده بودند چيزى نگدشت كه آن ابواب مفتوح شد و آن ظلمت در سماء بانوار

\_\_\_ و هدى مبدل گشت چنانچه بشارت فتح باب سجن و مصاديق آيات اللهيّه

قبل كه طلعت انور سراللّه الاعظم روحى لاحبائه القداء از آن ارض مقدسه طالع

\_\_\_ و ارض بيروت را بقدوم مبارك منور و مشرف ساختند از قلم اعلى نازل شده

قوله تعالى حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدوم من طاف حوله الاسماء بذالك بشرت

الذرات \_\_\_ \_\_ بما طلع و لاح واشرق و خرج من باب السجن و افقه شمس جمال غصن

اللّه \_\_\_ العظيم و سراللّه الاقوم القويم متوجها الى مقام آخر بذالك تكدرت ارض

السجن \_\_\_ اخرى تعالى تعالى ربناه طهر السموات الذى بسلطانه فتح باب السجن

ليظهرنا انزله لوح من قبل الى آخر از اين قبيل بسيار است كه از انوارات و

شئونات اللهيّه لا تعد و لا تحصى ظاهر گشته كه آن تفاصيل در اين مختصر تحرير

نگنجد و اينگونه امور

ص 372

هميشه از مظاهر فضل آنجمال قدم ظاهر و مشهود گرديده چنانكه در اين كور عظيم از

مطلع ميثاق و مركز اشراقش كه بلباس عبوديت عظمى ملبس و از افق رقيت آستان جمال

ابهى مشرق و ظاهر و مشهود است تا چه رسد بان مكمن قدرت محيط و كينونت ربانيه

چنانچه در سنه قبل يكى از نساء موقنه كه در طهران سالها بخدمات اين امر مبارك

مشغول بوده و در زحمات مسجونين فى سبيل اللّه قوت و قيام رجال ابراز داشته در

حالتيكه زوج از او اين ظهور بديع ممنوع و بكرات او را دعوت مينمودند و باين امر

دلالت ميكردند قبول نمينمود و بهدايت ايمان موفق نميگشت تا آنكه ضلعش بساحت قدس

مركز عهد اللّه طلعت انور عبدالبهاء روحى لاحبائه الفداء ناله و التجاء كرده و

هدايت زوج خويش را در خواست و استدعا نمود و عريضه او را بحضور مبارك ارسال

داشت چون بمحضر انور آنعريضه رسيد حقيقت حال معلوم گرديد كه صفحه كاغذ سفيد

ننوشته را در پاكت گذارده و ممهور نموده و حق را امتحان كرده كه اگر جواب مطالب

قلبى و نيات باطنى مرا فرمودند حق است من مومن ميشوم و الا فلا خلاصه نظر

بزحمات ضلغ بفضل با او معامله فرمودند و جاب او را بخط مبارك مرقوم فرمودند چون

شخص مذكور باحاطه علميه مظهر فبض رب قيوم فى الجمله آگاه گرديد

ص 373

و نيات مستوره كينونه قلب خويشرا در محر اشراق مكشوف و عيان ديد به آنى

آمن بربى زبان گشود و نور هدايت از افق فوادش اشراق نمود چنانچه در لوم ثانى آن

ميفرمايد قوله عز بيانه تا بحال چنين واقع نشد كه نفسى در مقام امتحان

از بنده از بندگان چيزى بطلبد و يا سئوالى نمايد جواب بشنود در آيات قرآن ملاحظه

نمائيد اما اين عبد نظر بزحمات ضجيج شما و همت بلندش در خدمات امريه و مسجونين

و اسراء و تحملش در انواع بلايا و شماتت اعداء با وجود سئوال از روى امتحان

جواب مرقوم فرمود و هم چنين حطاب بضلع او ميفرمايد اى امة اللّه زحمات تو

در آستان اللهى مقبول است و مشقات تو مذكور و مشهود همچه گمان منما كه چيزى

مستور و غير معلوم امرى مجهول است مكتوب مهوره ساده ننگشته و نقطه در او نگذاشته

از طهران ارسال آنچه مستوى ضمير كاعب و نامق بود و مطلب راقم جواب مرقوم گرديد

در اينصورت \_\_\_ است كه زحمات شما مشهود و قبول است مطمئن باش و مسرور و مشعوف

و البهاء عليك ع ع ديگر شخصى موسوم به يحى كه بمخالفت حضرت عبدالبهاء روحى

بالحبائه الفذاء كلمه نا لايقى گفته بود و بحمايت ناقضين عهد آن جمال مبين بر

خواسته بود

ص 374

چون كلمه آن منغص عنود بساحت قدس مركز دايره جود رسيد بتوسط جناب حام ملا حسين

كه از احباى ثابتين و در ظاهر با آن بى حيا منسوب لوحى صادر شد بعد از خطابات

قهريه خبر دو عده اخذ عذابش را ميفرمايند كه اگر توبه و رجوع ننمائى بزودى

باسفل نيران راجع خواهى شد قوله عز بيانه تا زود است پشيمانى پيش گير و انابه

كن و سر برهنه در كوه و بيابان فرياد انى الناص بر آورو چون جيحون اشك و خون از

زشم روان كن و ناخين و ندم همدم گرد شايد نسيم غفران بروزد و كثافت عصيان زايل

گردد و بحر رحمت بجوش آيد و سحاب عفو ببارد و اين اوساخ نقض زائل گردد و الا

منتظر نقمت اللهيّه باش و مترصد روسايهى دارين لعمر اللّه ان الذلّة متهرب منك

لذالك و ان الخسران يلتحى الى الرحمن منك و ترى نفسم فى اسفل دركات الجحيم و

الذلة و الخسرة و الخذلان للدين نقصوا ايثاق الله العلى العظيم ع ع بارى جناب

حاج مذكور لوح مباركرا دو مرتبه بر آن نالايق خواند و در هر كره او را بتوبه و

انابه دلالت نمود نپذيرفت و نتبيه نگرديد جناب حاجى هم قهراً او را واگذارده

گفت البته خدا تو را اخذ خواهد فرمود و منتظر عذال اللهى باش فردا صلح زود

بحاج مذكور خبر

ص 375

ميرسد كه يحى در شرف موت است چون بديدن او ميروند مى بينند خون بسيارى از گلوى

او آمده و طبيب ميگويد يك رگ از ريه او پاره شده معالجه مينمايند قدرى بهتر

ميشود و مجدد جناب حاجى او را بتوبه دلالت مينمايند و باز متنبه نمى شود تا آنكه

دو روز بعد دوباره خون فواره زده به قدرى از گلويش آمده كه مصداق لوح مبارك ظاهر

گردد و باسفل دركات حجيم راجع شد و مورد سخط و غضب اللهى شد و چون باثر و نتيجه

غلبه اين معجزات نظر شود مشاهده ميشود كه در غروق و اعصاب نفوس موقنه بشانى

تأثير نمود كه بعضى بدست خود خود را فدا نمودند از مشاهده آيات قدرت وعظمت

منصعق و مدهوش گرديدند و تا كنون از هيچ ظهورى ديده و شنيده نشده كه نفسى بدست

خود خود را در سبيل اللّه فدا نموده باشد چنانچه در كتاب \_\_\_ در لوح رئيس

ميفرمايد و فداى احدً من الاحبّاء بنفسه و قطع حجرة به يده \_\_\_ و هدا مالا سمعنا

من قرون الاولين هدا ما اختصه اللّه بهدا الظهور اظهاراً لقدرته هو المقتدر و

الذى قطع حجرة فى العراق انه المحبوب الشهداء و سلطانهم و ما ظهر منه

باحجت اللّه على الخلايق اجمعين اولئك اثرت فيهم كلمة اللّه و ذاقوا علامة الطكر

و احدتنهم \_\_\_ الوصال بحيث انقطعوا عمق على الارض كلها و اقبلوا الى الوجه بوجه

منير انتهى

ص 376

: باب هشتم :

در اينكه ردع و رفع كاذب با خداست كه در جميع كتب خداوند وعده فرموده كه

كاذب را اخذ ميفرمايد و محو ميكند چنانچه در اشعيا باب 44 آيه 25 ميگويد

انكه آيات كاذبان را باطل ميگرداند و جادوگران را احمق مينمايد و حكيمان بعقب بر

ميگرداند و علم ايشانرا بجهالت تبديل ميكند او خداوند است و هم چنين در آيه

2 فصل 13 ذكريا ميفرمايد كه پيغمبران كاذب و روح پليد را از زمين رفع خواهم گرد

و در زمان يرمياى پيغمبر فنينا ابن عاذور ادعاى بنوت نمود بكذب و خداوند يرميا

را بر ابطال او مبعث نمود كه در فصل 27 ميفرمايد آيه 15 آنگاه يرمياى پيغمبر به

حينيا فرمود كه اى حنينا استماع نما كه خداوند تو را نفرستاده و تو اين قوم را

بدروغ اعتماد ميدهى بنا بر اين خداوند ميفرمايد اينك تو را از روى زمين بر

ميدارم و امسال خواهى مرد زيرا كه بر ضد خدا كلمات فتنه انگيز گفتى و حنينا در

ماه هفتم همان سال مرد ايضا اشعيا باب 44 آيه 25 آنكه آيات كاذبانرا باطل

ميگرداند و جادو گرانرا احمق مينمايد و حكيمانرا بعقب بر ميگرداند و علم ايشانرا

بجهالت تبديل مينمايد خداوند است حزقيل باب 29 آيه 3

ص 377

الى 9 خداوند ميفرمايد كه يافرعون ملك مصر اينكه بر ضد تو هم فعل هاى نهنگ بزرگى

درميان رود بارهايش خوابيده و ميگوئى كه رودبارم از آن من است و من آنها را جهة

خود ساخته ام بنا بر اين در حيات است قلاب را مى اندازم و تو را از ميان رودبار

بيرون خواهم كشيد بسطح صحرا خواهم انداخت و بحيوانات و مرغان هوا بجهت فذا خواهم

داد چونكه گفته بود رود بار ازآن من است و من ساخته ام و همچنين در فصل 29 در

ابطال \_\_\_ \_\_\_ ميفرمايد خداى اسرائيل در حق آحاب پسر قولاماه و صدقياى پسر

معصياء كسانيكه از من بشما كاذبانه ابناء مينمايند چنين مفرمايد آخ اينك

ايشانرا بدست بخت النصر تسليم و ايشان را در مد نظر شما خواهم كشت و هم چنين

در همين فصل ميفرايد آيه \_\_\_ يرمياه در حالتيكه او را نفرستاده بودم نبوت نمود و

شما را بدروغ اعتماد \_\_\_ اينك من مشعياه و ذريه ويرا بعقوبت خواهم رسانيد و

برايش كسيكه در \_\_\_ ساكن باشد نخواهد ماند و در فصل 14 حزقيل ميفرمايد آيه 9 و

اگر نبى \_\_\_ سخن گويد من كه يهوه هستم او را بفريب خوردنش وا ميگذارم و دست بر

او دراز كرده او را از ميان قوم خود اسرائيل منقطه خواهم ساخت

ص 378

و ايشان بار گناهان خود را متحمل خواهند شد تا آنكه بار ديگر خاندان اسرائيل از

پيروى من گمراه نگردند و ديگر بتماى عصيانهايشان ملوث نشوند و در حزقيل باب 13

آيه 8 الى 15 خداوند ميگويد من بر ضد پيغبران كذبه هستم چونكه قوم مرا گمراه

كردند و ديوارى بنا كرده آنرا بكلى بى كاه اندود كردند و بايشان بگو كه خواهد

افتاد و در حين افتادن ديوار بشكا خواهند گفت اندود شما كجاا ست وحدت خدا را بر

ديوار و به اندود كننده گانش تا گل بى كاه بانجام ميرسانم و آن ديوار را

منهدم ساخته بزمين خواهم انداخت آنگاه بشكا خواهم گفت بايد ميت شويد كسانيكه

آنرا اندود كردند نا بود گشتند و پى آن منكشف خواهد شد چون آن بيفتند شما بپايش

هلاك خواهيد شد پس چون خشم خود را بر ديوار و بر انانيكه آنرا بگل املاط اندود

كرده و باتمام رسانيده باشم و در فصل 18 تورات مثنى ميفرمايد آيه 2 اما پيغمبرى

متكبرانه در اسم من سخنى گفت كه بگفتنش امر نفرمودم بگويد و يا باسم خدايان غير

تلفظ نمايد آن يعمبر البته بايد بميرد و در فصل 13 اعمال حواريان است آيه

8 مينويسد كه پيغمبر كاذبى خواست كه در زير را از ايمان منخرف گرداند و پولس

جادوگر را كه نبى كاذب بود منع نمود و او را انعشاو مبتلا ساخت و در نامه ثانى

تيسلونلقيان فصل دوم ميفرمايد آيه 8 كه بمجرد ظاهر شدن نبى كاذب خود مسيح ظاهر

ميشود به نفس دهانش و جلوه

ص 379

\_\_\_ او را معدوم ميگرداند از اين چنين مستفاد ميگردد كه بمحض ظاهر شدن باطل خود

مسيح بايد ظاهر گردد و كن باطل را مقابله فرمايد و به نفس دهان واثر كلام خويش

او را معدوم نمايد مقصود اين است كه مسيح در اياميكه آن هنكل ظهور در هيكل

بشريت بايد ظاهر شود و او را مفدوم نمايد نه اينكه بعد از صعود در هيكل بشرى

مسيح ظاهر شود از براى ابطال آن چون ميگويد خود مسيح او را يعنى خود مدعاى را

بايد دفع نمايد و در قرآن كريم ميفرمايد من علينا بعض الا تاويل لاخذنا منه

با اليمين ثم لقطعنا منه الوتين ايضا ان الباطل كان و مثل كلمه خبيثته آشجرة

خبيته اجتبثت من فوق الارض مالها من قرار : تلقات قدسيه كه بعد از مسيح باسم

خداى آسمانى خلق را دعوت نموده واقرار بر حقيّت \_\_\_ تعميد نموده اند محمد رسول

اللّه و اين ظهور مبارك كه صيت بزرگواريشان شرق و غرب را فرو گرفته و هزاران

گونه خونهى پاك در راهش ريخته شده و تصرف در دين و آئين \_\_\_ و امم نموده اگر

نعوذ باللّه بزعم شما غير حق مثبود لابد همان مسيح كه شما او را موافق اين آيه

آمده بود و ردع و دفع نموده بود چون هزار و سيصد سال متجاوز \_\_ مبارك احمدى و

پنجاه و چهار سال از اين ظهور مبارك ميگذرد و از جانب خدا

ص 380

و حسيح او خبرى نشد محقق گشت كه اين همان موعود انجيل و كتب انبياء است زيرا بنص

آيات و كلمات خدا و پيغمبرانش محال و ممتنع است كه امر مدعى كاذب باقى ماند و

مفيد و مربى و مثمر گردد با آنكه ميفرمايد بار ديگرى اسرائيل از پى روى من

نگردند در اين صورت نميتوان گفت كه با وجود لقاى امر و دعوت بخداى قديم و تصديق

انبياء و تصرف در قلوب و الفت بين شخص مدعى باطل كاذب است مگر آنكه خداى نخواسته

انكار كتب انبياء و آثار آنها نمايند و خدا را قادر و عادل ندانند اين است كه

حضرت مسيح در فصل 12 متى در مقام مثل ميفرمايد آيه 29 چگونه كسى است كه در خانه

مشخص پر روزى رفته اسبابهاى او را بگيرد جز آنكه در اول آن مرد زبر دست صاحب

خانه را به به بندد و بعد از آن خانه اش را غارت نمايد يعنى فى الحقيقه ممكن

نيست در مقابل قدرت خدا نفس بكذب اظهار امرى نمايد و باقى بماند و دائم باشد مگر

باراده اللهيّه و اينكه سئوال فرموديد كه در اين فصل دويم ثانى بتسلونيقيان

ميفرمايد 7 از آنجا كه بالفعل هم آن مستور نار است موثر ايت وهمين كه آنچه تا

حال مانع است از ميان بر خواسته شود 8 آنوقت آن نار است ظاهر خواهد گرديد و

خداوند او را بنفس دهان خود فرو خواهد گرفت و بجلوه آمدن

ص 381

خود او را معدوم خواهد نمود و از اين آيه همچو مفهوم ميشود كه بايد قبل از ظهور

و آمدن مسيح آن مستور نار است ظاهر شود و اگر اين ظهور ثانى مسيح است آن مستور

نار است كه بوده است جواب اين است كه مصداق اين آيه انجيل ازل بوده كه قبل از

ظهور جمال مبارك ابهاء جل ذكره الاعلى مرجع اتقياء و مربى حلق خودشرا ميشمرد و

گمان نموده بود كه مثل ظاهر و ممطالع امر سبب تربيت ندوس و ترقى مشاعر خواهد شد

چه خوب فرموده آنكس بورى توجه در آينه جام افتاد : صوفى از پرتو مى در طمع

جام او افتاد چون طلعت ابهى از مطلع ظهور طالع و ظاهر گرديد به پرتوى او را

نابود فرمود و بكلمه محو و مخذول نمود حال اگر بگوئيد اين ظهور مبارك همان رجعت

ثانى مسيح است آيات تورات و انجيل نعوذ باللّه لغو ميماند و بى اثر و بى مصداق

ميشود زيرا كه ما را وعده \_\_\_ فرموده اند كه كاذب و باطل ممكن نيست بدروغ خود را

بخداى انبياء نسبت دهد \_\_\_ نمايد و خداى عادل اورا از ميان نبرد چنانچه قبلا

مذكور و مثبوت شد قرآن ميفرمايد : شريكً من ربّ العالمين و لوتقول علينا بعض

الا قائل \_\_\_ منه باليمين ثم لقطعنا منه الوئيل فما منكم فى احدٍ عنه عاجزين

يعنى اين

ص 382

آيات قرآن نازل شده از پروردگار عالمين اگر كلامى را بما بندند به همين قدرت

او را اخذ فرمائيم و رگ حيات او را قطع نمائيم در باب ثامن از احد سادس كتاب

مبارك بيان ميفرمايد واگر بر فرض امتناع كسى خود را نسبت داد واگذارند لحكم او را

با خدا بر خلق نيست كه حكم آن نمايند اجلالاً لاسم محبوبهم و حال آنكه چنين نفسى

نيست كه تواند چنين مقامى را ادعا كند اگر در كور فرقان بهم رسيد در اين كور هم

خواهد رسيد آيات او بنفسه دليل است بر ضياء شمس وجود او و عجز كل و دليل است بر

فقر و احتياج بسوى او سبب اين امر اين است يعنى در يوم ظهور حق قدمهاى ايشان

نلغزد در صراط وپايه شجى كه در افئده ايشان است بر مكول وجود خود بان آيه حكمى

نكنند كه يكدفعه كل كينونت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند انتهى

بارى اين مبرهن است كه ردع و دفع نمودن كاذب با خداست نه با خلق و محو و نابود

كردن باطل از مقتضيات عدالت اللهيّه است نه نتايج تدابير خلقيه زيرا در ظهور

هر يك از مظاهر امريه خلق بواسطه عدم ادراك حق را باطل گمان مينمودند و بزعم

خويش كبت رديه در ابطال مركز شريعت اللهيّه تاليف ميكردند كه اين مدعى همان

موعود حقيقى ما نيست و جامع شئونات قدرتيه و اداراى حجت بالفه نه

ص 383

آنچه از امت تورات كتب متعدده در رد حضرت روح اللّه موجود كه يكى از آن كتب

بكتاب خيروق امونا موسوم است و هر كس آنرا ملاحظه نمايد شدت انكار و اعتراض بنى

اسرائيل را به حضرت مسيح ملتفت ميشود همچنين است انجيل نسبت برسول اللّه و اهل

اسلام باين ظهور \_\_\_ ايراد وارد مياورند و بر مظاهر حقه رد و اعتراض مينمايند و

بجزاى اعمال ملتفت نيستند كه بر مظهر اللهى رد مينگارند و بر اوار مطلع قدرت

صمدانى غبار اوهام پاشند \_\_\_ بنظر دقيق نظر شود اين نيز يكى از آثار حقيقت است

كه چون اراضى قلوب منكرين و مغبضين \_\_\_ بوده لهذا پس از اشراق نير حقيقت بجاى

انبات رياحين ايمان و عرفان \_\_\_ خار و خس عداوت و بغضاء روئيده چه اگر اشراق

انوار نمى بود انبات خس و خار نيز ممتنع است و محال پس روئيدن كل و خار هر دو

دليل بر اشراق انوار است \_\_\_ و انكار هر دو از اثر ظهور مظهر كردگار :

نصرت خفاشگان باشد دليل خورشيد تابان جليل : بارى مقصود آن است كه خداى عادل و

عليم و خبير است چنانكه در كتب ربانيه خود وعده فرموده باطل را محو و اخذ

ميفرمايد احتياج به رد خلق نيست و در دفه كاذب احتياجى بحمايت خلق ندارد

زيرا علاوه

ص 384

از كتب انبياء در تواريخ نيز درج است كه مدعيان كاذب بى آنكه خلق ايشانرا منقرض

و يا در صدد دفع و رفعشان بر آيند بمقتضاى عدالت اللهية كل محو و نابود گرديدند

بدانگونه كه اكنون از ايشان اثرى نيست و از شجر اميدشان در عالم ثمرى نه اما

مدعيان بر حق و مشارق فيض فياض مطلق با آنكه امم روى زمين در عداوتشان متحد شدند

ودر تكذيبشان هم عهد گرديدند لسانا و قلماً تقريراً و تحريراً ايشانرا رد نمودند

چون طهيرشان شديدالقوى بود و ناصرشان موجد اشياء روزبروز آوازه بزرگوارى شان در

آفاق علم منتشر تر گرديد و نفوط امر و حكم شان در آفاق عالم و انفس بنى آدم جارى

شد بلكه زود اعتراض مردمان نيز منادى امرشان شد و انكار باعث كثرت اقبال وايمان

نوع انسان شد لقد كان فى قصصهم عبرة لا ولى الباب اين است كه شخص بصير هوشيار

در مقابل اينگونه امورات مهمه روحانيه احبار نورزد و انكار ننمايد و مؤمن موحد

كه پروردگار عالميانرا عادل و قادر و خبير داند در مقابل مدعى من عند اللّه

اظهار عداوت و بغضاء نكند مناسب اين مقام در فصل 9 اعمال حواريان

در خصوص گرفتارى ايشان حكايت خوبى مينويسد آيه 24 شخص از فريسيان كه مسمى

ص 395

به كمليئيل بود و از علماى دين ونزد خلق عزيز بود در مجلس بر خواسته حكم نمود

\_\_\_\_ حواريان از محلس بيرون بروند 35 گفت آنها را كه اى مردان اسرائيلى

بر حذر باشيد كه در حق ايشان چه اراده داريد 6ُ زيرا كه قبل از اين اوان ميشودا

خروج نمود خود را شخصى مى پنداشت و گروهى نزديك بچهار صد نفر بر او گرويدند

خود كشته شد و آنهائيكه اطاعتش مينمودند امام پراآنده و بر طرف شدند 37 و بعد

از آن \_\_\_ جليلى در ايام اسم نويسى بر خواست و چندى خلقرا بمتابعت خود منحرف

كند او نيز هلاك شد و همه متابعانش پراكنده شدند 38 الحال بشما ميگويم از ايشان

دست بردارند وآنها را واگذاريد زانرو كه اگر اين اراده واعمال از جانب

حق باشد بر طرف خواهد شد 39 و اگر از خدا باشد شما آنرا بر طرف نميتوانند كرد

با خدا معارضه نموده باشيد همين مطلب كملى ئيل را لوطر كه از علماى

\_\_\_ در كتاب خود دليل آورده است براى اسرائيليان كه امر مسيح هزار و پانصد سال

است \_\_\_ اگر باطل ميبودبايستى ازميان برود :

: باب تاسع :

براى بقا و ثبات امر و شريعت اللهيّه يكى از شئونات مظاهر حقه بقاى امر و دوام

ص 386

و ثبات احكام منزله ايشان است در عالم آفاق و انفس ملاحظه فرمائيد با آنكه بعد

از حضرت موسثى خوعود تورات ظاهر شد و بنفحات جان بخش عيسوى اجساد حكم جان

يافت و اوامر مقدسه و شريعت مباركه اش منتشر در شرق و غرب گرديد منور برخى از

اسرائيليان در شريعت تورات باقى مانده اند و در اوامر و فرايض آن و ايمان حضرت

كليم اللّه مجتمع شوند اين نيست مگر از بقاى امر اللّه و ثبات شريعت اللّه كه با

وجود ظهور موعود منسوخ شدن فروعات احكام تورات بمقتضاى زمان و تغيير و تبديل

فرايض و رسومات آن بز يهود در آن شريعت متوقفند و اطاعت آنرسومات

و فروعات را سبب نجاح و فلاح ميدانند پس معلوم ميشود كه يكى از خصايص شئون

و صفات انبياء اللهيّه بقاى امر و ثبات حكم ايشان است و د آيات كتاب اللهى نيز

دليل بر اين مقام بسيار است كه امر و اراده اللهى را مانع و دافعى نيست و حكم و

شرع ربانى را محو و اضمحلال نخواهد بود و در فصل 14 اشعياء خداوند ميفرمايد 26

تدبير اين است كه بر تمامى زمين تقدير شد و دستى كه بر تمام قبايل دراز است اين

است 27 چونكه خداوند

ص 387

تقدير نموده است كتب كه انرا باطل گرداند و دست از كه دراز است كتب كه آنرا

بر گرداند ونيز در فصل 46 آيه 9 چيزهاى پيشين را از ايام قديم بخاطر داريد زيرا

كه خداوند منم و غيرى نيست و مثل من خدا كسى نيست 10 كه آخر را از ابتدا و

چيزهائيكه قديم واقع نشده اعلام نموده ميگويم كه تدبير من اثبات خواهد شد و

تمامى مشيت \_\_\_ خواهم آورد و در فصل 12 امثال سليمان آيه 19 آيه 12 تدبيرات دل

انسان بسيار است خداوند قديم است و در مرموز 33 داود آيه 10 خداوند تعالى

مشورت را باطل ساخت و تدبيرات امم را نابود كرد 11 نصيحت خداوند ابدا باقى و

تقديرات دوربدور قائم است و در انجيل و رسائل حواريان نيز ازاين قبيل آيات كه

دليل \_\_\_ و ثبات شريعت اللهى است مرقوم و مسطور است و در فصل 15 انجيل متى

\_\_\_ ميفرمايد كه هر نهالى را كه پدر آسمانى نكاشته است كنده خواهد شد پس امرى كه

در عالم جريان يافت و نهال شريعت مباركه كه در اراضى قلوب صافيه ثابت

و پايدار گرديد و ميوه خوشگوار ببار آورد از جانب خدا است چه اگر

ص 388

از جانب خداى آسمانى نباشد نده خواهد شد يعنى محو و نابود خواهد گرديد و بر قرار

نخواهد ماند و در فصل 16 اغمال حواريان در حكايت كملى ئيل نيز مرقوم است كه اگر

اين اراده و اعمال از جانب خدا باشد آنرا بر طرف نميتوانيد كرد و در باب 3

نامه اول قرنتيان مينويسد 11 هيچكس نميتواند كه اساس ديگر را بنا نهد جز آنچه

هست و آن عيسى مسيح است اگر چنانچه بگويند بعضى ازعادات و حالات طايفه

بت پرستان دائم و باقى است و ملت بودا در بعضى از ممكالك آسيا بر يك رسومات بر

قرار و ثابت در باب پنجم از فصل رابع در تأثيرات تعليمات اين ظهور بديع مرقوم

گرديد كه انگروه مربى و مدعى مستقلى نداشته و ندارند كه بمثابه انبياى حقه من عن

اللّه و جامع اين آثار و شئون و صفات مخصوصه ربانيه باشد بلكه آنعادات و حالات

براى ايشان طبيعت ثانويه گشته ولى از جمله اثرات انبياء خرق عادات جاهليه

وترك حالات طبيعيه جسمانيه است و دعوت بوحدانيت اللهيّه و در آن گروه

هيچ يك از اين آثار موجود و مشهود نه و علاوه بر اين مراتب ميتوان گدت كه در

ممالك چين و هندوستان از شرايه انبياى قديمه ماضيه احكام و حدودى مرسوم

ص 389

نمايد و مسائلى مشهود و معروف بوده كه علت اجتماع نفوس و الفت نوع انسان

\_\_\_ نشو نماى ايشان گرديده و بعد مخترع و مبتدعين باطل در ميانه ايشان پديد گشته

بواسطه بمرور زمان بدعت و ا ختراع مبتدعين و مخترعين و عقايد مجعوله رؤساى آن

دين \_\_\_ كاذب در ميانه ايشان ترويج يافته و از رسومات عاديه و عقايد مسلمهء آنها

شده اگر مرور زمان و و طول ايام و قرون واعصار مديده از اين شرابع موجوده حقه

از كثرت آراء مختلفه و استنباطات مجعوله در رسومات مخترعه چنان شود كه بكلى

حقايق \_\_\_ و تعليم ربانيّه و احكام و عبادات مرقومه در كتب اللهيّه مفقود گردد

خوش اذهان شود جز عادات مضره نماد و غير مجعولات مكره مشاهده نگردد

\_\_ كن اكنون در هر شريعتى موجود و مخترعات مبتدعين در هر دين و آئين

الفطره تدل على البحر است اين است كه در نامه يكى از پيمبران عجم كه در بين

پارسيان \_\_ موحود است در خيژ ظهور تازى آئين ميفرمايد كه در انجام چنان شود آن

آئين كه اگر بائين گر نمايند نشناسدش چه خوب گفته : اين تو را از پى آيرايشند

\_\_\_ سرايشند بسكه بربستند بر او برگ وساز : گر تو بينى نشناسيش باز

ص 390

در قرآن شريف ميفرمايد لقد بعثنا فى كل رتبه رسول ان اعند و اله و اجتنبوا

الطاغوت فمنهم من هدى اللّه و منهم فى حقت عليه الضلالة ايضا بكل امة جعلنا

\_\_\_ ليذكر اسم اللّه : و در فصل 2 نامه ثانى پطرس در ذكر مبتدعين و مخترعين در

دين ميفرمايد كه در ميان شما معلمان كاذب نيز خواهند بود كه بدعتهاى مهلك را در

خفا داخل خواهند نمود بمرتبه كه آن مخدوميكه آنها را خريد انكار خواهند نمود و

هلاك ناگهانى بر خود قرار خواهند داد و از راه طمع بافسانهاى فريبنده شما را

مايه نفع خود خواهند پنداشت و فى الحقيقه اگر اين بدعتهاى رؤساى دين و آئين

نميبود شريعت اللهيّه روى زمين را رشك بهشت برين ميفرمود و حال آنكه علما و

فقهاى دين بجهت آن تعين شده اند كه باستنباط ماسئل و متفرعات جزئيه موافق بنص و

حال ايام و اوقات و اقتضاى وقت و زمان اصول احكام اللهيّه و كليّات مسائل

روحانيه را ترويج نمايند تا باين وسيله شريعت اللهيه سبب ترقى نفوس انسانيه و

حصول خصائيل و فضايل حميده گردد و آنان بالعكس نظر بمنافع شخصيه و هواهاى

نفسانيه و خيالات باطله بدعتهاى مهلك را در شريعت اللّه داخل كردند و عادتهاى

مضره را باهل ملت آموخته اين است كه ميفرمايد شانه مرحمت فرمودم تا گيسوان

ص 391

\_\_\_ مرا شانه نمائى نه گلويم بخراشى مقصود آن است كه اينگونه بدعتها كه بمرور

زمان به طايفه بت پرستان مرسوم گشته در ميان هر ملتى از ملل موجوده نيز تا

يكدرجه نمونه آن مبتدعين و انگونه بدعتها كه اكنون مجال تفصيل آن نه موجود و

مشهود اين چه وضع \_\_\_ ظهور من عند اللّه و چه شباهتى بانبنياى اللهيّه دارد كه

جامع اين صفات و شئون ربانيه اند و اگر گويند همين شئون و آثار كه از انبياى

اللهيّه موجود است از بودا و ملت موجود است و مشاهده گشته و باقى مانده لابد

بايد بگويند كه ممكن است بودا از انبياى \_\_\_ بوده كه باعث الفت و ترقى آن نفوس

شده و مبتدعين د شريعت او نيست واينگونه بدعتها شده اند يا اينكه بگويند بمثابه

انبياى خقه جامع اين صفات و آثار نبوده و ايتان حجيّت نكرده و يكى ازمبتدعين

بوده چه اگر گفته شود كه آنچه از \_\_ باقى است از بودا نيز بدون نقصان باقى مانده

و باوجود اين باطل بوده اولا \_\_\_ انبيا گردد و ثانبا فرق وامتياز بين حق و باطل

بر داشته شود و در بين يهود \_\_\_ دليلى مخصوص براى حقيّت حضرت موسى و حضرت عيسى

و ساير انبيا باقى نماند كه در رجحانشان بر ملت بت پرستان ثابت و محقق شود

بارى نزد عقل سليم و شخص

ص 392

عالم حكيم معقول نيست كه گفته شود اوراد و اشيائى چند كه همه بر يكرنگ و بوى و

خاصيت و اثرند همند چه اگر در جمع آثار مانند باشند دروئيت و غيريت ملحوظ نگردد

و اگر در يكى از آثارشان تفاوت و فرق پديد آيد حكم مثبت بر آنها ثابت و صادق

نيايد . گيرم كه مارچوبه كند بشكل مار : كو زهر بهره شمس و كو مهره نهر يار

پس چون ثابت و محقق گشت كه غير مدعى من عند اللّه احدى ايتان بمثل حجت انبيا

ننمايد و اظهار جامعيت در لوازم حجت نتواند اين ظهور اعظم را كه حجتش اقوم و

ظهورش اتم و آثارش ظاهر تر وانوارش باهر تر از جميع ظهورات اللهيّه است چگونه

ميتوان انكار نمود با آنكه ندايش در شرق وغرب عالم مرتفع و امرش در قلوب و افئده

بنى آدم نافذ و انوارش از مطلع انفس و آفاق طالع و لايح است و اگر اينظهور اقوم

با اين حجت اتم انكار شود حقيّت انبياى ماضيه ظهورات سالفه اللّهيه بكدام حجت

اثبات ميگردد ؟ و بچه برهان و دليل مبرهن و محق ميشود ؟ و اگر آن آظار ظاهره و

شئون باهره از انبياى گذشته را حجت و برهان گويند چگونه از آثار ظاهره و شئون

غالبه قاهره اين ظهور اعظم چشم پوشند ؟ مگر آنكه داراى چشم نباشند يعنى از

بصيرت معنوى بى بهره مانند و در زمره

ص 393

\_\_\_ و منكران حجج غالبه يزدان محشور گردند در اين حالت اگر اين حجت اللهى و

ظهور \_\_\_ را انكار نمايند جاى عجب نه چه كه داراى بصيرت نيستند واگر اين ارياح

معطره حديقه سبحانه را استشمام نمايند محل تحير نيست زيرا كه صاحب شامه روحانيه

نگشته اند \_\_\_ انوار كى ممدوح خفاش دنى است : نغمه اسرار چون مسموع مخلوق كراست

\_\_\_ و زيبائى وصف و جلال شاه ما : زينت هر داستان و شهره هر كوثر است

\_\_\_ فرعونان قدرت موسويرا چگونه دليل بطلان شود و اغماض اسرائيليان

\_\_\_ روح بخش عيسويرا كجا برهان ابطال گردد و اعتراض مسيحيان آثار ظهور محمدى را

\_\_\_ مايه تكذيب بود پس اعتراض اهل نفى دليل بر ابطال مظهر اثبات نشود و انكار

\_\_ ابطال سبب فتور در عهد محكم اللهى نگردد چه اگر انكار منكرين و اعتراض

معترضين برا ابطال و بطلانرا برهان ميبود اثبات حقيّت هيچيك از انبيا و مرسلين

نميشد حال حجيت هيچ دين و آئين نميگشت ملاحظه فرمائيد با اينكه در حقيت حضرت

مسيح ما ذره شبهه نداريم كه چون شمس تابان ما بين زمين و آسمان آشكار و محتش

كامل و امر و اراده اشت نافذ و جاريست ولى چون از يهود در باره ظهور حضرت روح

سئوال شود

ص 394

هزاران ايراد و اعتراض و درد مياورند و جميع آثار و شئون آنحضرت را انكار

مينمايند حال در ايصورت مسيحيان و ساير منكران اگر آثار باهره و شئونات قاهره

اين ظهور اعظم را انكار و اغماض نمايند اين انكار دليل نفى نشود و باعث ابطال

نگردد و ديگر يكى از آثار و شئون مظاهر حقه خبر و بشارت كتاب قبل در باره ظهور و

موعد بعد است چنانچه در باب اول از فصل ثانى در اين رساله بشارات و اخبار كتب

مقدسه در باره اين ظهور اعظم مرقوم و استدلال شد و چون اهل بصيرت و اطلاع در آن

بشارات و استدلالات نظر نمايند و در بشارت كتب انبياى قبل و استدلالات كه برا

ظهور مسيح آورده اند كه بعضى از آنها در باب نهم از فصل ثانى و باب پنجم از فصل

ثالث در اين رساله مرقوم و مذكور است نظر كنند آنوقت استحكام و وضوح و ثبوت

بشارات و استدلالات اين ظهور اعظم اقوم را ملتفت و مطلع ميشوند و ديگر نظر

باطلاع مطالعه كنندگان اين رساله معروض ميشود كه چون اين عبد بترتيب و تأليف

سئوال و جواب و مذاكرات با جناب دكتر مشغول گرديد بعضى از مسائل و دلايل را در

ضمن تحرير و تاليف بر مكالمات سابق محض توضيح مطالب افزود تا اهل دانش و بينش

بعد از دقت تام از اين براهين و دلايل اطلاع كامل حاصل نمايند

ص 395

: خاتمه كتاب مستطاب :

سئوال مسيحى

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

جناب عباس افندى چه مقام و ادعائى را اظهار فرموده اند ؟ : جواب :

حضرت ايشان مقدس از مقام و اظهار امرند چه كه اظهار مقام در صورتى است كه ظهور

قبل اسم و رسم تصريحا نفس موعود در كتاب را شناسانده باشد مثل آنكه در تورات

احد عند حضرت مسيح از بنى اسرائيل شد وليكن بظر بحكميت بالغه اللهيّه نفس ظهور

شناسانده نشد لداللّه سبب آمد كه حضرت مسيح اظهار امر فرموده وادعاى مقام خود را

بنمايند هم چنين ظهور انبياء و نقطه اولى روح ما سواه فداه و جمال قدم جلّت

عظمته و اقتداره \_\_\_ جمال قدم تفضلاً لاهل العالم اظهار امر و مقام و مركز

ميثاقرا خودشان فرمودند اسم مباركشان در اكثر آيات و الواح خاصه در كتاب اقدس و

كتاب عهدى مقدس كه وصيت مخصوص جمال قدم و اسم اعظم است نزول و صدور يافته كه بعد

از غروب شمس و فرو نشستن درياى وصال ناظرين الى اللّه و مؤمنين باين ظهور اعظم

كلا و طرّا بافق امر و مركز عهد يعنى حضرت عبدالبهاء مطلع عبوديت كبرى من اراده

اللّه غصن اللّه روح الوجود بعبودية الفداء فى عتبة المقدسّه اللهيّه توجه كنند

و بعروة الوثقاى

ص 396

اطاعتش تشبث جويند و بذيل عنايت بديعش تمسك نمايند تا امر اللّه در اختلاف

آراء متنوعه و عقول سقيمه و مشاعر مختلفه متضاده محفوظ ماند و كل در ظل كلمه

واحده حكم هيكل واحد يابند چه اگر پس از صعود جمال منير آفتاب دلك اثير نفوس

مومنه موقنه بوفاى در عهد اللهى واطاعت مركز ميثاق ربانى كه واقف بر مقتضيات

زمان و اوقات مطلع بر اسرار و حكم آيات و بينات است فايز و مفتخر نگردند و آراء

متنوعه شان مرجع امور شود چون عقول ضعيفه پى بمقتضيات امريه نبرد و مشاعر ناقصه

باسرار آيات اللهيّه واقف نشود و مدارك مختلفه باهث اتحاد واتفاق نفوس بشريه در

ظل كلمه واحده اللهيّه نگردد بل ضعف عقول سبب تعطيل نفوذ امر اللّه گردد و

اختلاف مشاعر و مدارك باعث اختلاف عقايد و تفرق نفوس و تشتت آراء واحوال شود

لهذا طلعت قدم و اسم اعظم بجهت حفظ امر اللّه وصيتنامه دين اللّه و حصول اتحاد

صميمى ما بين نفوس انسانى و منع اختلاف و دفع نفاق و خلاف مركز ميثاق و مطلع

اشراق را تعيين و تنفيض فرمود و در آيات محكمه كتاب عهد اطاعت و انقيادشرا از من

فى الوجود اخذ نمود و علاوه بربيان شفاهى كه لسان عظمت طائفين حول مبارك را آگاه

فرمود در كتاب اقدس كه مرجع آيات

ص 397

اين ظهور اللهى است اين مركز قويم را منصوص و موكد نمود : قوله تعالى

\_\_\_ بر الوصال و قضى كتاب المبدء فى المال توجهّوا الى من اراده اللّه الذى

\_\_ من هذا الاصل القديم انتهى و در كتاب عهد كه در او ان آخره بخط مبارك

ابهى مرقوم و مسطور شده و وصيت مخصوص مختوم اللهى بوده اين آيه مبارك را مكرر

فرموده فى العالم و اهل بهاء را خاصه منتسبين شجره اللهيّه را امر بتوجه بوجه

منير مطلع عهد قوله تعالى : وصيّه اللّه آنكه اغصان و افنان منتسبين طراً

بايد بغصن اعظم ناظر انظروا ما انزلناه فى كتاب الاقدس اذا غيض بحر الوصال و

قضى كتاب فى المئال توجهوا الى من اراده اللّه الذى انشعب من هذا الاصل القديم .

اين آيه مباركه غصن اعظم بوده كذالك اظهرنا الامر فضلاء عندنا و انا

الكريم انتهى وهمچنين در كتاب مستطاب اقدس مكرر اهل بهاء و معانى و اسرار

آيات اللّه را \_\_\_ منشعب از اصل قديم غصن اللّه الاعظم العظيم فرموده

قوله تعالى و \_\_\_ اذا طارت الورقاء عن الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخضى

ارجعوا \_\_\_ فى اكتساب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم انتهى اين

آيات محكمه

ص 398

و خطابات موكده ملجأ و ملاذ اهل بهاء و مرجع و ماب خلق انشا را مبرهن ومعين

فرموده تا چون شرايع قبل اين شريعت اللهيّه مورد اختلاف و نفاق نشود و تفريق

حاصل نگردد و اهل نفى و خلاف بر احرف اثبات وايتلاف غلبه نجويد و \_\_\_

نقضر بر هيئت جامعه ثابتين بر عهد فايق نيايد چه كه اين حكم محكم يكى از خصايص

آثار عظيمه اين ظهور افخم است كه قوم نقض و خلاف بر اهل ثبوت و وفاق تقدم و غلبه

و تكثر پيدا نخواهند كرد چنانچه شرحاين بيان در ابتدار لوح مبارك حضرت سلمان

بلسان فارسى در مكمن وحى حضرت سبحان نزول و صدور يافته از جمله اين آيه مباركه

است قوله تعالى : ايسليمان قلم رحمن ميفرمايد در اين ظهور حرف نفى را از اول

اثبات برداشتيم و حكم آن لوشاء اللّه از سماء مشيت نازل خواهد شد و بعد ارسال

خواهم داشت و قبل از اين آيه مباركه ميفرمايد اينكه تا حال مشاهده شده كه

مظاهر اثبات بظاهر بر حروفات نفى تقدم نجسته از تأثير اين كلمه مباركه لد

اللّه الا اللّه بوده كه منزل ان نظر به حكمتهاى مستوره در اين كلمه جامعه نفى

را بر اثبات غالب فرموده و حرف لا را بر الّا مقدم داشت ولى در اين ظهور كه

عنايت ظهورات است چون لا را

ص 399

\_\_\_ الّا برداشت و اثبات را بر نفى مقدم فرمود از تأثير تاخير نفى و تقديم

اثبات اشتياق را غلبه بخشود و مظهر اثبات را مقدم داشت و مطلع امر و مرجع

آثارشرا قوت و قدرتى مبعوث نمود كه قبل از اين كور عظيم و دور كريم هيچيك از

مظاهر احديه و مطالع ربانيه باين عظمت واقتدار ظاهر نشده ودر لوحى ديگر خطاب

\_\_\_ فرع اصل قديم است ميفرمايد : قوله تعالى يا عثن الاعظم قد حضر لدى المظلوم

\_\_\_ و سمعنا ما ناجيت به اللّه رب العالمين انا جعلناك حرزاً للعالمين و حفظنا

لمن فى السموات و الارضين و خضعا لمن آمن با اله الفرد الخبير نسئل اله بان

يحفظهم بك و نغينهم بك و يزرقهم يلهمك ما يكون مطلع الغناء لاهل الانشاء وبحر

الكرم لمن فى العالم و مشرق الفضل لامم انه لهو المقتدر العليم الحكيم و نسئله

بان يقى بك الارض و ما عليها لتنسبت منها \_\_\_ و البيان و سنبلات العلم و العرفان

انه و لى من ناجاء و معين من و الاه لا اله العزيز الحميد انتهى از اين قبيل

بسيار است خطابات عظيمه و آيات محكمه وصى مطلع ميثاق و مركز اشراق نازل و صادر

گرديده كه شرح و تفصيل سبب تطويل است مقصود آن است كه چون بنصوص كتب انبياء ثابت

و مدلل

ص 400

شد كه اين ظهور اعظم ظهور له است و مربى رسل و مظهر مظاهر پس مركز منصوص منصوص

كه بحكم محكم آن طلعت قدم مبعوث و مخصوص گرديد از مظاهر امريه و مطالع فيوضات

ربانيه است و تمام آثار و صفات و شئوناتيكه از انبياء و مظاهر اللهيّه بظهور

رسيده از مركز ميثاق و مظهر امر آن نير آفاق ظاهر شده تا چه رسد بخود آن طلعت

قدم و نير اعظم چنانچه در ابواب بشارات و معجزات و اخبار بغيب قبلا در اين

رساله بعضى از آثار و شئون مطلع ميثاق مرقوم آمد در فصل 3 اشعياء ميفرمايد

آيه 26 در روزيكه خداوند شكستگى و جراحت قوم خود را به خواهد نمود نور ماه مثل

نور آفتاب شده و نور و ضياء شمس هفت مقابل خواهد گرديد : نزد متبصرين و واقفين

بر معانى كتب اللهيّه مسلم است كه مقصود از شمس در رتبه اوليه شمس حقيقت مظهر

امر سلطان سرير ربوبيّت است و قمر ولى عهد او است و در اين آيه بشارت ظهور اعظم

ميفرمايد كه نور قمر مثل نور آفتاب خواهد شد يعنى آثار و شئون شموس احديه و

مظاهر قبليه است و همچنين نير اعظم و جمال قدم در اين كور و اكوار اكرم آثار

وانوارش هفت مقابل زياد تر از آثار و انوار شموس حقيقت در ادوار و اكوار سالفه

است و ديگر خبر و بشارت عهد غصن اللّه الاعظم مركز

ص 401

جمال قدم ذكره نيز در كتب انبياى قبل مسطور و مشهود است از جمله در فصل 4

اشعياء و در آن روز شاخه خداوند زيبا و ذى جلال و ميوه زمين از براى نجات

ال اسرائيل ممتاز و متحسن خواهد شد و واقع ميشود كه وا گذاشته در صيّون

و در اورشليم مقدس خوانده خواهد شد يعنى هر كس كه در ميان زندگان اورشليم

و در اين آيات خبر و بشرات ميدهد كه شاخه خداوند يعنى حضرت غصن اللّه الاعظم

\_\_\_ و ثمر ارض است براى نجات يافتگان بنى اسرائيل و از باقى ماندگان در

اورشليم يعنى هر كس از چندگان مكتوب باشد مقدس خواهد شد تمام اين مطالب

مخصوص طلوع نير ميثاق يعنى حضرت غصن اللّه الاعظم و سرّه الاقوم است

\_\_\_ مقدسه در بشاراتى كه راحع بمسيح است ذكر شاخه يش يعنى ولد داود است اما در

\_\_\_\_ شاخه خداود وديگر در باره شاخه يش ولد ثانى داود مرقوم است

\_\_\_ و تمام اسيران از بنى اسرائيل نجات و طهارت مى يابند و از ذلت فارغ

ميشوند و از زمين دشمنان بزمين اورشليم ميايند ولى در باره اين شاخه خداوند

\_\_\_ در يوم او نجات و فراغت يافته گان و باقى ماندگان در صيون و اورشليم

ص 402

يعنى هر كس در ميان زندگان اورشليم مكتوب باشد مقدس خوانده خواهد شد و اين مطلب

آخر مطابق با آن خبر دانيال پيغمبر است كه در بشارت اين ظهور اعظم ميفرمايد در

فصل 12 آيه 1 و در آن زمان قوم تو هر كس كه اشمس در كتاب مكتوب است نجات خواهد

يافت و لى در آياتيكه در باره شاخه يش ميفرمايد تمامى قوم تو در زمان او نجات

خواهد يافت و ديگر بشارت ظهور اب و رجعت ابن يعنى ظهور خداوند و مسيح او در فصل

7 دانيال از آيه 9 تا آيه 11 ذكر صاحب روزهاى قديم و مهر آتشين و ايستادن در

حضورش هزاران هزار از مقدسين است كه مقصود از اين آيات ظهور اب آسمانى است

كه در باب بشارت اين ظهور مبارك در اين كتاب استدلال شد و در همين فصل دانيال

خبر نزول و ورود مسيح در ظهور اب آسمانى ميفرمايد و بشارت اب را بظهور اب مقرون

مينمايد آيه 13 در رؤياى شبانه نگريستم و اينك در ابرهاى آسمانى شخصى مانند

فرزند ايشان ميايد و نزد صاحب روز هاى قديم نزديكى نموده بحضورش آورده شد و

باو سلطنت و عظمت و مملكت داده شد تا آنكه تمامى قومها و امت ها و زبانها او را

خدمت نمايند سلطنتش ابدى است كه در نگذرد و مملكتش فانى نخواهد شد و تمام

مسيحيان نيز آيات مذكوره در اين فصل را راجع بظهور اب آسمانى و رجعت ثانى كرده

اند و تكميل اين آيه شريفه در ارتفاع امر و علم ميثاق نير آفاق است كه جميع اهل

عالم در ظلش جمع خواهند شد چنانكه اليوم آثارش

ص 403 ارسال نشده

ص 405

\_\_\_ و اين رقيب تعلقش بدرگاه ربوبيت جمال قدم يعنى ذره بندگى جمال ابهى را

\_\_\_ و الوهيّت غيرش معاوضه ننمايد و حصير چاكرى در امر مباركشرا بسرير شهريارى

دونش مبادله نفرمايد هيچگاه آنمحبوب بى همتا را پاى افتخار فرق سلطنت و عزت دنيا

است و بنده ديرين آن ايزد \_\_\_ دعا را از توجه بخدايان غير و آله متعدد بتان

تراشيده شده است كه هر قوميرا يك نحو و هر طايفه را يك قسم بت و خدائى و هر نفسى

را در سر هوائى است و هر شخصى را در ذل اتبلائى \_\_\_ جمال ابهى و يگانه

عبدالبهاى بقعه مباركه عليا كه بندگى در آن آستان را بهيچ سرورى و

\_\_\_\_ نمى فرمايد جز عبوديت عظمى هوائى نجويد و غير از رقيت كبرى مقامى نخواهد و

اين عبوديت \_\_\_ ميثاق كه فوق ربوبيت است در آستان موجد اسماء و صفات است نه

اظهار استقلال \_\_\_ در آن اهل قديم و مشرق نيز ذات است و اين نحو عبوديت و بندگى

دليل بر عظمت ربوبيت \_\_\_ است و دال بر ظهور سلطنت ربانيه سلطان امم كه خدايان

غير را لياقت بندگى \_\_\_ \_\_\_ و بتان بيگانه را قابليت چاكرى چاكرانش نه زيرا

خداوند خداى ابراهيم است و \_\_ تقديم و آنخدايان غير همان بتانى است كه در آيه 7

اشعياى نبى فرموده

ص 406

خداوند منم و اسم من همان است جلال خود را بغير و ستايش خود را به بتان تراشيده

شده نميدهم و در فصل 13 تورات مثنى نيز متابعت خدايان غيرا را منع و نهى

ميفرمايد مقصود آن است كه اگر عبوديت آنخداى قديم را بر ربوبيت و الوهيت خدايان

غير مقدم و مرجح گيريم ايندليل بر ادعاى ما الاستقلال و تفوق بر ذات ذو الجلال

نشد زيرا در هر عصرى تمام صفات و اسماء آن ذات قديم طايف حول مظهر عبوديت تامه

او است و جميع آثار شئون آن ربّ كريم راجع بمركز امر و مرجع عهد او است آنكه

قائم در مقام او است او را مطلع است و آنكه منصوص كتاب او است او را

مظهر است چنانچه حضرت مسيح نيز در ظهور اول فرمود كه تمام قدرتهاى آسمان و زمين

از جانب پدر آسمانى به من عطا شده \_ بارى از اين قبيل عنوانات از بهانه حويانى

است كه چون خواستند در ميثاق محكم اللهى قصودرى وارد آرند و درعهد قويم ربانى

نقص و فتورى اندازند باين بهانه ها اشتغال جستند ولى هر قدر اطفاى سراج ميثاقرا

آرزو كردند نور فزون تر شد و ضيائش بيتشر يريدون ان يطفئوا انور اللّه بافواههم

و يا لى اللّه الا ان يتم نوره = و مقصود از تحرير خاتمه اين كتاب مختصر بشارت

بر ميثاق و ثبوت در عهد نير آفاق است نه تفصيل و تشريح خسران و حماقت اهل نقض و

حماقت اهل نقص و نفاق چه اگر مشروحا در اثبات عظمت مركز ميثاق و صيت آمال قوم

نفى و شقاق اشتغال ورزد

ص 407

\_\_\_ مبسوط لازم آيد از ترقيم دلايل و سائره و تفاصيل مبسوطه اختصار اكتفا نموده

از شرح حالات البطلان ناقضين مخالفين در گذريم و اين نصوص اللهيّه كتاب اقدس و

عهد را براى امم عالم \_\_\_ و برهان وافى شمريم و تمام آرزو و آمال و نهايت تضرع و

ابتهال بدرگاه پروردگار بيمثال نياز آريم كه اى بى نياز بندگان خويشرا بنواز و

شكسته گى دلهاى ياران و افسردگى قلوب را علاج و چاره ساز خدت بصر و بصيرتى در

ادراك اموامرت عنيات كن تا باسرار ملكوت \_\_\_ تمسك و تولى بعروه وثقايت عطا نما

تا بلوازم عبوديت درگاهت عامل و نائل و \_\_\_ وفا قبوت در عهد و ميثاق قائم گردند

توئى مقتدر و توانا توئى عليم و دانا تمام شد تحرير و تويد اين رساله مباركه

استدلاليه سئوال و جواب در اثبات قائم خوعود نقطه اولى و ظهور مبارك حضرت من

يظهره اللّه موعود بيان و ساير كتاب آسمانى \_\_\_ سالفه جمال قدم جل اسمه الاعظم و

ثابت مقام مقدس مركز ميثاق و نيز آفاق \_\_\_ و سراللّه الاكرم و الاقوم مولى الورى

و نورا الهدى حضرت عبدالبهاء ارواحنا \_\_\_ الاطهر فداه تاليف مستطاب يگانه فاضل

خبير و فرزانه عارف بصير \_\_\_ نظير آقاى حاج مهدى رفيها ساكن بلده طيبه همدان

صاتها اللّه تعالى

ص 408

عن الحدثان و قد فرع من تحرير و تسويده محرره الجانى الخاطى الفانى تراب اقدام

احباء الرحمانى واخلاء الروحانى مهدى ابن مرحوم مبرور آقا سيد محمد رضاى الرضوى

كبايبانى فى يوم الرابع من شهر الملك فى يوم العظمه مطابق 22 برج دلو 7 شهر رجب

المرحب سنه 1342 من الهجرة النبويّه و سنه 28 من ظهور نقطة البيان فى بلده ذيبه

همدان صانها اللچه تعالى المحدثان :

بر حسب امر مطاع حضرت مستطاب اجل اكرم افخم بندگان آقاى آقا ميرزا امد خان

يزدانى دامت شوكة از روى نسخه خطى تحرير گرديد بتاريخ 8 خرداد ماه جلالى 1304

فقير سيد محسن شكر اللهى